



مرکز تحقیقات اسلامی

اصفهان

گامی

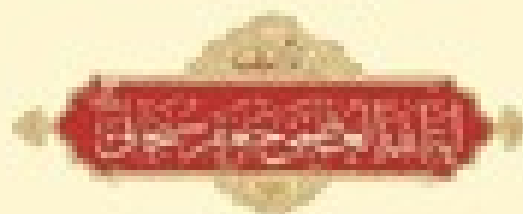


عمران
علیه السلام

www. **Ghaemiyeh** .com
www. **Ghaemiyeh** .org
www. **Ghaemiyeh** .net
www. **Ghaemiyeh** .ir

حائمی

از نظر قرآن و حدیث و عقل



ترجمه آیات الهامی ترفی
اشکات استقامت

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

خاتمیت از نظر قرآن و حدیث و عقل

نویسنده:

آیت الله العظمی جعفر سبحانی

ناشر چاپی:

موسسه امام صادق (علیه السلام)

ناشر دیجیتالی:

مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

فهرست

۵	فهرست
۱۰	خاتمیت از نظر قرآن و حدیث و عقل
۱۰	مشخصات کتاب
۱۰	اشاره
۱۶	فهرست موضوعات
۲۴	پیش گفتار از مترجم: خاتمیت در قرون اسلامی
۲۷	اثری درخشان در مطبوعات ما
۳۰	اساس و شالوده همه شرایع یکی است
۳۸	خاتمیت از دیدگاه قرآن
۳۸	اشاره
۴۰	نحوه تلفظ لفظ «خاتم» در «خاتم التَّبیین»
۴۳	گفتار دانشمندان در معنای خاتم
۵۱	نقل یک پندار
۵۲	پاسخ این پندار
۵۵	دومین پندار بی اساس پیرامون آیه
۵۵	پاسخ دومین پندار
۵۹	تحریف حقیقت
۶۴	گواه دوم از قرآن بر خاتمیت
۶۴	اشاره
۶۷	پاسخ به یک سؤال
۷۲	گواه سوم از قرآن بر خاتمیت
۷۵	گواه چهارم از قرآن بر خاتمیت
۷۷	گواه پنجم از قرآن برای خاتمیت
۸۰	خاتمیت از نظر روایات

- ۸۰ اشاره
- ۹۸ احادیثی از حضرت علی علیه السلام پیرامون خاتمیّت
- ۱۰۷ روایاتی از فاطمه زهرا علیها السلام پیرامون خاتمیّت
- ۱۰۸ روایاتی از امام مجتبی علیه السلام پیرامون خاتمیّت
- ۱۰۹ روایاتی از امام حسین علیه السلام پیرامون خاتمیّت
- ۱۱۱ روایاتی از امام زین العابدین علیه السلام پیرامون خاتمیّت
- ۱۱۳ روایاتی از امام باقر علیه السلام پیرامون خاتمیّت
- ۱۱۴ احادیثی از حضرت صادق علیه السلام پیرامون خاتمیّت
- ۱۲۷ احادیثی از امام موسی بن جعفر علیهما السلام درباره خاتمیّت
- ۱۲۸ احادیثی از امام علی بن موسی الرضا علیه السلام پیرامون خاتمیّت
- ۱۳۴ روایتی از امام ابی محمّد حضرت جواد علیه السلام پیرامون خاتمیّت
- ۱۳۵ روایاتی از امام علی النقی علیه السلام پیرامون خاتمیّت
- ۱۳۶ حدیثی از امام حسن عسکری علیه السلام پیرامون خاتمیّت
- ۱۳۶ روایاتی از حضرت حجت مهدی آل محمد علیهم السلام پیرامون خاتمیّت
- ۱۳۹ روایات دیگری در زمینه خاتمیّت
- ۱۴۸ پاسخ به یک رشته شبهات
- ۱۴۸ ایدئالیست های قرن بیستم
- ۱۴۸ چند شبهه بی اساس
- ۱۴۸ اشاره
- ۱۴۹ شبهه نخست
- ۱۴۹ اشاره
- ۱۵۰ پاسخ
- ۱۵۷ گواه گفتار ما از قرآن
- ۱۵۷ اینک متن آن آیات
- ۱۵۸ پاسخ همان اشکال به صورت دیگر
- ۱۶۸ شبهه دوم

- ۱۶۸ اشاره
- ۱۶۹ پاسخ
- ۱۷۳ شبهه سوم
- ۱۷۳ اشاره
- ۱۷۴ پاسخ
- ۱۷۵ شبهه چهارم
- ۱۷۵ اشاره
- ۱۷۶ پاسخ
- ۱۷۸ توضیح آیه دوم
- ۱۸۳ معنای دیگر امت
- ۱۸۷ یک سؤال
- ۱۸۷ بررسی حدیثی که از پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم نقل شده است
- ۱۹۱ شبهه پنجم
- ۱۹۱ اشاره
- ۱۹۳ پاسخ این استدلال
- ۱۹۵ بی پایگی مطلب دوم
- ۱۹۶ بی اساس بودن مطلب سوم
- ۱۹۷ بی بنیادی مطلب چهارم
- ۱۹۷ بررسی مطلب پنجم
- ۱۹۸ شبهه ششم
- ۱۹۸ اشاره
- ۱۹۹ پاسخ این شبهه
- ۲۰۲ پاسخ به یک رشته سؤالات علمی، اجتماعی و فلسفی
- ۲۰۲ اشاره
- ۲۰۲ نخستین سؤال چرا نبوت تبلیغی پایان یافته است؟
- ۲۰۲ اشاره

- ۲۰۴ پاسخ این سؤال
- ۲۰۴ دلایل شیعه برای لزوم تعیین امام معصوم
- ۲۱۱ اکنون پاسخ اشکال
- ۲۱۲ پاسخ دیگر از سؤال مزبور
- ۲۱۶ سؤال دوم نبوت، فیض معنوی است، چرا باید به روی انسان ها بسته شود؟!
- ۲۱۶ اشاره
- ۲۱۶ پاسخ سؤال دوم
- ۲۲۴ گواه روشن
- ۲۲۶ سؤال سوم هیچ چیز جاودانی نیست، چگونه شریعت اسلام جاودانی است؟
- ۲۲۶ اشاره
- ۲۲۷ پاسخ سؤال سوم
- ۲۲۸ پاسخ
- ۲۳۰ سؤال چهارم چگونه اجتماع ناپایدار را می توان با قوانین ثابت اداره نمود؟
- ۲۳۰ اشاره
- ۲۳۰ پاسخ سؤال چهارم
- ۲۳۵ مقررات غیرثابت
- ۲۳۷ سؤال پنجم رویدادهای نامتناهی را چگونه می توان با قوانین محدود اداره کرد؟
- ۲۳۷ اشاره
- ۲۳۸ پاسخ سؤال پنجم
- ۲۳۹ تشریح غنی و وسیع
- ۲۳۹ اشاره
- ۲۳۹ ۱. حکم عقل
- ۲۴۱ ۲. احکام از مصالح و مفاسد پیروی می کند
- ۲۴۱ اشاره
- ۲۴۳ پیروی از مصالح و مفاسد دو نتیجه دارد
- ۲۴۵ ۳. اصول کلی و زاینده

۲۴۷ ۴. اجتهاد و استنباط احکام

۲۴۷ اشاره

۲۴۷ تأثیر اجتهاد در بقای شریعت

۲۵۰ ۵. اختیارات حاکم اسلامی

۲۵۰ اشاره

۲۵۳ ۱. دین اسلام آیین جامع است

۲۵۵ ۲. در اسلام به ظاهر و صورت توجه نشده است

۲۵۷ ۳. قوانین حاکم و کنترل کننده

۲۵۸ سخن مبهم

۲۶۲ فهرست منابع

۲۶۹ درباره مرکز

خاتمیت از نظر قرآن و حدیث و عقل

مشخصات کتاب

سرشناسه: سبحانی تبریزی، جعفر، 1308 -

عنوان و نام پدیدآور: خاتمیت از نظر قرآن و حدیث و عقل / نگارش سبحانی؛ [ترجمه استادی تهرانی].

مشخصات نشر: قم: موسسه امام صادق (ع)، 1387.

مشخصات ظاهری: 256 ص.

شابک: 2-336-357-964-978

یادداشت: چاپ قبلی: موسسه سیدالشهدا، 1369 (172 ص.).

یادداشت: چاپ دوم.

یادداشت: کتابنامه: ص. [251] - 256؛ همچنین به صورت زیرنویس.

موضوع: نبوت

نبوت -- احادیث

نبوت -- جنبه های قرآنی

نبوت -- پرسش ها و پاسخ ها

شناسه افزوده: استادی، رضا، 1316 -، مترجم

رده بندی کنگره: BP221/2/س2خ2 1387

رده بندی دیویی: 297/43

شماره کتابشناسی ملی: 9 6 1 1 4 6 1

تنظیم کننده متن دیجیتال: میثم حیدری

ص: 1

اشاره

بسم الله الرحمن الرحيم

ص: 2

خاتمیت از نظر قرآن و حدیث و عقل

ص: 3

خاتمیت

از نظر قرآن و حدیث

نگارش

حضرت آیت الله سبحانی

نشر مؤسسه امام صادق علیه السلام

ص: 5

پیش گفتار... 5

خاتمیت در قرون اسلامی... 5

اثری در خشان در مطبوعات ما... 8

اساس و شالوده همه شرایع یکی است... 19

اینک توضیح این مطلب... 19

خاتمیت از دیدگاه قرآن... 27

آیه اول... 27

توضیح مطلب... 28

نحوه تلفظ لفظ «خاتم» در «خاتم النبیین»... 29

گفتار دانشمندان در معنای خاتم... 32

نقل يك پندار... 40

پاسخ این پندار... 41

دومین پندار بی اساس پیرامون آیه... 44

پاسخ دومین پندار... 44

تحریف حقیقت... 48

گواه دوم از قرآن بر خاتمیت... 53

پاسخ به يك سؤال... 56

گواه سوم از قرآن بر خاتمیت... 61

گواه چهارم از قرآن بر خاتمیت... 64

گواه پنجم از قرآن برای خاتمیت... 66

خاتمیت از نظر روایات... 69

احادیثی از حضرت علی علیه السلام پیرامون خاتمیت... 87

روایاتی از فاطمه زهرا علیها السلام پیرامون خاتمیت... 96

روایاتی از امام مجتبی علیه السلام پیرامون خاتمیت... 97

روایاتی از امام حسین علیه السلام پیرامون خاتمیت... 98

روایاتی از امام زین العابدین علیه السلام پیرامون خاتمیت... 100

روایاتی از امام باقر علیه السلام پیرامون خاتمیت... 102

احادیثی از حضرت صادق علیه السلام پیرامون خاتمیت... 103

احادیثی از امام موسی بن جعفر علیهما السلام درباره خاتمیت... 116

احادیثی از امام علی بن موسی الرضا علیه السلام پیرامون خاتمیت... 117

روایاتی از امام ابی محمد حضرت جواد علیه السلام پیرامون خاتمیت... 123

روایاتی از امام علی النقی علیه السلام پیرامون خاتمیت... 124

حدیثی از امام حسن عسکری علیه السلام پیرامون خاتمیت... 125

روایاتی از حضرت حجت مهدی آل محمد (عج) پیرامون خاتمیت... 125

روایات دیگری در زمینه خاتمیت... 128

پاسخ به يك رشته شبهات... 137

ایدئالیست های قرن بیستم... 137

چند شبهه بی اساس... 137

شبهه نخست... 138

پاسخ... 139

گواه گفتار ما از قرآن... 146

اینک متن آن آیات... 146

پاسخ همان اشکال به صورت دیگر... 147

شبهه دوم... 157

پاسخ... 158

شبهه سوم... 163

پاسخ... 164

شبهه چهارم... 165

پاسخ... 166

توضیح آیه دوم... 168

معنای دیگر امت... 173

یک سؤال... 177

بررسی حدیثی که از پیامبر 6 نقل شده است... 177

شبهه پنجم... 181

پاسخ این استدلال... 183

بی پایگی مطلب دوم... 185

بی اساس بودن مطلب سوم... 186

بررسی مطلب پنجم... 187

شبهه ششم... 188

پاسخ این شبهه... 189

پاسخ به يك رشته... 192

سؤالات علمی، اجتماعی و فلسفی... 192

نخستین سؤال... 192

چرا نبوت تبلیغی پایان یافته است؟... 192

پاسخ این سؤال... 194

دلایل شیعه برای لزوم تعیین امام معصوم... 194

اکنون پاسخ اشکال... 201

پاسخ دیگر از سؤال مزبور... 202

سؤال دوم... 206

نبوت، فیض معنوی است، چرا باید به روی انسان ها بسته شود؟!... 206

پاسخ سؤال دوم... 206

گواه روشن... 214

سؤال سوم... 216

هیچ چیز جاودانی نیست، چگونه شریعت اسلام جاودانی است؟... 216

پاسخ سؤال سوم... 217

پاسخ... 218

سؤال چهارم... 220

چگونه اجتماع ناپایدار را می توان با قوانین ثابت اداره نمود؟... 220

پاسخ سوال چہارم... 220

مقررات غیر ثابت... 225

ص: 10

سؤال پنجم... 227

رویدادهای نامتناهی را چگونه می توان با قوانین محدود اداره کرد؟... 227

پاسخ سؤال پنجم... 228

تشریح غنی و وسیع... 229

1. حکم عقل... 229

2. احکام از مصالح و مفاسد پیروی می کند... 231

پیروی از مصالح و مفاسد دو نتیجه دارد... 233

3. اصول کلی و زاینده... 235

4. اجتهاد و استنباط احکام... 237

تأثیر اجتهاد در بقای شریعت... 237

5. اختیارات حاکم اسلامی... 240

1. دین اسلام آیین جامع است... 243

2. در اسلام به ظاهر و صورت توجه نشده است... 245

3. قوانین حاکم و کنترل کننده... 247

سخن مبهم... 248

فهرست منابع... 252

فهرست موضوعات... 258

ص: 11

پیش گفتار از مترجم: خاتمیت در قرون اسلامی

کمر مسأله ای در اسلام، از نظر وضوح و روشنی به پایه مسأله «خاتمیت» می رسد؛ یعنی همان طور که وجود يك رشته وظایف مذهبی مانند نماز و روزه در اسلام، از مسلمات و بدیهیات این دین می باشد، و در تمام جهان، مسلمانی پیدا نمی شود که مسلمان راستین باشد، اما از وجوب نماز و روزه آگاهی نداشته باشد، همچنین است مسأله خاتمیت رسول گرامی اسلام صلی الله علیه و آله و سلم و اینکه او آخرین پیامبر الهی است و کتاب و شریعت او خاتم کتاب ها و پایان بخش شرایع آسمانی می باشد، از این جهت همه مسلمانان می دانند که یکی از القاب پیامبر گرامی اسلام صلی الله علیه و آله و سلم «خاتم پیامبران» است.

علاوه بر اینکه قرآن مجید پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله و سلم را در سوره احزاب آیه 40 «خاتم النبیین» خوانده است در احادیث و دعاها پیشوایان بزرگ

اسلام و در سروده های شاعران، در مقام ایراد خطبه و سخنرانی از آن حضرت به عنوان «خاتم پیامبران» یاد شده است و ذکر این لقب برای پیامبر گرامی صلی الله علیه و آله و سلم در این چهارده قرن که از آغاز اسلام می گذرد، ادامه داشته است و در هیچ زمانی و دوره ای احدی از مسلمانان در خاتمیت آن حضرت شك و تردید نکرده است.

در نیمه دوم قرن سیزدهم اسلامی موضوع «خاتمیت» پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله و سلم از طرف يك حزب سیاسی که با رنگ دینی شروع به کار خود کرد، بر سر زبان ها افتاد و عناصر شناخته شده این حزب، کم کم به این فکر افتادند که با يك رشته شبهات سفسطائی و مغالطه کاری و با به هم بافتن آسمان و ریسمان، اذهان ساده لوحان را نسبت به این موضوع بدیهی و ضروری آلوده سازند و در نتیجه با پدید آوردن اختلاف و شکاف در میان مسلمانان، به مقاصد شوم خود جامه عمل بپوشانند و از راه «اختلاف بینداز و حکومت کن» به آرمان های بیگانگان کمک نمایند.

عناصر و گردانندگان این حزب پیوسته مورد حمایت دولت های استعمارگر بوده و هستند و کتاب ها نوشته های نویسندگان مزدور آنان و حوادث و رویدادهای بین المللی گواهی می دهد که هدف از تأسیس این حزب (آن هم به اسم مذهب) جز ایجاد اختلاف و دودستگی و تضعیف مذهب که سد نیرومندی در برابر مطامع غارتگران بین المللی است چیز دیگری نبوده است.

«امپریالیسم بین‌المللی» و عوامل بیگانه به خوبی می‌دانند که اسلام و گرایش‌های مذهبی نیرومندترین عامل در برابر نقشه‌های شوم و تجاوزها و غارتگری‌های آنان است و استعمارگران به خوبی واقف هستند که تا همبستگی دینی و مذهبی در میان ملت مسلمان وجود دارد و تا برنامه‌های اسلامی بر قلوب و افکار ملت مسلمان حکومت می‌کند، هرگز نمی‌توانند بر منابع طبیعی و سرمایه‌های سرشار آنها به آسانی دست یابند و بر هستی آنان چوب حراج بکوبند.

روی این نظر از دیرزمان کوشش‌های شیطنانی آنان همواره متوجه این نقطه شده است که با آفریدن مذهب‌های جعلی و ساختگی و با تشدید اختلافات مذهبی و به راه انداختن شورش‌های دینی از قدرت و عظمت این عامل بکاهند.

بررسی دقیق گواهی می‌دهد که برنامه استعمار در تمام مناطق اسلامی یکی است. اگر مسأله خاتمیت در ایران به وسیله یک حزب دست‌نشانده مورد انکار قرار گرفت، چیزی نگذشت که در هند همین برنامه به وسیله «غلام احمد قادیانی» که وابسته رسمی کمپانی شرق انگلیس در هند بود، اجرا گردید و عجیب اینجا است که او نیز بسان سران این حزب مطلب را از ادعای مهدویت آغاز نموده و کم‌کم خود را پیامبر آسمانی نامید و صریح مفاد آیه قرآن را که بر خاتمیت رسول گرامی اسلام صلی الله علیه و آله و سلم گواهی می‌دهد به همان شکلی که پایه‌گذاران این حزب آن را تأویل و توجیه کردند، او هم تأویل و توجیه نمود.

چند ماه پیش نخستین جلد از کتاب مفاهیم القرآن اثر استاد جعفر سبحانی که از اساتید حوزه علمیه قم می باشند و آثار زیادی به زبان های فارسی و عربی دارند منتشر شد. سبک و روش این کتاب که به صورت تفسیر موضوعی بر قرآن نوشته شده است این است که مجموع آیات مربوط به یک موضوع را که در قرآن در سوره های مختلف آمده است در یک جا گرد آورده و پیرامون آنها بحث می کند. واضح است که اگر تألیف این کتاب به این شکل به پایان برسد و موضوعات قرآن به این نظم و ترتیب خاص مورد بررسی قرار گیرد، علاوه بر اینکه یک سلسله حقایقی که تا کنون در «تفسیرهای سوره ای» کشف نشده، کشف می شود، راه برای کسانی که بخواهند در بحث های قرآنی تحقیق و پژوهش کنند، بازتر خواهد شد.

در این جلد که مربوط به نبوت پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله و سلم است پنج موضوع مورد بحث و بررسی قرار گرفته است که یکی از آنها مسأله خاتمیت رسول گرامی صلی الله علیه و آله و سلم می باشد. نگارنده در این چند ماه اخیر موفق شد که در خلال کارهای تحصیلی، مهمات این بخش کتاب مذکور را به فارسی برگرداند تا در اختیار علاقه مندان قرآن و خاتم پیامبران که از زبان عربی نمی توانند استفاده کنند قرار گیرد. البته پس از پایان کار ترجمه و تلخیص، همه را به نظر مؤلف محترم رسانده و

ایشان احیاناً در آن اصلاحاتی به عمل آوردند و در نتیجه به این صورت که ملاحظه می فرمایید در آمده است، امید است که از این راه خدمت ناقابلی به جامعه اسلامی انجام داده باشم.

قم - حوزه علمیه

رضا استادی تهرانی

12 جمادی الأولى 1394

14 خردادماه 1353

ص: 17

اساس و شالوده همه شرايع يکي است

مسلمانان جهان در گذشته و حال، اتفاق نظر دارند که پيامبر گرامی اسلام حضرت محمد صلی الله عليه و آله و سلم آخرين پيامبر الهی، و دين او آخرين دين، و کتاب او قرآن مجيد، آخرين کتاب آسمانی است و پس از او پيامبر و دين و کتاب و شريعت ديگری نخواهد آمد.

همه مسلمانان به اتفاق کلمه می گویند: دين اسلام دين ابدی، و قرآن مجيد، کتاب جاويدان الهی است، و خدای بزرگ اساس ترقی و سعادت و خوشبختی جاودانی بشر را در اين دين و کتاب پيريزی نموده و با فرستادن اين پيامبر و اين کتاب، شرايع و کتاب های آسمانی گذشته را تکميل و ختم کرده است.

اينک توضيح اين مطلب

اديان آسمانی و شرايع الهی، در اساس و اصول با هم تفاوتی ندارند.

اصول و معارفی که به نخستين پيامبر الهی وحی شده است با آنچه که به آخرين آنها فرو فرستاده شده است در اساس و ريشه يکی

ص: 19

است، آدم علیه السلام و خاتم آنها بر يك اساس کار کرده و يك هدف تعقیب کرده اند.

شریعت و دین آسمانی در آغاز کار بسان هسته و دانه ای بوده است که با گذشت زمان، و تکامل ملت ها، و تکامل عقل ها و تمدن ها، به صورت درختی برومند و پربار در آمده باشد.

گواه ما بر این سخن که اساس همه ادیان یکی است آیات زیر است:

1. (شَرَعَ لَكُمْ مِنَ الدِّينِ مَا وَصَّى بِهِ نُوحًا). (1)

«از امور دین آنچه را به نوح سفارش کرده بودیم برای شما نیز مقرر داشتیم».

یعنی اصول و پایه های دین شما همان اصول و پایه های شریعت نوح است.

2. (إِنَّ الدِّينَ عِنْدَ اللَّهِ الْإِسْلَامُ). (2)

«به راستی دین نزد خدا، اسلام است».

یعنی دین الهی و شریعت آسمانی در زمان های گذشته و آینده و در تمام دوران ها همان اسلام بوده است و همه شرایع آسمانی در حقیقت یکی بوده اند.

ص: 20

1- . شوری / 13.

2- . آل عمران / 19.

3. قرآن مجید در پاسخ یهود و نصاری که قهرمان توحید حضرت ابراهیم علیه السلام را یهودی یا نصرانی معرفی می کردند می فرماید:

(مَا كَانَ إِبْرَاهِيمَ يَهُودِيًّا وَلَا نَصْرَانِيًّا وَلَكِنْ كَانَ حَنِيفًا مُسْلِمًا وَمَا كَانَ مِنَ الْمُشْرِكِينَ). (1)

«ابراهیم نه یهودی بود و نه نصرانی؛ بلکه او بر آیین توحید و یک فرد مسلمان بود و هرگز از مشرکان نبود».

البته مقصود از اسلام در این آیات، همان تسلیم بودن مطلق در برابر خدا است؛ یعنی جز خدا هیچ موجودی را به عنوان خدایی نپرستند و جز او به فرمان هیچ کس گردن ننهند.

امیر مؤمنان علی علیه السلام اسلام را چنین معرفی می کند:

«الاسلام هو التسليم...». (2)

«واقعیت اسلام همان تسلیم بودن در برابر خداست».

مقصود از آن، این است که امر و نهی را از آن خدا دانسته و فقط او امر و نواهی او را لازم الاجرا بدانیم و آرا و نظریات دیگران را در حلال بودن و حرام بودن چیزی نپذیریم، هرچه را خدای متعال حرام کرده، حرام بدانیم و هرچه را او واجب ساخته است واجب

ص: 21

1- . آل عمران / 67.

2- . نهج البلاغه: 180/3.

بدانیم و خلاصه در امور دین هیچ کس را جز او دخالت ندهیم.

بنابراین باید گفت حقیقت تمام شرایع و ادیان آسمانی در همه دوران ها، يك مطلب بوده و آن تسلیم و گوش به فرمان خدا بودن است، و برای همین جهت رسول گرامی صلی الله علیه و آله و سلم در نامه ای که به زمامدار روم برای دعوت او به اسلام فرستاد آیه زیر را نوشت:

(قُلْ يَا أَهْلَ الْكِتَابِ تَعَالَوْا إِلَى كَلِمَةٍ سَوَاءٍ بَيْنَنَا وَبَيْنَكُمْ أَلَّا نَعْبُدَ إِلَّا اللَّهَ وَلا نُشْرِكَ بِهِ شَيْئاً وَ لا يَتَّخِذَ بَعْضُنَا بَعْضاً أَرْبَاباً مِنْ دُونِ اللَّهِ فَإِنْ تَوَلَّوْا فَقُولُوا اشْهَدُوا بِأَنَّا مُسْلِمُونَ). (1)

«بگو ای اهل کتاب، ما شما را به يك اصل مشترك دعوت می کنیم، غیر خدا را نپرستیم، کسی را شريك او ندانیم، برخی از ما برخی دیگر را به خدایی نپذیرد.

هر گاه آنان از آیین اسلام سر برتافتند، بگوید گواه باشید که ما مسلمانیم».

هدف آیه این است که به پیروان دیگر شرایع جهان اعلام بدارد که اساس آیین تمام پیامبران را خداپرستی و توحید و اینکه هیچ کس جز خدا را به خدایی و ربوبیت نپذیرند تشکیل می دهد.

از دیگر دلایل ما بر وحدت اساس شرایع آسمانی این است که

ص: 22

هر پیامبری که می آمد، پیامبر و شریعت پیش از خود را تأیید می کرد مثلاً قرآن مجید درباره عیسی علیه السلام می گوید:

(وَقَفَّيْنَا عَلَىٰ آثَارِهِم بِعِيسَى ابْنِ مَرْيَمَ مُصَدِّقًا لِّمَا بَيْنَ يَدَيْهِ مِنَ التَّوْرَةِ). (1)

«از پی پیامبران، عیسی، پسر مریم را فرستادیم در حالی که تورات موسی را تصدیق می کرد».

درباره پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله و سلم می گوید:

(وَ أَنْزَلْنَا إِلَيْكَ الْكِتَابَ بِالْحَقِّ مُصَدِّقًا لِّمَا بَيْنَ يَدَيْهِ مِنَ الْكِتَابِ). (2)

«ما این کتاب را به حق به تو نازل کرده ایم در حالی که تصدیق کننده کتاب های آسمانی پیش از خود می باشد».

بنابراین باید گفت همه پیامبران الهی برای انجام يك مأموریت و رسالت معبوث شده بودند و آن رسالت این بود که بشر را از طریق توجه به مبدأ و معاد به مدارج کمال و سعادت و مکارم اخلاق برسانند. البته این رسالت از زمان حضرت آدم علیه السلام آغاز شده و تا زمان پیامبر گرامی اسلام صلی الله علیه و آله و سلم به سیر تکاملی خود ادامه داده است و با آمدن

ص: 23

1- . مائده/ 46.

2- . مائده/ 48.

قرآن مجید، به آخرین مرحله تکامل خود رسیده است.

درست است که در برنامه های پیامبران به موازات گذشت زمان و تکامل جامعه بشری، تغییراتی رخ داده است اما معنی تغییرات این نیست که ادیان آسمانی با هم تفاوت اساسی داشته اند، بلکه با بودن قدر مشترك وسیعی میان تمام ادیان، يك رشته برنامه ها و احکام عملی به تناسب امکانات مردم هر زمان ابلاغ و تشریح می گردیده است.

مثلاً در دوره ای که بشر، دوران نخستین زندگی خود را می پیمود، نه حکومتی داشته و نه ارتباطی میان آنان برقرار بود، در چنین دورانی تعالیم و برنامه های آسمانی هم، بسیار ساده و کم و کوتاه بود. هر چه بشر ترقی کرد، برنامه ها گسترده تر شد و روزه به روز دستورهای تازه ای، در برنامه های آسمانی گنجانیده گردید تا نوبت به شریعت اسلام رسید و خدا آخرین پیامبر خود را به سوی بشر فرستاد، و دین خود را با فرستادن او کامل کرد، و سرانجام پیروان این آیین و کتاب، از آمدن پیامبر و کتاب و شریعت دیگری بی نیاز شدند.

زیرا احتیاج بشر به اینکه پیامبرانی پشت سر هم و پی در پی بیایند برای این بود که برنامه های آسمانی که پاسخگوی وضع جدید و تازه آنها باشد، بیاورند اما با عرضه کردن کامل ترین شریعت که

معارف و احکام و قوانین آن برای همیشه پاسخگوی نیاز بشر است، دیگر احتیاجی به آمدن پیامبر دیگری نیست.

تا اینجا کوتاه سخن این شد که شرایع آسمانی با اینکه در تشریح قوانین و احکام فرعی، با هم اختلاف و تفاوت داشته اند و این تفاوت ها هم معلول و مولود اوضاع و احوال شخصی و اجتماعی و جغرافیایی و... هر دوره بوده است، اما در اصل و اساس، همه با هم هماهنگ بوده و يك هدف را تعقیب می کرده اند.

قرآن مجید هم در این باره می فرماید:

(لِكُلِّ جَعَلْنَا مِنْكُمْ شِرْعَةً وَ مِنْهَاجًا). (1)

«برای هر يك از پیامبران (چون موسی، عیسی و محمد صلی الله علیه و آله و سلم یَسْأَلُونَكَ عَنِ الْخَمْرِ وَالْمَيْسِرِ قُلْ فِيهِمَا إِثْمٌ كَبِيرٌ وَمَنْفَعٌ لِلنَّاسِ وَإِثْمُهُمَا أَكْبَرُ مِنْ نَفْعِهِمَا یا برای هر يك از امت های تورات و انجیل و قرآن) راهی ویژه قرار دادیم».

یعنی پیامبران برای رسیدن به هدف نهایی از بعثت خود، هر کدام از راهی وارد شدند. راه ها مختلف، اما هدف و نتیجه یکی بود.

در پایان از یادآوری نکته ای ناگزیریم و آن اینکه:

مقصود از اینکه اساس تمام آیین های آسمانی یکی است، این نیست که هم اکنون هر انسانی بتواند از هر آیینی که خواست پیروی کند،

ص: 25

زیرا علاوه بر اینکه معنی ندارد پس از نزول آیین کامل و همه جانبه، راه پیروی از ادیان دیگر باز باشد، این نوع وحدت يك نوع «صلح کلی» است که با منطق متین و استوار اسلام که پس از بعثت پیامبر خاتم، پیروی از شرایع دیگر را باطل می داند، سازگار نیست.

مسألة «خاتمیت» همان طور که بعثت هر پیامبری را پس از پیامبر اسلام نفی می کند همچنین پیروی از ادیان پیشین را باطل و غیر صحیح می داند.

ص: 26

قرآن کریم این موضوع را به قدری صریح و روشن بیان کرده، که هیچ جای شك و تردیدی برای کسی باقی نگذاشته است. اگر کسی آشنایی مختصری با زبان عربی داشته باشد و به آیات مربوط به این موضوع مراجعه کند، دلالت آیات را بر خاتمیت رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم واضح و روشن خواهد دید. اینک آیات مربوط به خاتمیت:

آیه اول

(مَا كَانَ مُحَمَّدٌ أَبَا أَحَدٍ مِّن رِّجَالِكُمْ وَلَكِن رَّسُولَ اللَّهِ وَخَاتَمَ النَّبِيِّينَ وَكَانَ اللَّهُ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمًا). (1)

«محمد پدر هیچ يك از مردان شما نیست بلکه پیامبر خدا و ختم کننده پیامبران است و خدا به همه چیز دانا است».

ص: 27

از رسم ها و سنت های غلط زمان جاهلیت، این بود که پسرخوانده خود را به منزله فرزند حقیقی خود می دانستند و با او بسان فرزندان واقعی خود رفتار می کردند؛ مثلاً اگر پسرخوانده ای همسر خود را طلاق می داد به خود اجازه نمی دادند که با همسر او ازدواج کنند. اسلام برای کوبیدن این نوع سنت های غلط، پیامبر را مأمور کرد که با «زینب» همسر «زید» که پسرخوانده آن حضرت بود و همسر خود را طلاق داده بود، ازدواج کند.

پیامبر گرامی صلی الله علیه و آله و سلم با زینب ازدواج کرد. این ازدواج در میان مردمی که به خدا و رسول او ایمان راستین نداشتند و به این عادات و رسوم به شدت خود گرفته بودند، جنجالی به پا کرد و همگی می گفتند که چرا پیامبر با همسر سابق پسرخوانده خود، «زید» ازدواج کرده؟!

خداوند برای کوبیدن این افکار، در آیه یاد شده چنین می فرماید:

«محمّد پدر هیچ يك از مردان شما که از نسل او نیستند، نیست و زید هم یکی از آنان است. از این لحاظ ازدواج با همسر سابق زید برای او اشکالی ندارد.

آری، پیامبر و فرستاده خدا است و پیوسته از اوامر خدا پیروی می کند و این ازدواج هم به فرمان خدا بوده است.

آری، او پدر شماها نیست، بلکه خاتم پیامبران و آخرین پیامبر الهی است که باب نبوت و پیامبری به وسیله او ختم شده و پس از او پیامبر دیگر و شریعت دیگری نخواهد آمد و شریعت و پیامبری او تا روز قیامت باقی خواهد ماند».

نحوه تلفظ لفظ «خاتم» در «خاتم النبیین»

لفظ «خاتم» را در آیه به چند صورت می توان خواند، ولی اختلاف در تلفظ آن، کوچک ترین اثری در مفاد و معنی آن پدید نمی آورد. اینک احتمال های مختلف آن:

1. «خاتم» بر وزن «حافظ» که به صورت اسم فاعل است و مفاد آن ختم کننده است.

2. «خاتم» به فتح تا بر وزن «عالم اجهان» و معنی آن آخر و آخرین است.

3. «خاتم» بر وزن «عالم اجهان»، ولی به معنی چیزی که با آن اسناد و نامه ها را مهر می کردند.

4. «خاتم» به فتح تا و میم بر وزن «ضارب» فعل ماضی از باب مضاربه، یعنی کسی که پیامبران الهی را ختم کرد.

نتیجه اینکه لفظ «خاتم» را به هر نحو تلفظ کنیم معنای آیه این می شود که محمد صلی الله علیه و آله و سلم آخرین پیامبر الهی است، و پیامبری و نبوت با

آمدن او ختم شده، و پس از او پیامبر و کتاب و شریعت و دین دیگری نخواهد آمد.

در طول چهارده قرن و اندی که از آغاز اسلام می گذرد، در تمام کتاب های لغت و تفسیر، کلمه «خاتم» و «خاتم النبیین» به همین طور که بیان شد، تفسیر شده و هیچ کس در معنی آن اختلاف نکرده است. برای اطمینان بیشتر می توانید به تفسیر قرآن مجید و نیز به لغت نامه ها و فرهنگ های عربی مراجعه کنید.

ما از باب نمونه گفتار چند نفر از آنان را در اینجا می آوریم و پیش از نقل گفتار دانشمندان، بهتر است که ابتدا به خود قرآن مجید و مواردی که در آن ماده «ختم» استعمال شده است مراجعه کنید و از خود قرآن برای دریافت معنای «خاتم النبیین» استمداد و استفاده کنیم.

در قرآن این لفظ در آیات زیر وارد شده است:

1. (يُسْقَوْنَ مِنْ رَحِيقٍ مَخْتُومٍ). (1)

«از شرابی خالص و مهرخورده نشانده می شوند که نشانه خالص بودن آن این است که سر شیشه و ظرف آن مهر شده است».

ص: 30

2. (خِتَامُهُ مِسْكٌ...) (1).

«مهر آن، از مشک است به طوری که هنگام آشامیدن آن، آخرین چیزی که درك می شود بوی مشک است».

3. (الْيَوْمَ نَخْتِمُ عَلَىٰ أَفْوَاهِهِمْ وَتُكَلِّمُنَا أَيْدِيهِمْ...) (2).

«آن روز (روز قیامت) دهان های آنان را مهر می کنیم و دست های ایشان با ما صحبت می کند و به کرده های آنان گواهی می دهد».

4. (أَفَرَأَيْتَ مَنِ اتَّخَذَ إِلَهَهُ هَوَاهُ وَأَصْلَهُ اللَّهُ عَلَىٰ عِلْمٍ وَخَتَمَ عَلَىٰ سَمْعِهِ وَقَلْبِهِ وَجَعَلَ عَلَىٰ بَصَرِهِ غِشَاوَةً) (3).

«آیا کسی را که خدای خود را هوس خویش قرار داده و از روی علم، گمراهی را اختیار کرده و در نتیجه خدا بر گوش و دل او مهر نهاده و بر چشم او پرده ای قرار داده است، دیده ای؟!»

5. (خَتَمَ اللَّهُ عَلَىٰ قُلُوبِهِمْ وَعَلَىٰ سَمْعِهِمْ وَعَلَىٰ أَبْصَارِهِمْ غِشَاوَةً) (4).

ص: 31

1- . مطففین/26.

2- . یس/65.

3- . جاثیه/23.

4- . بقره/7.

«خدا بر دل ها و بر گوش های آنان مهر زده و بر چشم های آنان پرده ای است».

هنگامی که عناد و تعصب شخص کافر به درجه ای رسید که از ایمان و بازگشت او به سوی خدا نومییدی حاصل شد، در این موقع خداوند، بر دل و قلب او مهر می زند، بسانی که ما، درهای شیشه را مهر و موم می کنیم؛ در این صورت دل و قلب آنها مانند ظرف مهر شده ای می شود که هیچ منفذی نداشته باشد، نه ایمان داخل آن می شود و نه کفر از آن خارج می گردد.

چنان که ملاحظه می فرمایید «ختم» در این آیه کنایه از خاتمه پیدا کردن کار است؛ یعنی کفر و الحاد و تاریکی روح آنان به درجه ای می رسد که جای امیدی برای تأثیر نور حق و کلمات الهی در آنها باقی نمی ماند، همان طور که مهر کردن نامه علامت آن است که نویسنده همه مقصود خود را نوشته، و چیز دیگر باقی نمانده است.

بنابراین معنای ختم نبوت این است که موضوع نبوت به مرتبه نهایی رسیده، و به وسیله پیامبر گرامی صلی الله علیه و آله و سلم باب نبوت و پیامبری مهر شده و به روی هیچ کس تا دامنه قیامت باز نخواهد شد.

گفتار دانشمندان در معنای خاتم

1. ابن فارس که یکی از بزرگ ترین دانشمندان علم لغت

ص: 32

است می نویسد :

معنای اصلی «ختم»، «به آخر رسیدن است، در زبان عربی می گویند: «ختمت العمل» یعنی کار را به آخر رساندم، و همچنین می گویند: «ختم القارئ السورة» یعنی قاری قرآن سوره را به پایان رسانید، و تا آخر آن را خواند و از همین باب است «ختم» به معنای مهر کردن، زیرا آخرین مرحله حفظ بعضی از اشیا این طور است که درب ظرف و شیشه آن را مهر و موم کنند.

«خاتم» به فتح و کسر تاء هم از همین باب است، زیرا مرسوم است که به وسیله «خاتم» یعنی «مهر» یا «انگشتری» نامه ها و نوشته ها را ختم می کنند و مهر کردن نامه حاکی از آن است که نامه به پایان رسیده است .

و پیامبر ما را «خاتم الانبیاء» میگویند چون آخرین پیامبر الهی است و «ختامه مسك» که در قرآن مجید آمده است یعنی آخرین چیزی که از آشامیدن آن شراب درک می کنند، بوی مشک است . (1)

2. «ابوالبقاء عکبری» دانشمند معروف در ذیل آیه «ولکن رَسُوْلُ اللّهِ وَخَاتَمُ النَّبِيِّينَ» می نویسد خاتم به فتح تاء یا فعل ماضی از باب مفاعله است یعنی محمد صلی الله علیه وآله وسلم پیامبران الهی را ختم کرد. و یا

ص: 33

مصدر است که بنابراین «خاتم النبیین» به معنای ختم کننده پیامبران خواهد بود زیرا مصدر در این قبیل موارد به معنای اسم فاعل است. یا آن طور که دیگر دانشمندان گفته اند، خاتم به فتح تاء اسم است به معنای آخر و آخرین یا آنطور که بعضی دیگر گفته اند به معنای اسم مفعول است «خاتم النبیین» یعنی «مختوم به النبیین» یعنی پیامبران الهی به پیامبر اسلام مهر و ختم شدند.

این چهار احتمال در صورتی است که «خاتم» به فتح تاء قرائت شود.

اگر به کسر تاء قرائت شود چنان که شش نفر از «قراء سبعه» این طور قرائت کرده اند نیز به معنای «آخر و آخرین» است.

خلاصه بنا بر هر يك از این پنج احتمال، معنای آیه این است که:

محمد صلی الله علیه و آله و سلم آخرین پیامبر الهی است و پس از او پیامبر دیگری نخواهد آمد. (1)

3. فیروزآبادی در فرهنگ خود می نویسد: ختم به معنای مهر کردن است و در زبان عربی می گویند: «ختم علی قلبه» یعنی قلب و دل او را جوری کرد که چیزی نفهمد و روحيات بد او از او خارج نشود؛ مثل شیشه مهر کرده ای که نه چیزی از آن خارج می شود و

ص: 34

نه چیزی داخل می گردد و باز می گویند: «ختم الشیء» یعنی به آخر آن چیز رسید.

و «ختم» بر وزن کتاب به گلی گفته می شود که به وسیله آن درهای ظرف و شیشه را مهر می کنند و «خاتم» به آن چیزی گفته می شود که روی آن گل زده می شود و به معنای «انگشتری» هم آمده است. (1)

در زمان های سابق بیشتر افراد نام خود را روی انگشتری نقش می کردند و همان انگشتری، مهر آنها بود که به وسیله آن نامه ها و نوشته های خود را مهر می کردند؛ پس «خاتم» به معنای انگشتری هم، از همان ریشه «ختم» به معنای مهر کردن و به آخر رسانیدن گرفته شده است.

4. «جوهری» در لغت نامه خود می نویسد: ختم به معنای رسیدن به آخر و «اختتم» در مقابل «افتتح» است؛ یعنی افتتاح به معنای شروع کردن و آغاز کردن و باز کردن و اختتام به معنای به پایان رساندن و تمام کردن و به آخر رسیدن است و «خاتم» به کسر تاء و به فتح تاء هر دو به یک معنا است و «خاتمة الشیء» یعنی آخر آن چیز و «خاتم الأنبیاء» از القاب رسول گرامی اسلام صلی الله علیه و آله و سلم است. (2)

ص: 35

1- . قاموس اللغة: 102/4.

2- . مختار الصحاح، ص 130.

5. ابن منظور در لغت نامه بزرگ خود می نویسد: «ختم القوم» یعنی آخرین فرد قوم و «خاتم» از نام های رسول گرامی اسلام صلی الله علیه و آله و سلم است و «خاتم النبیین» در آیه (وَلَكِنْ رَسُولَ اللَّهِ وَخَاتَمَ النَّبِيِّينَ) به معنای آخرین پیامبر است و یکی از نام های رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم «عاقب» است و آن نیز به معنای آخرین پیامبر است. (1)

6. ابو محمد دمیری در منظومه خود چنین می گوید:

والخاتم الفاعل قل بالكسر وما به یختم فتحاً یجری

یعنی «خاتم به کسر تاء به معنای ختم کننده و به فتح تاء به معنای مهری است که به وسیله آن نامه و چیزهای دیگر را مهر می کنند». (2)

7. بیضاوی مفسر معروف می نویسد: خاتم النبیین یعنی آخرین پیامبری که پیامبران الهی را ختم کرد و به پایان رسانید و اگر طبق قرائت عاصم به فتح تاء بخوانیم یعنی پیامبری که به وسیله او سلسله پیامبران الهی ختم شدند و به پایان رسیدند، همان طور که نامه هنگامی که به پایان می رسد ختم و مهر می شود. (3)

8. راغب اصفهانی در فرهنگ پراج خود مفردات

ص: 36

1- . لسان العرب: 55/15.

2- . التیسیر فی علوم القرآن، ص 90.

3- . انوار التنزیل، ص 342.

می نویسد: در زبان عربی می گویند: «ختمت القرآن» یعنی قرآن را به آخر رسانیدم و تا پایان آن خواندم و به رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم «خاتم النبیین» گفته می شود به جهت اینکه آن حضرت نبوت را ختم کرد یعنی با آمدن خود رشته نبوت را به آخر رسانید. (1)

9. در تفسیر جلالین می نویسد: خاتم به فتح تاء به معنای وسیله ختم است یعنی چیزی که با آن نامه و چیزهای دیگر را مهر می کنند و معنای جمله «خاتم النبیین» این می شود: پیامبران الهی به رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم ختم شدند. (2)

10. ابن خلدون فیلسوف و مورخ مشهور در مقدمه می نویسد: اما مهر کردن نامه ها و سندها میان زمامداران پیش از اسلام و بعد از اسلام مرسوم و معروف بوده است و بخاری و مسلم در صحیح خود نقل کرده اند که هنگامی که رسول خدا می خواست نامه ای برای زمامدار روم بنویسد یاران آن حضرت یادآوری نمودند که زمامداران، نامه ای را که مهر نشده باشد قبول نمی کنند.

حضرت دستور داد انگشتی از نقره ساختند و روی آن نقش نمودند «محمد رسول الله» و از آن پس آن حضرت نامه های خود را با آن انگشتی مهر می کرد.

ص: 37

1- . مفردات راغب، ص 142.

2- . تفسیر جلالین، ذیل همین آیه.

سپس ابن خلدون می نویسد: در زبان عربی می گویند «ختمت الأمر» یعنی به آخر آن رسیدم و نیز می گویند: «ختمت القرآن» یعنی قرآن را تا آخر آن خواندم. «خاتم النبیین» یعنی آخرین پیامبر....

نیز اضافه می کند مهر کردن نامه به وسیله خاتم و انگشتی علامت تمام شدن نامه و به پایان رسیدن مقصود نویسنده و صحیح بودن آن نوشته و نامه است و اگر نامه یا نوشته و سندی مهر نداشته باشد، ناتمام است و اعتبار نخواهد داشت. (1)

از این اتفاق نظر میان فرهنگ نویسان زبان عربی استفاده می شود که واژه «ختم» یک معنا بیشتر ندارد و آن معنا «رسیدن به آخر» است و خاتم به کسر تاء به معنای ختم کننده و آخر و آخرین است و به فتح تاء، یا فعل ماضی است به معنای «ختم کرد و به آخر رسانید» یا اسم است به معنی آخرین یا به معنای مهر و انگشتی که نامه را به آن ختم و مهر می کنند تا علامت به پایان رسیدن نامه باشد و همه مفاهیم به همان ریشه برمی گردد و در تمام استعمالات همان معنای به آخر رسیدن مقصود است.

آنچه در بعضی از کتاب های لغت آمده است که «خاتم» به معنای انگشتی است باز با ریشه لغوی آن تناسب کامل دارد، و

ص: 38

معنای جداگانه ای نیست تا کسی خیال کند یکی از معانی «خاتم» انگشتی است زیرا همان طور که گفته شد، در دوران های قبل چنین مرسوم بوده است که با انگشتی که نام صاحب آن بر آن نقش شده بود نامه ها و نوشته ها و سندها را مهر می کردند و درحقیقت انگشتی شان مهرشان بود «همان طور که رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم هم انگشتی داشتند که مهر ایشان بود و نامه های خود را با آن مهر می کردند»⁽¹⁾.

آری، در قاموس اللغة آمده است: «الخاتم ما يوضع على الطينة و حلّی الاصب»،⁽²⁾ ولی منظور صاحب قاموس این است که بگوید خاتم به معنای انگشتی هم آمده است و جمله «حلّی الاصب» را به جای انگشتی به کار برده است نه اینکه بخواهد بگوید خاتم به معنای «زینت» آمده است و اینکه بعضی از مبلغین بهائی گفته اند «خاتم» در لغت به معنای «زینت» آمده است و به کلام صاحب قاموس استدلال کرده اند، دلیل بر بی اطلاعی و مغالطه کاری آنان است و الا هیچ شخص بانصافی نمی تواند با استناد به این عبارت قاموس بگوید صاحب قاموس گفته است «خاتم» به معنای «زینت» آمده است.

ص: 39

1- . الطبقات الكبرى: 160/1-161، قسم دوم.

2- . قاموس اللغة: 102/4.

برخی از نویسندگان بهائی چون می خواسته اند که رهبر خود را به عنوان يك پیامبر الهی جلوه دهند دست و پا کرده اند که بلکه بتوانند در دلالت این آیه، بر خاتمیت رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم خدشه و شبهه ای ایجاد کنند، اما گفتار آنها به قدری پوچ و سست و متزلزل است که اصلاً شایسته طرح و رد نیست و اصولاً باید گفت این اشکال ها مانند شبهات ایدئالیست ها است، با اینکه گرمی آفتاب را لمس می کنند می گویند در وجود آفتاب و خورشید شك داریم و واضح است که این قبیل اشکالات نیاز به رد و پاسخ ندارد اما در عین حال برای اینکه بی پایگی سخن آنان به خوبی روشن شود نظر آنان را نقل می کنیم و به بیانی بسیار واضح پاسخ می دهیم.

گفته اند: چون «خاتم» در لغت به معنای زینت انگشت آمده است، ممکن است منظور از «خاتم النبیین» این باشد که رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم از حیث کمالات و مقامات به جایی رسیده است که زینت سایر پیامبران می باشد، همان طور که انگشتری زینت انگشت انسان است.

نیز گفته اند: چون «خاتم» برای تصدیق کردن مضمون نامه به کار می رفته است، یعنی صاحب نامه با مهر کردن آخر آن، مضمون نامه را تصدیق می کرده است ممکن است «خاتم النبیین» هم به معنای

تصدیق کننده پیامبران باشد، همان طور که «خاتم» وسیله تصدیق مضمون نامه است.

پاسخ این پندار

از بحث های گذشته روشن شد که «خاتم النبیین» چه به کسر تاء باشد و چه به فتح آن، به عقیده تمام مفسران و دانشمندان علم لغت به معنای آخرین پیامبران و ختم کننده آنان است و اصلاً دیده و شنیده نشده است که «خاتم» را بر انسان اطلاق کنند و از آن معنای زینت یا تصدیق کننده اراده نمایند.

ناگفته پیدا است که اگر گوینده ای بخواهد لفظی را در غیر معنای حقیقی خود به کار برد، لازم است استعمال آن لفظ در آن معنای، رایج و متعارف یا لااقل مورد پسند طبع و ذوق سلیم باشد و این هیچ کدام نیست.

گذشته از اینکه برای استعمال کلمه ای در غیر معنای رایج آن، لازم است قرینه و نشانه ای باشد که شنونده و خواننده به وسیله آن قرینه مقصود گوینده و نویسنده را تشخیص دهد و در اینجا هیچ قرینه و نشانه ای در کار نیست تا دلیل بر این باشد که معنای حقیقی خاتم النبیین منظور نبوده و از آن، معنای غیر حقیقی به طور مجاز اراده شده است.

این اشکال به اندازه ای سست است که هیچ يك از دشمنان

اسلام حتی رهبر خود فرقهٔ بهائیت را به خود جلب نکرده است زیرا وی در کتاب اشراقات می گوید:

«و الصلاة والسلام على سيد العالم و مری الأُمم الذی به انتهت الرسالة و النبوة و على آله و أصحابه دائماً أبداً سرمداً» (1).

او در این عبارت به طور صریح به خاتمیت پیامبر گرامی صلی الله علیه و آله و سلم اعتراف نموده و موضوع نبوت و رسالت را با آمدن او پایان یافته دانسته است.

نیز در کتاب ایقان (2) هم به خاتمیت رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم تصریح می کند؛ یعنی نمی گوید «خاتم» به معنای زینت یا تصدیق کننده است بلکه خاتم را به معنای ختم کننده می گیرد اما پس از این تصریح تأویلاتی بسیار خنک ذکر می کند که طبع سلیم از آن تأویلات کج و معوج بیزار است و هر خواننده ای متوجه می شود که این تأویلات برای این است که راهی برای ادعای نبوت خود باز کند.

گذشته از این خوب است از اینها پرسیم اگر مقصود از خاتم در «خاتم النبیین» زینت بودن پیامبر اسلام در میان پیامبران گذشته است آیا بهتر نبود به جای «خاتم» کلمهٔ «تاج» به کار ببرد زیرا «تاج»

ص: 42

1- . اشراقات، ص 292.

2- . ایقان، ص 136.

برای فهماندن این معنا خیلی مناسب تر است و در زبان فارسی هم رایج است که می گویند: «فلانی تاج سر ما است».

هر گاه مقصود از جمله «خاتم النبیین» این بود که بفهماند رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم تصدیق کننده پیامبران گذشته است چرا کلمه «مصدق» که صریح در این مطلب است به کار برده نشده و به جای آن کلمه «خاتم» که معنای حقیقی آن چیز دیگری است به کار برده شده است.

مگر قرآن مجید در موارد دیگر که می خواسته این معنا را بگوید از همان کلمه «مصدق» استفاده نکرده است، (1) پس چرا اینجا از کلمه صریح صرف نظر نموده و کلمه ای که اصلاً در این معنا استعمال نشده به کار برده است.

علاوه بر همه اینها اگر منظور از «خاتم» در این آیه تصدیق کننده باشد باید بین آن حضرت و «خاتم» به معنای تصدیق کننده، شباهتی باشد و متأسفانه شباهتی در بین نیست زیرا «خاتم» وسیله و ابزار تصدیق نامه و نوشته است، نه اینکه خود «خاتم» تصدیق کننده باشد، زیرا شخصی که نامه را می نویسد، به وسیله مهر صحت آن نامه را تصدیق می کند، خود او تصدیق کننده است و خاتم وسیله تصدیق به شمار می رود اما پیامبر گرامی صلی الله علیه و آله و سلم خودش تصدیق کننده پیامبران پیش است، نه اینکه وسیله تصدیق باشد.

ص: 43

1- . به آیه های 6 سوره صف، و 46 سوره مائده، و 50 سوره آل عمران، مراجعه شود.

مسلم است که برای این سؤال ها پاسخی ندارند و خودشان به بطلان گفته های خویش بهتر آگاهند، اما چه کنند مزدور دیگران شده اند که در راه آنان قلمی به کار برند و سخنان پوچ و بی اساس را به عنوان شبهه و اشکال به زبان و قلم بیاورند اما خوشبختانه مسلمانان از منویات آنان آگاهند و فریب مغالطه کاری آنان را نمی خورند.

دومین پندار بی اساس پیرامون آیه

ممکن است گفته شود که با بیانات گذشته به خوبی روشن شد که «خاتم» به معنای ختم کننده و «آخرین» می باشد اما اشکال اینجا است که آیه می گوید:

خاتم النبیین و نمی گوید: خاتم المرسلین؛ یعنی از آیه استفاده می شود که رسول گرامی اسلام صلی الله علیه و آله و سلم ختم کننده انبیای الهی است نه ختم کننده «رسل» و بنابراین ممکن است پس از رسول گرامی اسلام صلی الله علیه و آله و سلم رسول دیگری بیاید. آری، بعد از ایشان نبی دیگر نمی آید.

پاسخ دومین پندار

صحیح است که واژه «نبی» و «رسول» در قرآن مجید در دو معنای متفاوت استعمال شده است به گواه اینکه در برخی از موارد این دو لفظ در کنار یکدیگر آمده اند. درباره موسی علیه السلام می فرماید:

ص: 44

(... وَ كَانَ رَسُولًا نَبِيًّا). (1)

«اورسول و نبی بود».

و درباره اسماعیل می فرماید:

(... إِنَّهُ كَانَ صَادِقَ الْوَعْدِ وَ كَانَ رَسُولًا نَبِيًّا). (2)

«اسماعیل به وعده های خود عمل می کرد و رسول و نبی بود».

اما این مطلب باعث نمی شود که در دلالت آیه «خاتم النبیین» بر مسأله خاتمیت شبهه و اشکالی پیدا شود.

توضیح اینکه: «نبی» به کسی گفته می شود که از طرف خدا به او وحی شود و در نتیجه بتواند از جهان غیب خبر دهد؛ خواه مأمور باشد که آنچه را که به او وحی شده است به مردم یا گروهی از مردم تبلیغ کند یا نباشد و خواه کتاب آسمانی و شریعت جداگانه ای داشته باشد یا پیرو شریعت و کتاب آسمانی پیامبری دیگر باشد.

اما «رسول» فقط به آن دسته از انبیا گفته می شود که علاوه بر مسأله اخذ وحی و خبر داشتن از جهان غیب لااقل یکی از سه امتیاز زیر را داشته باشد:

1. مأمور باشد که آنچه به او وحی شده است به مردم یا

ص: 45

1- . مریم / 51.

2- . مریم / 54.

گروهی از آنان تبلیغ کند.

2. دارای شریعت جداگانه ای باشد نه اینکه پیرو شریعت پیامبر دیگری باشد.

3. دارای کتاب آسمانی باشد.

بنابراین باید گفت: «نبی» اعم از «رسول» است و در «رسول» امتیاز و خصوصیتی لازم است که در «نبی» معتبر نیست؛ روی این حساب هر کس «رسول» باشد حتماً «نبی» هم خواهد بود ولی ممکن است کسی «نبی» باشد و رسول نباشد؛ یعنی آن امتیاز و خصوصیت اضافی را نداشته باشد. (1)

برگردیم به آیه «خاتم النبیین» و اشکال یاد شده. طبق دلیل هایی که ذکر شد، از این آیه به خوبی استفاده می شود که پس از رسول گرامی اسلام صلی الله علیه و آله و سلم نبی دیگری نخواهد آمد و اینکه گفته می شود: نبی دیگری نمی آید ولی شاید رسول دیگری بیاید، پاسخ آن واضح است زیرا ما رسولی که نبی نباشد نداریم بلکه همان طور که توضیح داده شد «رسول»

ص: 46

1- . مشهور در معنی نبی و رسول همین است که در بالا- نگارش یافت و برای آگاهی از مدارك آن می توانید به کتاب های زیر مراجعه فرمایید: تبیان: 331/7؛ مجمع البیان: 91/7؛ تفسیر الجلالین در تفسیر آیه 52 سوره حج؛ المنار: 9/225؛ الکاشف: 178/5؛ کشف: 165/2؛ تفسیر نیشابوری 513/2؛ بیضاوی 57/4 و... ولی مؤلف محترم درباره نبی و رسول نظر خاصی دارند که مشروح آن را در جلد چهارم مفاهیم القرآن آورده اند.

همان نبی است با بعضی از امتیازات و خصوصیات.

به اصطلاح اهل منطق میان این دو لفظ «نبی و رسول» از نسبت های چهارگانه عموم و خصوص مطلق است یعنی نبی اعم، و رسول اخص است و واضح است که نفی اعم ملازم با نفی اخص می باشد.

مثلاً بین انسان و انسان دانشمند عموم و خصوص مطلق است؛ یعنی انسان اعم است و انسان دانشمند اخص، زیرا او همان انسان است به اضافه يك امتیاز و خصوصیت.

حال اگر شما گفتید امروز انسانی به خانه ما نیامد، قطعاً از گفتار شما استفاده می شود اصلاً انسانی نیامده حتی انسان دانشمند هم نیامده است.

بنابراین وقتی قرآن مجید می گوید بعد از پیامبر اسلام نبی دیگری نخواهد آمد، از این گفتار به طور قطع استفاده می شود که بعد از ایشان رسول دیگری هم نخواهد آمد، زیرا رسول همان نبی است به اضافه بعضی از خصوصیات.

و اگر ممکن بود که بعد از رسول گرامی اسلام صلی الله علیه و آله و سلم رسول دیگری بیاید، معنا نداشت که قرآن بگوید بعد از رسول گرامی اسلام صلی الله علیه و آله و سلم نبی دیگری نخواهد آمد، زیرا همان رسولی که ممکن است بیاید، نبی هم می باشد.

ص: 47

مؤید این گفتار که هر کس رسول باشد نبی هم هست ولی ممکن است شخص نبی باشد و رسول نباشد روایتی است که از ابوذر نقل شده است.

ابوذر از رسول گرامی صلی الله علیه و آله و سلم می پرسد: شماره انبیای الهی چند تا است؟

آن حضرت در پاسخ می فرماید: صد و بیست و چهار هزار نفر.

عرض می کند: مرسلین آنها چند نفر هستند.

می فرماید: سیصد و سیزده نفر... (1)

توجه دارید که در این روایت 313 نفر از انبیا به عنوان رسول هم معرفی شده اند؛ یعنی این سیصد و سیزده نفر علاوه بر منصب نبوت، خصوصیت و امتیاز اضافه ای دارند که دیگر انبیا آن خصوصیت و امتیاز را ندارند.

تحریف حقیقت

برخی از نویسندگان بهایی برای اینکه جاده را نسبت به ادعای رسالت پیشوای خود صاف کند، دست به تحریف عجیبی زده و بر خلاف آنچه که مفسران و فرهنگ نویسان لغت عرب این دو لفظ را تفسیر و معنی و توجیه کرده اند، او کوشش کرده است که این دو لفظ

ص: 48

1- . معانی الاخبار، ص 333؛ بحار الأنوار: 11/32.

را در ردیف الفاظی که معانی متباین دارند و هرگز در يك جا جمع نمی شوند، درآورد تا از این راه نتیجه بگیرد که ختم نبوت ملازم با ختم رسالت نیست، آنجا که می گوید: نبی کسی است که از خدا خبر دهد، مشروط بر اینکه دارای کتاب و شریعت نباشد و رسول کسی است که برای هدایت مردم مبعوث شده، مشروط بر اینکه دارای کتاب باشد. (1)

این شخص با این بیان خواسته بگوید واژه نبی و رسول با هم مباین هستند و اصلاً هر کسی نبی باشد رسول نیست و هر کس رسول باشد نبی نیست و نیز خواسته است نتیجه بگیرد که از آیه «خاتم النبیین» می فهمیم که باب نبوت بسته شده نه باب رسالت و نبی دیگری نخواهد آمد، نه اینکه رسول دیگری هم نیاید.

با در نظر گرفتن آیاتی که هم اکنون نقل می کنیم و نیز با در نظر گرفتن گفتار دانشمندان اسلامی درباره واژه نبی و رسول به خوبی واضح است که این نویسنده مغرض و مزدور می خواسته با این گفتار ضدقرآنی و غلط خود، راه را برای ادعای «باب» باز کند و الاً خود او هم می دانسته که نبی و رسول دارای دو معنای متباین غیر قابل جمع نیستند زیرا در خود آیه مورد بحث لفظ رسول و نبی به رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم اطلاق شده است:

ص: 49

(وَلَكِنَّ رَسُولَ اللَّهِ وَخَاتَمَ النَّبِيِّينَ).

«محمد صلی الله علیه و آله و سلم رسول خدا و آخرین نبی است».

در قرآن مجید در آیات زیادی، بسیاری از پیامبران آسمانی نبی و رسول خوانده شده اند و اگر این دو لفظ و معنی متباین و غیر قابل جمع داشت چرا در گروهی از پیامبران هر دو به کار رفته است؟

قرآن مجید درباره حضرت ابراهیم يك جا می فرماید:

(وَأَذْكُرُ فِي الْكِتَابِ إِبْرَاهِيمَ إِنَّهُ كَانَ صِدِّيقًا نَبِيًّا). (1)

«از ابراهیم در کتاب یاد کن. او راستگو و پیامبر بود».

در جای دیگر می فرماید:

(وَلَقَدْ أَرْسَلْنَا نُوحًا وَإِبْرَاهِيمَ... (2).

«نوح و ابراهیم را فرستادیم».

باز می فرماید:

(صُحُفٍ إِبْرَاهِيمَ وَ مُوسَى). (3).

«صحیفه های ابراهیم و موسی».

از این سه آیه به خوبی استفاده می شود که ابراهیم در عین حال که رسول و صاحب کتاب بوده نبی هم بوده است.

و درباره موسی علیه السلام می فرماید:

ص: 50

1- . مریم / 41.

2- . حدید / 26.

3- . اعلی / 19.

(وَأَذْكُرُ فِي الْكِتَابِ مُوسَىٰ إِنَّهُ كَانَ مُخْلَصًا وَكَانَ رَسُولًا نَّبِيًّا). (1)

«موسی را در قرآن یاد کن. او فرد پاک و رسول و نبی بود».

از این آیه هم به خوبی استفاده می شود که موسی علیه السلام در عین حال که رسول بوده نبی هم بوده است.

و در باره عیسی علیه السلام يك جا می فرماید:

(... إِنَّمَا الْمَسِيحُ عِيسَى ابْنُ مَرْيَمَ رَسُولُ اللَّهِ...). (2)

«مسیح فرزند مریم رسول خدا است».

در جای دیگر از قول عیسی علیه السلام نقل می کند که گفته است:

(... إِنِّي عَبْدُ اللَّهِ آتَانِيَ الْكِتَابَ وَجَعَلَنِي نَبِيًّا). (3)

«من بنده خدا و دارای کتابم. خدا پیامبرم قرار داده است».

و در باره خود رسول گرامی اسلام صلی الله علیه و آله و سلم هم يك جا می فرماید:

(يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ إِنَّا أَرْسَلْنَاكَ شَاهِدًا وَمُبَشِّرًا وَنَذِيرًا). (4)

«ای پیامبر، ما تو را گواه و بشارت و بیم دهنده ارسال کرده ایم».

ص: 51

1- .مریم/ 51.

2- .نساء/ 171.

3- .مریم/ 30.

4- .احزاب/ 45.

در جای دیگر می فرماید: (مُحَمَّدٌ رَسُولُ اللَّهِ وَالَّذِينَ مَعَهُ أَشِدَّاءُ عَلَى الْكُفَّارِ رُحَمَاءُ بَيْنَهُمْ). (1)

«محمد رسول خدا است و یاران او با کافران سختگیر و با یکدیگر مهربان هستند».

در جای سوم می فرماید:

(الَّذِينَ يَتَّبِعُونَ الرَّسُولَ النَّبِيَّ الْأُمِّيَّ...). (2)

«کسانی که از رسول و پیامبر درس نخوانده پیروی می کنند».

با در نظر گرفتن این آیات و ده ها آیه مشابه آن به خوبی روشن می شود که کلمه نبی و رسول دو معنای مباین ندارند تا هر کس نبی باشد رسول نباشد و هر کس رسول باشد نبی نباشد بلکه همان طور که قبلاً گفته شد، نسبت بین این دو کلمه عموم و خصوص مطلق است و در بسیاری از موارد با هم در یک جا جمع می شوند؛ یعنی هر کس رسول باشد نبی هم هست ولی ممکن است کسی نبی باشد و رسول نباشد.

مؤید دیگری که می تواند معنای آیه را روشن کرده و بی اساسی این پندار را واضح کند، این است که در قسمت زیادی از روایات این باب که می توان گفت همه آنها همان معنای آیه را توضیح و تذکر

ص: 52

1- . فتح / 29.

2- . اعراف / 157.

داده اند، مسأله خاتمیت به عنوان «خاتم المرسلین»، «لیس بعدی رسول»، «اختم به انبیائی و رسلی»، «وختم به الوحی»، «و خاتم رسله»، «وختم بکتابکم الکتب فلا کتاب بعده أبداً» و مشابه اینها ذکر شده است که به صراحت می فهماند که رسول گرامی اسلام ختم کننده انبیا و ختم کننده مرسلین هر دو می باشد.

به بخش روایات (روایت های 5، 14، 19، 22، 24، 27، 30، 36، 40، 41، 43، 45، 51، 54 و 55) مراجعه شود.

نیز برای ابطال این پندار خام به چهار آیه ای که در صفحات آینده عنوان می شود، می توان استدلال کرد زیرا دلالت آن چهار آیه بر اینکه بعد از رسول گرامی اسلام صلی الله علیه و آله و سلم کتاب و شریعت دیگری نخواهد آمد جای تردید نیست و واضح است که نویسنده فرائد می خواهد با تردید در دلالت آیه «خاتم النبیین» راهی برای ادعای رسالت و آوردن کتاب و شریعت «علی محمد باب» باز کند ولی همان طور که گفته شد، بی اساسی این پندار و گفتار احتیاج به بحث بیشتر ندارد.

گواه دوم از قرآن بر خاتمیت

اشاره

(تَبَارَكَ الَّذِي نَزَّلَ الْفُرْقَانَ عَلَى عَبْدِهِ لِيَكُونَ لِلْعَالَمِينَ نَذِيرًا). (1)

ص: 53

«بزرگ است خدایی که «فرقان» (قرآن) را بر بنده خویش نازل کرد تا بیم رسان جهانیان باشد».

این آیه آشکارا می‌رساند که هدف از نازل شدن قرآن بر پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم این است که قرآن یا خود پیامبر، نذیر و بیم رسان همه مردم از روز نزول قرآن تا روز قیامت باشد.

راغب اصفهانی در فرهنگ خود بحث گسترده‌ای پیرامون لفظ «عالم» نموده است و پس از بررسی‌های زیاد می‌گوید: مجموع جهان آفرینش را «عالم» می‌گویند، و علت اینکه این لفظ را به صورت جمع درآورده، این است که هر نوعی از انواع جهان، برای خود «عالمی» است؛ چنان که می‌گویند: عالم خاك، عالم انسان، عالم حیوان.

اما جهت اینکه به صورتی جمع بسته شده است که معمولاً الفاظی را به آن صورت جمع می‌بندند که مفرد آن فقط بر عاقل گفته می‌شود، این است که عالم انسان جزو این عالم‌ها است و چون انسان از «ذوی العقول» است، از باب غلبه عاقل بر غیرعاقل، جمعی که مناسب با انسان است آورده‌اند.

بعضی گفته‌اند: علت چنین جمع بستن این است که منظور از «عالمین» فقط فرشتگان و جن و انس می‌باشد و این هر سه از «ذوی العقول» هستند؛ از این جهت به صورتی جمع بسته شده است

که «ذوی العقول» را به آن صورت جمع می بندند.

امام صادق علیه السلام فرموده است که: منظور از «عالمین» انسان ها هستند و خداوند هر انسانی را عالمی جدا به حساب آورده است؛ نیز آن حضرت فرموده است: عالم دو عالم است؛ عالم بزرگ که منظور جهان خلقت است و عالم کوچک که منظور انسان است زیرا نقشه خلقت انسان با نقشه خلقت جهان شباهت دارد. (1)

زمخشری در ذیل آیه (الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ) می نویسد:

منظور از «عالم»، فرشتگان و جن و انس می باشد و بعضی گفته اند: منظور همه مخلوقات خدا است که به وسیله آن علم به وجود آفریدگار جهان حاصل می شود و اینکه به صورت جمع گفته شده است برای این است که همه افراد آن را شامل گردد. (2)

نتیجه اینکه خواه «عالمین» در آیات دیگر قرآن مجید به معنای انسان ها باشد یا به معنای انسان ها و جن ها و فرشتگان یا به معنای همه

ص: 55

-
- 1- . مفردات راغب، ص 345. گفتار امام صادق علیه السلام که فرمودند: مقصود از «عالمین»، «انسان ها» است آیاتی از قرآن تأیید می کند مانند: (أَوَلَمْ نَنْهَكَ عَنِ الْعَالَمِينَ) (حجر/70): مردم به لوط گفتند: آیا ما تو را از حمایت کردن «انسان ها» نهی نکردیم. (أَتَأْتُونَ الذُّكْرَانَ مِنَ الْعَالَمِينَ) (شعراء/165): حضرت لوط به مردم می گوید: آیا از انسان ها به مردها رو می کنید و از سنت طبیعی و شرعی که ازدواج با زن ها است روگردانید؟ در این دو آیه مقصود از «عالمین» همان «انسان ها» است.
 - 2- . تفسیر کشاف: 11/1.

جهان خلقت، ولی در آیه مورد بحث حتماً منظور انسان ها و مطلق صاحبان عقل می باشد؛ البته صاحب عقل هایی که مکلف باشند یعنی از طرف خدا موظف باشند که از روی اختیار کارهایی انجام بدهند.

زیرا کلمه «نذیر» که در آیه مورد بحث وجود دارد، بزرگ ترین دلیل است بر اینکه منظور از عالمین در آیه کسانی هستند که قابل بیم و انداز باشند و آنها فقط صاحبان عقل و کسانی که به تکالیف الهی مکلف هستند، می باشند.

بنابراین از این آیه به خوبی استفاده می شود که رسالت و انذار قرآن و پیامبر گرامی صلی الله علیه و آله و سلم، مربوط به همه زمان ها و همه مردم است و اختصاص به زمان و مردمی معین ندارد، زیرا آیه به طور مطلق و بدون قید و شرط می گوید: قرآن یا پیامبر را برای این فرستادیم تا نذیر و بیم دهنده همه انسان ها باشد و هرگز آن را به زمان و مکان خاصی محدود نساخته است.

پاسخ به يك سؤال

ممکن است گفته شود که چون در برخی از آیات و نیز در استعمالات عرب کلمه «عالمین» به معنای «جمعیت زیادی از انسان ها» به کار می رود، پس به طور جزم و قاطع نمی توان گفت منظور از «عالمین» در آیه مورد بحث، همه جهانیان می باشند زیرا

ص: 56

احتمال دارد در آیه هم منظور همان «جمعیت زیاد» باشد؛ یعنی خدای متعال قرآن را فرستاد تا بیم دهنده جمعیت های زیادی باشد و این غیر آن است که بگوییم بیم دهنده مردم تا روز رستاخیز باشد.

پاسخ این گفتار این است که «عالمین» در عرف عرب و اصطلاح قرآن مجید در سه معنا استعمال می شود:

1. تمام مخلوقات خدا مانند:

(قَالَ فِرْعَوْنُ وَمَا رَبُّ الْعَالَمِينَ * قَالَ رَبُّ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَمَا بَيْنَهُمَا إِنَّ كُنُتُمْ مُوقِنِينَ). (1)

«فرعون گفت: پروردگار عالمین کیست؟ موسی جواب داد: پروردگار آسمان ها و زمین و هرآنچه مابین زمین و آسمان است، اگر اهل یقین هستند».

2. مخلوقاتی که دارای عقل و شعور هستند یعنی فرشته و انسان و جن هستند:

(وَمَا اللَّهُ يُرِيدُ ظُلْمًا لِّلْعَالَمِينَ). (2)

«خدا برای جهانیان ستمی نمی خواهد».

3. انسان ها مانند:

(أَتَأْتُونَ الذُّكْرَانَ مِنَ الْعَالَمِينَ). (3)

ص: 57

1- . شعراء/ 23-24.

2- . آل عمران/ 108.

3- . شعراء/ 165.

«چرا شما از انسان‌ها به مردها رو می‌کنید و (از سنت طبیعی و مشروع که ازدواج با زن‌ها است استفاده نمی‌کنید)».

بنابراین اگر «عالمین» در غیر این سه معنا یعنی به معنای جمعیت زیاد استعمال شود، احتیاج به قرینه دارد چون در آیه مورد بحث قرینه‌ای وجود ندارد. احتمال اینکه منظور از عالمین جمعیت زیادی از انسان‌ها باشد، بی‌جهت خواهد بود.

زمخشری در ذیل آیه:

(يَا بَنِي إِسْرَائِيلَ اذْكُرُوا نِعْمَتِيَ الَّتِي أَنْعَمْتُ عَلَيْكُمْ وَأَنِّي فَضَّلْتُكُمْ عَلَى الْعَالَمِينَ). (1)

«ای فرزندان اسرائیل، نعمت مرا که به شما ارزانی داشتم و شما را بر مردم زمان خود برتری دادم به یاد آرید».

می‌گوید: «عالمین به معنای جمعیت زیاد است». (2)

اما گفتار زمخشری از جهاتی درست نیست.

اولاً: با گفتار ابن عباس که می‌گوید: مراد از عالمین در این آیه همه انسان‌های موجود آن عصر بوده‌اند، موافق نیست.

ثانیاً: اگر گفتار زمخشری یا نظر ابن عباس را در آیه فوق بپذیریم، به قرینه آیه دیگری است که می‌گوید: امت اسلامی بر همه

ص: 58

1- . بقره/ 47 و 122.

2- . تفسیر کشاف: 135/1.

امت‌ها فضیلت و برتری دارند.

(كُنْتُمْ خَيْرَ أُمَّةٍ أُخْرِجَتْ لِلنَّاسِ تَأْمُرُونَ بِالْمَعْرُوفِ وَتَنْهَوْنَ عَنِ الْمُنْكَرِ وَتُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ). (1)

«شما بهترین امت‌ها هستید که بر این مردم نمودار شده‌اند در حالی که مردم را به نیکی وامی‌دارید، و از بدی و زشتی باز می‌دارید و به خدا ایمان دارید».

از این آیه استفاده می‌شود، که امت اسلامی بر همه امت‌ها برتری دارند. این آیه قرینه می‌شود که بنی اسرائیل بر مردم زمان خود یا بر انبوهی از مردم، فضیلت و برتری داشته‌اند نه بر همه مردم جهان تا روز قیامت که شامل امت اسلامی هم بشود.

شبهه آیه مورد بحث، آیه دیگری است در سوره آل عمران که درباره حضرت مریم علیها السلام می‌گوید:

(... إِنَّ اللَّهَ إِصْطَفَاكِ وَطَهَّرَكِ وَاصْطَفَاكِ عَلَى نِسَاءِ الْعَالَمِينَ). (2)

«ای مریم، خدا تو را برگزیده و پاک گردانیده و بر زنان زمانه خود برتری داده است».

در تفسیر این آیه گفته‌اند: منظور برتری مریم علیها السلام بر زنان زمان خود می‌باشد، به دلیل اینکه در روایات زیادی از رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم نقل

ص: 59

1- . آل عمران/ 110.

2- . آل عمران/ 42.

شده است که فاطمه زهرا علیها السلام بر همه زنان جهان برتری دارد. از باب نمونه یکی از آنها را نقل می کنیم:

عایشه می گوید: رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم در روزهای آخر عمر خویش به فاطمه زهرا علیها السلام گفت: آیا نمی خواهی (راضی نیستی) که سیده و سرور همه زن های باایمان باشی؟ (1)

علامه مجلسی روایات این باب را در بحار الأنوار نقل کرده است. (2)

علاقه مندان می توانند به آنجا مراجعه کنند.

خلاصه اگر در این دو آیه از «عالمین» انبوهی از انسان ها اراده شده است نه همه انسان ها، به خاطر قرینه خارجی و دلیل دیگری است که این معنا را اثبات می کند و اگر قرینه و دلیل دیگری نبود، معنای «عالمین» در این دو آیه هم، همان جهانیان و همه انسان ها بود و چون همان طور که قبلاً گفته شد، در آیه مورد بحث، چنین قرینه ای وجود ندارد باید گفت «مقصود همان معنای اولی و ظاهری آن است»؛ یعنی معنای آیه این است: «بزرگ است خدایی که قرآن را بر پیامبر نازل ساخت تا به وسیله قرآن همه انسان ها را انذار نماید». در این صورت رسالت و پیامبری او برای همه انسان ها تا دامنۀ قیامت ادامه خواهد داشت.

ص: 60

1- . الطبقات الكبرى: 17/8؛ التاج: 355/3.

2- . بحار الأنوار: 43/36.

(إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا بِالذِّكْرِ لَمَّا جَاءَهُمْ وَإِنَّهُ لَكِتَابٌ عَزِيزٌ * لَا يَأْتِيهِ الْبَاطِلُ مِنْ بَيْنِ يَدَيْهِ وَلَا مِنْ خَلْفِهِ تَنْزِيلٌ مِنْ حَكِيمٍ حَمِيدٍ). (1)

«کسانی را که موقع نزول قرآن به انکار آن برخاستند، مجازات خواهیم کرد. به راستی قرآن کتابی ارجمند و عزیز است، باطل هرگز به آن راه ندارد، نه از پیش رویش و نه از پشت سرش و این کتاب از جانب خدای حکیم و ستوده نازل شده است».

در آیه شریفه مقصود از «ذکر» قرآن است، به دلیل آیاتی که ذیلاً نقل می شود:

(إِنَّا نَحْنُ نَزَّلْنَا الذِّكْرَ وَإِنَّا لَهُ لَحَافِظُونَ). (2)

«ما قرآن را نازل ساختیم، و ما حافظ و نگهدار آن خواهیم بود».

(قَالُوا يَا أَيُّهَا الَّذِي نُزِّلَ عَلَيْهِ الذِّكْرُ إِنَّكَ لَمَجْنُونٌ). (3)

ص: 61

1- . فصلت / 41-42.

2- . حجر / 9.

3- . حجر / 6.

«به پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله وسلم گفتند: ای کسی که قرآن به او نازل شده است، تو مجنون هستی».

(أَنْزَلْنَا إِلَيْكَ الذِّكْرَ لِتُبَيِّنَ لِلنَّاسِ مَا نُزِّلَ إِلَيْهِمْ وَلَعَلَّهُمْ يَتَفَكَّرُونَ) (1).

«قرآن را بر تو نازل ساختیم تا برای مردم آنچه را که برای ایشان نازل شده است، بیان کنی؛ شاید اندیشه کنند».

در تمام این آیات مقصود از «ذکر» قرآن مجید است.

و ضمیر «لا یأتیه» به «ذکر» بر می گردد؛ بنابراین معنای آیه این می شود:

«قرآن کتابی است که به هیچ وجه باطل در آن راه ندارد».

نفوذ باطل به قرآن به چند صورت متصور است:

1. تحریف آیات قرآن.

2. احکام آن به وسیله کتاب دیگر نسخ و باطل نشود.

3. جریان هایی را که قرآن خبر داده است، مطابق با واقع نباشد و بطلان آن برای مردم روشن شود.

از آیه به طور روشن استفاده می شود که هیچ کدام از اینها در قرآن مجید راه ندارد و این کتاب بر اثر حقانیت پیوستگی تا روز رستاخیز، حجت می باشد.

نیز همین معنا از آیه:

ص: 62

1- . نحل/ 44.

«ما قرآن را نازل ساختیم و آن را تا روز قیامت از باطل شدن و از راه پیدا کردن هر باطلی به آن نگهداری و حفظ خواهیم کرد».

استفاده می شود.

طبق مفاد این دو آیه، قرآن آن چنان کتاب حق و استواری است که باطل به آن راه ندارد و تا روز قیامت از نفوذ باطل به آن مصون و محفوظ می باشد و نتیجه این می شود که حجیت قرآن ابدی باشد و ابدی بودن حجیت قرآن مساوی است با ابدی بودن رسالت پیامبر گرامی صلی الله علیه و آله و سلم و شریعت اسلام و اینکه پس از او پیامبر و شریعت دیگری نخواهد آمد.

به بیان دیگر، هنگامی که حقانیت همیشگی قرآن و شریعت اسلام تا روز رستاخیز ثابت شد، اگر کتاب و شریعت دیگری بیاید یا عین شریعت اسلام خواهد بود یا غیر آن. اگر عین آن باشد نیاز و احتیاجی به دومی نیست و اگر مخالف شریعت اسلام باشد، یعنی قسمتی از احکام آن مخالف و نقیض احکام اسلام باشد، یا باید هر دو حق باشد یا یکی حق و دیگری باطل.

اگر بگوییم هر دو حق است نتیجه این می شود که دو حکم

ص: 63

متناقض هر دو حق باشد و این محال است.

پس باید یکی حق باشد و دیگری باطل و از آنجا که قرآن به صراحت کامل حقانیت ابدی شریعت اسلام و قرآن مجید را تصدیق نموده نتیجه این می شود که کتاب و شریعت بعدی باطل باشد؛ یعنی کتاب و شریعت آسمانی نبوده و آورنده آن به دروغ چنین نسبتی را به خدای متعال داده باشد.

گواه چهارم از قرآن بر خاتمیت

(... وَأُوحِيَ إِلَيَّ هَذَا الْقُرْآنُ لِأُنذِرَكُمْ بِهِ وَمَنْ بَلَغَ... (1)).

«و این قرآن به من وحی شده است تا شما را و هر که را قرآن به او می رسد، به وسیله این قرآن بیم دهم و انذار کنم».

مرحوم شیخ طبرسی در تفسیر این آیه می نویسد: یعنی این قرآن به من وحی شده است تا به وسیله آن شما و تمام کسانی را که تا روز قیامت قرآن به آنها می رسد، از عذاب الهی بترسانم و از این رو پیامبر گرامی صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: هر کس از دعوت من به توحید و خداپرستی باخبر شود قرآن به او رسیده است؛ یعنی بر او اتمام حجت شده است؛ حتی بعضی از دانشمندان گفته اند: هر کس قرآن به او برسد مانند آن است

ص: 64

که پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم را دیده و از شخص آن حضرت معارف و حقایق اسلام را شنیده باشد و اصولاً خود قرآن هر کجا باشد مردم را به خداپرستی دعوت می کند و از عذاب الهی می رساند. (1)

بنابراین از این آیه هم به خوبی استفاده می شود که رسالت پیامبر گرامی تا دامنۀ قیامت ادامه دارد. البته این معنا که برای آیه ذکر شد، در صورتی است که (مَنْ بَلَغَ) را عطف بر ضمیر (لَا تُذِرْكُمْ) بگیریم.

گاهی تصور می شود که جمله (و مَنْ بَلَغَ) عطف بر ضمیر فاعل در (لَا تُذِرْكُمْ) است و مفاد آیه در این صورت چنین می شود:

من و هر کس که قرآن به او برسد باید مردم را از عذاب خدا بترسانیم.

بنا بر این احتمال، آن کس که قرآن به او می رسد تبلیغ کننده قرآن می شود نه تبلیغ شونده.

ولی این احتمال از نظر قواعد عربی غیر صحیح است، زیرا هیچ گاه عطف بر ضمیر مرفوع متصل بدون فاصله قرار دادن يك ضمیر منفصل انجام نمی گیرد؛ چنان که می گویند:

«نصرت أنت و زید: تو و زید کمک کردی». در این مثال زید عطف بر ضمیر متصل در «نصرت» است اما چنان که ملاحظه می فرمایید، لفظ «أنت» میان معطوف و معطوف علیه فاصله واقع شده است.

ص: 65

(وَمَا أَرْسَلْنَاكَ إِلَّا كَافَّةً لِّلنَّاسِ بَشِيرًا وَنَذِيرًا وَلَٰكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لَا يَعْلَمُونَ). (1)

«و ما تورا به عنوان بشارت دهنده و بیم رسان برای همه مردم فرستادیم ولی بیشتر مردم نادانند».

آنچه پس از دقت و تأمل در این آیه معلوم می شود این است که «کافه» به معنای «عامه» و «حال» از «الناس» می باشد و تقدیر آیه این است «و ما أرسلناك إلا للناس كافة»؛ یعنی ما تورا مبعوث نساختمیم و نفرستادیم مگر برای همه مردم و این جمله مساوی است با اینکه گفته شود رسالت تو عمومی و جهانی و ابدی است زیرا در غیر این صورت پیامبر همه مردم نخواهد بود.

اما احتمال اینکه «کافه» به معنای «بازدارنده مردم از گناه» و «حال» از «ك» «ارسلناك» باشد، بسیار ضعیف است به دو دلیل:

1. با بودن کلمه «نذیراً» در ذیل آیه نیازی به کلمه «کافه» به آن معنا نیست زیرا اگر «کافه» به معنای «بازدارنده» است، منظور این است که پیامبر گرامی صلی الله علیه و آله و سلم با تذکر و یادآوری عذاب های الهی که برای گناهان و کارهای زشت مقرر شده است مردم را از گناه باز دارد؛ یعنی مثلاً بگوید: شراب نخورید زیرا شرابخوار به عذاب های دردناک الهی

ص: 66

گرفتار خواهد شد و روشن است که معنای «انذار» هم همین است زیرا انذار به معنای ترساندن مردم است از عذاب الهی.

2. در قرآن مجید همه جا کلمه «کافه» به معنای «عامه» استعمال شده است مانند:

(1) [\(يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا ادْخُلُوا فِي السَّلْمِ كَافَّةً...\)](#)

(2) [\(وَقَاتِلُوا الْمُشْرِكِينَ كَافَّةً كَمَا يُقَاتِلُونَكُمْ كَافَّةً...\)](#)

(3) [\(... مَا كَانَ الْمُؤْمِنُونَ لِيَنْفِرُوا كَافَّةً\)](#)

در تمام این آیات «کافه» به معنای «عامه» آمده است.

نیز دو روایتی که ذیلاً نقل می شود، همین معنا را تأیید می کند:

1. ابوهریره می گوید رسول اکرم صلی الله علیه و آله وسلم فرمود:

[«أرسلت إلى الناس كافة وبي ختم التَّيْبُونِ»](#) (4)

«من به سوی همه مردم مبعوث شدم و پیامبران الهی به من ختم شدند و پس از من پیامبر دیگری نخواهد آمد».

2. خالد بن معدان می گوید رسول اکرم صلی الله علیه و آله وسلم فرمود: [«بعثت إلى الناس كافة»](#) (5): «من به سوی همه مردم مبعوث شده ام».

توجه دارید که در این دو روایت «کافه» به معنای «عامه» و حال

ص: 67

1- . بقره/ 208.

2- . توبه/ 36.

3- . توبه/ 122.

4- . الطبقات الكبرى: 1/128.

5- . همان.

از «الناس» می باشد و این خود دلیل خوبی است بر اینکه: در آیه مورد بحث هم، «کافه» به معنای «عامه» و حال از «الناس» می باشد و در حقیقت باید گفت پیامبر گرامی صلی الله علیه و آله و سلم در این دو روایت مضمون همان آیه را بازگو کرده اند.

در پایان این بحث از یادآوری نکته ای ناگزیریم. آیاتی که به آنها بر خاتمیت پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم استدلال شده است، از نظر دلالت بر دو نوع می باشد.

1. آیه (وَلَكِنْ رَسُولَ اللَّهِ وَ خَاتَمَ النَّبِيِّينَ) که با صراحت کامل می رساند که باب نبوت به طول مطلق بسته شده خواه دارنده آن دارای کتاب و شریعت باشد یا تنها مروج شریعت پیامبر پیشین شمرده شود.

2. چهار آیه دیگر که فقط این اندازه دلالت دارد که پس از رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم و شریعت اسلام، شریعت و کتاب آسمانی دیگر که ناسخ قرآن و شریعت اسلام باشد نمی آید و بیش از این دلالت ندارند و منظور ما هم از استدلال به این چهار آیه همین بوده است؛ یعنی خواسته ایم ادعای کسانی را که پس از رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم ادعای نبوت و آوردن کتاب و شریعت جدیدی کرده اند باطل سازیم. (1)

ص: 68

1- . لازم است تذکر دهیم که در قرآن مجید غیر از این 5 آیه، آیات دیگری هم در این زمینه آمده است که برای رعایت اختصار از ذکر آنها صرف نظر شد.

با اینکه قرآن مجید با صراحت هرچه کامل تر، به خاتمیت نبوت پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم تنصیص نموده است، مع الوصف پیشوایان بزرگ اسلام در فرصت های مناسبی پیرامون خاتمیت پیامبر گرامی و آیین و کتاب او سخن گفته و از این راه مفاد صریح قرآن را تأکید و تأیید نموده اند. ما در این صفحات بعضی از احادیثی را که از پیشوایان ما به ترتیب رسیده است، منعکس می کنیم:

1. هنگامی که رسول گرامی صلی الله علیه و آله و سلم با عده ای از مسلمانان ها به «غزوة تبوك» می رفتند، علی علیه السلام درخواست کرد که در رکاب پیامبر شرکت کند. رسول گرامی صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: نه. علی علیه السلام در این موقع به گریه افتاد و گفت: دوست دارم که خدمت شما باشم. پیامبر گرامی صلی الله علیه و آله و سلم فرمود:

«أما ترضى أن تكون منى بمنزلة هارون من موسى إلا أنه لا نبي بعدي» (1).

ص: 69

1- . این حدیث را بدان جهت حدیث منزلت نامیدند که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم نفس شریفش را به منزله موسی علیه السلام و علی علیه السلام را به منزله هارون قرار دادند.

«آیا راضی نیستی که نسبت به من مانند هارون نسبت به موسی باشی و همان منزلتی که هارون نسبت به موسی داشت، تو نسبت به من داشته باشی؟»

یعنی همان طور که وقتی موسی در میان بنی اسرائیل نبود، هارون جانشین و خلیفه او بود، تو هم خلیفه و جانشین من هستی، فقط يك فرق بین تو و هارون می باشد و آن اینکه هارون پیامبر بود و تو پیامبر نیستی، زیرا پس از من پیامبر دیگری نخواهد بود «إلاَّ أَنَّهُ لَا نَبِيَّ بَعْدِي».

این حدیث، معروف به حدیث منزلت است و مورد قبول تمامی مسلمانان - شیعه و سنی - می باشد و هیچ کس در استناد به آن پیامبر گرامی صلی الله علیه و آله و سلم تردید و تشکیك نکرده است.

ابن عبدالبر در کتاب استیعاب درباره این حدیث می نویسد: این حدیث از صحیح ترین و ثابت ترین احادیث اسلامی است. سعد بن ابی وقاص، ابن عباس، ابوسعید خدری، ام سلمه، اسماء بنت عمیس، جابر بن عبدالله انصاری و عدّه ای دیگر آن را نقل کرده اند.

ابن شهر آشوب در کتاب مناقب درباره این حدیث می نویسد: «احمد بن محمد بن سعید کتابی درباره سندهای این حدیث نوشته است و این حدیث مورد قبول همه مسلمانان - شیعه و

سنی - می باشد». این حدیث در بسیاری از کتاب های سنی و شیعه نقل شده است؛ از باب نمونه از مدارك اهل سنت و تشیع به کتاب های ذیل مراجعه شود. (1)

2. پیامبر گرامی صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: مثل من و مثل پیامبران قبل از من مانند این است که شخصی خانه ای زیبا و کامل بسازد، اما آجر يك گوشه آن را کار نگذارد.

مردمی که وارد آن خانه می شوند، از همه جهت، خانه نظرشان را جلب می کند، فقط می پرسند و می گویند: چرا آجر این گوشه کار گذاشته نشده است؟ همان طور که آن آجر آخرین تکمیل کننده آن خانه است، من هم آخرین پیامبر الهی هستم که نبوت به وسیله من تکمیل و ختم می شود «فأنا اللبنة و أنا خاتم النبیین»: «من آن خشت آخرین و ختم کننده

ص: 71

1- . صحیح بخاری: 6/3؛ صحیح مسلم: 7/120؛ مسند احمد حنبل: 1/331؛ استیعاب: 3/34. معانی الأخبار صدوق، ص 74؛ امالی شیخ صدوق، ص 29؛ امالی شیخ طوسی، ص 159 و 164 و 193 و 218 و 331؛ مناقب ابن شهر آشوب: 2/220؛ كشف الغمة: 1/227؛ بحار الأنوار: 37/254-289؛ غایة المرام سیدهاشم بحرانی، ص 108-152. در این کتاب سندهای این حدیث از کتاب های شیعه و سنی جمع آوری شده و تعداد آن به صد و هفتاد سند رسیده است که صد سند آن از کتاب های اهل سنت و هفتاد سند آن از کتاب های شیعه می باشد.

در این حدیث همه پیامبران الهی به ساختمانی زیبا تشبیه شده اند که هر کدام از آنان یکی از آجرها و اجزای آن ساختمان را تشکیل می دهند و پیامبر گرامی صلی الله علیه و آله و سلم آخرین جزء و آخرین آجر آن ساختمان معنوی می باشد؛ یعنی همان طور که خشت یا آجر آخرین، کامل کننده ساختمان است و پس از کار گذاشتن آن احتیاج به آجر دیگری نیست، همین طور است ساختمان نبوت و پیامبری که با آمدن رسول گرامی اسلام صلی الله علیه و آله و سلم کامل شده و پس از او نیاز به پیامبر دیگری نخواهد بود. این حدیث، معروف به حدیث تمثیل است.

3. رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم فرمودند:

«لی خمسة أسماء أنا محمد و أحمد أنا الماحی یمحو الله بی الکفر و أنا الحاشر یحشر الناس علی قدمی و أنا العاقب الذی لیس بعده النبی» (2).

«من پنج نام دارم: 1. محمد؛ 2. احمد؛ 3. الماحی (یعنی محوکننده و ازبین برنده) خدای متعال به وسیله من کفر و شرک را از بین می برد و محو می کند؛ 4. من

ص: 72

1- صحیح بخاری: 226/4؛ مسند احمد حنبل: 398/2 و 412؛ التاج: 3/229، به نقل از: صحیح مسلم و صحیح بخاری و سنن ترمذی.

2- الطبقات الکبری: 65/1؛ مسند احمد حنبل: 81/4-84؛ صحیح مسلم: 7/89.

حاشر هستم (یعنی روز قیامت همه مردم بعد از من محشور می شوند و من قبل از همه محشور می گردم)؛ 5. من عاقب هستم (یعنی من بعد از همه پیامبران الهی آمده ام و بعد از من پیامبر دیگری نخواهد آمد)».

4. عرباض بن ساریه می گوید از نبی اکرم صلی الله علیه و آله و سلم شنیدم که می فرمودند:

«أنتی عبد الله و خاتم النبیین و انّ آدم لمنجدل فی طینة و ساخبرکم من ذلك دعوة أبی ابراهیم و بشارة عیسی بی» (1).

«من بنده خدا و خاتم پیامبرانم، از آن زمان که آدم هنوز به صورت گل بود و شما را خبر می دهم از دعوت پدرم ابراهیم و بشارت عیسی نسبت به من».

5. در حدیث شفاعت چنین آمده است:

«فیأتون عیسی فیقولون یا عیسی اشفع لنا إلی ربّک فلیقض بیننا فیکول: انّی لست هنا کم ولكن اتّوا محمّدا صلی الله علیه و آله و سلم فأنّه خاتم النبیین» (2).

«مردم نزد عیسی (علی نبینا و آله و علیه السلام) می آیند و

ص: 73

1- . الطبقات الكبرى: 1/96؛ مسند احمد حنبل: 4/127-128؛ ینایع المودة، ص 10؛ المیزان: 295/19 با کمی اختلاف.

2- . مسند احمد حنبل: 3/248؛ صحیح بخاری: 6/106.

می گویند: برای ما شفاعت کن. عیسی می گوید: باید پیش حضرت محمد صلی الله علیه و آله و سلم بروید، زیرا او آخرین پیامبر الهی است.»

6. همچنین در حدیث شفاعت رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم می فرماید:

«فیاتون فیقولون: یا محمد أنت رسول الله و خاتم الأنبياء غفر الله لك ذنبك ما تقدم منه و ما تأخر فاشفع لنا ربك ألا ترى إلی ما نحن فيه».(1)

«روز قیامت پیامبران امت ها، پیش من می آیند و می گویند: ای محمد، تو پیامبر خدا و خاتم پیامبران می باشی. خدا گناه گذشته و آینده تو را بخشوده است.

نزد خدا برای ما شفاعت کن. آیا وضع ما را نمی بینی؟»

7. ابوهریره از رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم نقل می کند که پیامبر فرمودند:

«أرسلت إلی الناس كافة و بی ختم النبیین».(2)

«من برای همه مردم و عموم جهانیان مبعوث شده ام و پیامبران الهی به آمدن من ختم شدند و نبوت به وسیله من به پایان رسید.»

8. در حدیثی موجود است که رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم فرمودند:

«إني خاتم ألف نبی و أكثر».(3)

ص: 74

1- صحیح بخاری: 6/106؛ مسند احمد حنبل: 2/436.

2- الطبقات الكبرى: 1/128؛ مسند احمد حنبل: 2/412.

3- مسند احمد حنبل: 3/79.

«من ختم کننده هزار پیامبر بلکه بیشتر هستم».

9. رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم می فرماید:

«انّ الرسالة و النبوة قد انقطعت فلا رسول بعدی و لا نبیّ قال: فشقّ ذلك علی الناس فقال: لكن المبشرات فقالوا یا رسول الله و ما المبشرات؟ قال: رؤیا المسلم و هی جزء من أجزاء النبوة».(1)

«رسالت و نبوت گسسته شد. پس از من رسول و نبی نیست».

راوی می گوید: این سخن بر مردم گران آمد. پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم فرمود:

بشارت دهندگان باقی هستند. گفتند: ای پیامبر خدا، مقصود از آن چیست؟ گفت:

خواب مسلمان جزئی از اجزای پیامبری است».

10. جابر بن عبدالله از نبی اکرم صلی الله علیه و آله و سلم نقل می کند که پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم فرمودند:

«أنا قائد المرسلین و لا فخر و أنا خاتم التّبیین و لا فخر و أنا أوّل شافع و مشفع و لا فخر».(2)

«من پیشوای پیامبران هستم ولی افتخار نمی کنم. من خاتم پیامبرانم و فخر نمی فروشم. من نخستین کسی هستم که شفاعت می کنم و شفاعت من پذیرفته می شود».

ص: 75

1- سنن الترمذی: 3/364.

2- سنن دارمی: 27/1.

11. قتاده از نبی اکرم صلی الله علیه و آله و سلم نقل می کند که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمودند:

«كنت أول النَّاسِ في الخلق و آخرهم في البعث» (1).

«من پیش از همه پیامبران خلق شده ام و بعد از همه آنان به رسالت مبعوث گشته ام».

12. نبی اکرم صلی الله علیه و آله و سلم فرمودند:

«يا على اخصمك بالنبوة فلا نبوة بعدى و تخصم الناس بسبع و لا يجاحدك فيه أحد من قريش: أنت أولهم إيماناً بالله...» (2).

«ای علی، من بر تو با نبوتم احتجاج می کنم، زیرا پس از من پیامبری نیست و تو نیز بر مردم با هفت صفت احتجاج می نمایی و احدی از قریش نمی تواند آنها را انکار کند. تو نخستین کسی هستی که به خدا ایمان آوردی...».

13. عباس بن عبدالمطلب اذن گرفت از رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم درباره هجرت از مدینه به مکه.

«فقال له يا عمّ اقم مكانك الذي أنت به فانّ الله تعالى يختم بك الهجرة كما ختم بي النبوة ثمّ هاجر إلى

ص: 76

1- الطبقات الكبرى: 1/96؛ ينابيع المودة: ص 17، وفيه: أول الأنبياء في الخلق.

2- حلية الأولياء: 1/66.

النبي صلى الله عليه وآله وسلم وشهد معه فتح مكة وانقطعت الهجرة...» (1).

پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم فرمودند: «عمو جان، در جای خویش (مکه) بمان. خدا به وسیله تو هجرت را پایان می بخشد؛ چنان که به وسیله من نبوت را پایان بخشید؛ سپس عباس به سوی پیامبر مهاجرت کرد، در فتح مکه حضور یافت و از آن هنگام هجرت برداشته شد.»

14. رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمودند:

«إِنَّمَا أَخَفَ عَلَى أُمَّتِي الْأَثَمَةَ الْمَضْلِينَ إِذَا وَضَعَ السَّيْفُ فِي أُمَّتِي لَمْ يَرْفَعْ عَنْهَا إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ وَلَا تَقُومُ السَّاعَةُ حَتَّى تَلْتَحِقَ قِبَائِلُ مَنْ أُمَّتِي بِالْمَشْرِكِينَ وَحَتَّى تَبْعَهُ قِبَائِلُ مَنْ أُمَّتِي الْأَوْثَانَ وَ أَنَّهُ يَكُونُ فِي أُمَّتِي ثَلَاثُونَ كَذَابُونَ كُلَّهُمْ يَزْعُمُ أَنَّهُ نَبِيٌّ وَأَنَا خَاتَمُ النَّبِيِّينَ لَا نَبِيَّ بَعْدِي وَلَا تَزَالُ طَائِفَةٌ مِنْ أُمَّتِي عَلَى الْحَقِّ لَا يَضُرُّهُمْ مِنْ خَالَفَهُمْ حَتَّى يَأْتِيَ أَمْرُ اللَّهِ وَ هُمْ عَلَى ذَلِكَ» (2).

«... در میان امت من سی نفر دروغگو پیدا می شوند و می پندارند که پیامبرند در حالی که من خاتم پیامبرانم. پس از

ص: 77

1- . أسد الغابة: 3/110.

2- . جامع الأصول: 410/10.

من پیامبری نیست. پیوسته گروهی از امت من برحق می باشند و مخالفت دیگران به آنان زیانی نمی رساند تا فرمان خدا برسد و آنان بر این حال می مانند».

15. نبی مکرم فرمودند:

«اعطيت جوامع الكلم و نصرت بالرعب و أحلت لي الغنائم و جعلت لي الأرض طهوراً و مسجداً و أرسلت إلي الخلق كافة و ختم بي النبيون».(1)

«به شش خصلت بر دیگران برتری یافتم: به من جوامع الكلم داده شده است و با ایجاد رعب در دل دشمن پیروز می شوم؛ غنائم جنگی بر من حلال است؛ زمین برای من پاک کننده است و سجده گاه است؛ به سوی همه مردم فرستاده شده ام؛ سلسله پیامبران با من ختم می شود».

16. از نبی معظم است:

«في أمتي كذابون دجالون سبعة وعشرون منهم اربع نسوة و ائتي خاتم النبيين لا نبي بعدى».(2)

«در میان امت من بیست و هفت دروغگو پدید می آیند که چهار تن از آنان زن می باشند و من خاتم پیامبرانم و پس از من پیامبری نیست».

17. جابر بن عبدالله از رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم از اول چیزی که خداوند

ص: 78

1- . الجامع الصغير: 2/126.

2- . الدر المنثور: 5/204.

خلق نموده است سؤال کرد. پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم فرمودند:

«هو نور نبيك يا جابر خلقه الله ثم خلق فيه كل خير و خلق بعده كل شيء... ثم أخرجني إلى الدنيا فجعلني سيد المرسلين و خاتم النبيين و مبعوثاً إلى كافة الناس أجمعين و رحمة للعالمين» (1).

«حضرت در پاسخ فرمودند: اولین مخلوق الهی نور من بود که خداوند آن را آفرید و تمام خوبی ها را در آن قرار داد و پس از آن چیزهای دیگر را آفرید...؛ سپس خدا مرا به دنیا آورد و مرا سرور و ختم کننده پیامبران، و مبعوث برای همه جهانیان و رحمت برای همه عوالم وجود قرار داد».

18. جابر بن عبدالله می گوید که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمودند:

«... و جعل اسمي في القرآن محمداً فأنا محمود في جميع القيامة في فصل القضاء لا يشفع أحد غيري و سمانی فی القيامة حاشراً يحشر الناس على قدمي و سمانی الموقف أوقف الناس بين يدي الله جلّ جلاله و سمانی العاقب أنا عقب النبيين ليس بعدى رسولا و جعلني رسوله الرحمة» (2).

ص: 79

1- . ینابیع المودة: ص 14-15.

2- . علل الشرايع: 1/122؛ خصال: 2/425؛ معانی الأخبار، ص 51؛ بحار الأنوار: 93/16.

«... من نام‌هایی دارم که یکی از آنها عاقب است، زیرا من در آخر سلسله پیامبران قرار گرفته‌ام و پس از من پیامبری نیست و مرا رسول رحمت قرار داد».

19. ابی جعفر علیه السلام در ضمن حدیث می‌گوید که نبی اکرم صلی الله علیه و آله و سلم فرمودند:

«أَيُّهَا النَّاسُ إِنَّهُ لَا نَبِيَّ بَعْدِي وَلَا سُنَّةَ بَعْدَ سُنَّتِي فَمَنْ ادَّعَى ذَلِكَ فَدَعَاهُ وَبَدَعْتَهُ فِي النَّارِ فَاقْتُلُوهُ وَمَنْ تَبِعَهُ فَإِنَّهُ فِي النَّارِ. أَيُّهَا النَّاسُ أَحْيُوا الْقِصَاصَ وَأَحْيُوا الْحَقَّ لِمُصَاحِبِ الْحَقِّ وَلَا تَفَرَّقُوا وَأَسْلَمُوا وَسَلَّمُوا كَتَبَ اللَّهُ لِأَعْلَبِ بْنِ أَنَا وَرَسَلِي إِنَّ اللَّهَ قَوِيٌّ عَزِيزٌ» (1)

«مردم بدانند که پس از من پیامبری نخواهد آمد و بعد از سنت و شریعت و احکام دین من، سنت و شریعت دیگری نخواهد بود. هر کس پس از من ادعای نبوت و پیامبری کند، ادعا و بدعت او در آتش خواهد بود (مردم را به سوی جهنم دعوت می‌کند) در این صورت او را بکشید و نگذارید مردم را گمراه کند و نیز بدانید که هر کس از چنین مدعیانی پیروی کند، اهل آتش و جهنم خواهد بود...».

20. ابی امامه می‌گوید که پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم فرمودند:

«أَيُّهَا النَّاسُ إِنَّهُ لَا نَبِيَّ بَعْدِي وَلَا أُمَّةَ بَعْدَكُمْ إِلَّا فَاعْبُدُوا

ص: 80

«مردم، پیامبری پس از من نیست؛ همچنان که امتی پس از شما نیست. هان، پس خدای خود را پرستش کنید».

21. علی علیه السلام می گوید که پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم فرمودند:

«أنا خاتم النبيين و عليّ خاتم الوصيين» (2).

«من آخرین پیامبر الهی هستم و علی خاتم الأوصیا».

22. نبی مکرم اسلام صلی الله علیه و آله و سلم در وسط ایام تشریق در ضمن خطبه ای فرمودند:

«إِنَّ اللَّهَ عَزَّوَجَلَّ حَرَّمَ عَلَيْكُمْ دِمَاءَكُمْ وَأَمْوَالَكُمْ وَأَعْرَاضَكُمْ كَحَرَمَةِ يَوْمِكُمْ هَذَا فِي شَهْرِكُمْ هَذَا وَبَلَدِكُمْ هَذَا إِلَى يَوْمِ تَلْقَوْنَهُ إِلَّا فِليبلغ شاهدكم غائبكم لا نبي بعدى ولا أمة بعدكم ثم رفع يديه حتى أنه ليرى بياضى ابطنه ثم قال: اللهم اشهد أنّي قد بلغت» (3).

«خداوند خون ها و اموال و نوامیس شما را بر یکدیگر حرام کرام کرده است... حاضران باید این را به غایبان برسانند که پس از من پیامبری نیست و بعد از شما امتی نخواهد بود...».

ص: 81

1- . خصال: 1/322؛ وسائل الشیعة: 1/15.

2- . عیون اخبار الرضا: 2/74.

3- . خصال: 2/487.

23. ابوامامه می گوید رسول خدا فرمود:

«یا ابن ابی طالب أتعلم لم جلست قال: اللهم لا فقال صلى الله عليه وآله وسلم: اللهم لا فقال: ختمت صلى الله عليه وآله وسلم أنا النبيين و ختمت أنت الوصيين» (1).

«پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم به علی علیه السلام فرمود: با من نبوت پیامبران، پایان پذیرفت و با تو نیز باب وصایت بسته شد».

24. امام باقر علیه السلام فرمودند:

«حج رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم من المدينة - و ساق قصة غدیر خم و خطبة - النبي فيها و قال:

بی والله بشر الأولون من النبيين والمرسلين وأنا خاتم النبيين والمرسلين والحجة على جميع المخلوقين من أهل السماوات والأرضين فمن شك في هذا فهو كافر كافر الجاهلية الأولى و من شك في قولي هذا فقد شك في الكل والشاك في ذلك فهو في النار» (2).

«... به خدا سوگند که پیامبران گذشته به آمدن من بشارت داده اند و من ختم کننده و آخرین آنها و حجت خدا بر همه بندگان او از اهل آسمان ها و زمین ها هستم و هر کس در

ص: 82

1- . تفسير فرات، ص 87؛ امالی شيخ طوسی، ص 305، با تفاوتی اندک.

2- . احتجاج، ص 37؛ مستدرک الوسائل: 3/247.

این مطلب شك كند كافر است؛ مثل كفر جاهليت اولی و هر كه شك كند در قول من، شك در كل كرده است و شك در كل جایگاه او آتش است».

25. رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم در ضمن حدیثی فرمودند:

«انّ الله تعالى أوحى إليّ أن اتخذ عليّاً أخاً كما أنّ موسى اتخذ هارون أخاً و اتخذ ولده ولداً فقد طهرتهم كما طهرت ولد هارون إلاّ أنّي ختمت بك النبيين فلا نبيّ بعدك فهم الأئمة الهادية».(1)

«خداوند به من وحی کرده است که علی را برادر خود قرار دهم؛ همان طور که موسی، هارون را برادر خود قرار داد...».

26. علی بن هلال از پدرش نقل می کند که پدرم گفت بر رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم داخل شدم در وقتی که ایشان در حال جان دادن بود و فاطمه علیها السلام بالای سرش گریه می کرد و چون صدای فاطمه علیها السلام به گریه بلند شد، رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم سرش را به سوی او بلند کرد و گفت:

«.. نحن أهل بيت قد أعطانا الله عزّوجلّ سبع خصال لم يعط أحداً قبلنا ولا يعطى أحداً بعدنا أنا خاتم النبيين وأكرم النبيين على الله عزّوجلّ...».(2)

«ما خاندانی هستیم که خدا به ما هفت خصلت داده است که

ص: 83

1- . احتجاج مرحوم طبرسی، ص 68.

2- . كشف الغمة: 3/369.

پیش از آن به کسی نداده است و پس از ما نیز به کسی نخواهد داد. من خاتم پیامبران و گرامی ترین آنان نزد خدا هستم».

27. رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرموده اند:

«أنا الأوّل و الآخر». (1)

«من سرآمد پیامبران (از نظر مقام) و آخرین آنان (از نظر زمان) می باشم».

28. انس در ضمن حدیثی طولانی می گوید شنیدم از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم که می فرمود:

«أنا خاتم الأنبياء و أنت يا علي خاتم الأولياء». (2)

«من خاتم پیامبرانم و تو ای علی، خاتم اولیا هستی».

29. از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم در ادعیه ماه مبارک رمضان نقل شده:

«اللّهم اجعلني فيه مُحَبَّباً لأوليائك و معادياً لأعدائك مستتاً بسنة خاتم أنبيائك يا عاصم قلوب التّبيين». (3)

«خدایا، مرا در این ماه دوستدار دوستانت و دشمن دشمنانت قرار ده و مرا پیرو سنت های خاتم پیامبران گردان، ای نگهدارنده دل های پیامبران».

30. علی بن ابراهیم بن هاشم در ضمن حدیثی نقل می کند

ص: 84

1- . كشف الغمة: 1/17.

2- . نور الثقلين: 4/284.

3- . زاد المعاد، ص 174، دعای روز بیست و پنجم.

که یهود آمدند خدمت رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم و گفتند: به چه چیز ما را دعوت می کنی؟ رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمودند:

«إلى شهادة أن لا إله إلا الله و أنّي رسول الله... و أخبركم عالم منكم جاءكم من الشام فقال: تركت الخمر و الخمير و جئت إلى البؤس و التمور لنبي يبعث في هذه الهجرة مخرجه مكّة و مهاجرة هاهنا و هو آخر الأنبياء و أفضلهم يركب الحمار...» (1).

«... دانشمندی از یهود، از شام به مدینه آمد و به شما چنین گفت: من شراب و نان را (کنایه از نعمت های فراوان شام) ترک گفتم و به بدبختی و خوردن دانه هایی از خرما قناعت ورزیده ام (و به اینجا آمده ام) به خاطر پیامبری که از مکه برانگیخته می شود و به اینجا هجرت می کند و او آخرین پیامبر و برترین پیامبران است...».

31. ابی ذر الغفاری می گوید که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم می گفت:

«أنا خاتم الأنبياء و أنت يا عليّ خاتم الأوصياء...» (2).

«من ختم کننده پیامبران هستم و تو ای علی، ختم کننده اوصیای پیامبران هستی.».

ص: 85

1- . اثبات الهداة: 1/374 و 387.

2- . احقاق الحق: 4/120، توضیحی پیرامون فراز دوم این حدیث در پاورقی حدیث 101 خواهد آمد انشاء الله.

32. سید بن طاووس در کتاب شریف اقبال روایت کرده متن صحیفه آن چنانی را که ارث برده خلف از انبیا از سلف آنها و در آن این متن می باشد:

«أكمل بمحمد صلى الله عليه وآله وسلم وبما أرسله به من بلاغ وحكمة دینی و اختتم به انبیائی و رسلی فعلی محمد و أمته تقوم الساعة».(1)

«خداوند می فرماید: با فرستادن محمد و معارف و احکامی که به او ابلاغ می کنم، دین خود را کامل می کنم، و به وسیله او، نبوت پیامبران و رسل خود را به پایان می رسانم، و رسالت او و امت او تا روز رستاخیز ادامه خواهد داشت و بعد از او پیامبر دیگری نخواهد بود».

33. امام باقر علیه السلام گفت که جدّم رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرموده:

«أيها الناس حلالی حلال إلى يوم القيامة و حرامی حرام إلى يوم القيامة الا وقد بينهما الله عزّوجلّ في الكتاب و بينهما في سنتی و سيرتی».(2)

ای مردم، حلال من تا روز رستاخیز حلال است و حرام من تا روز قیامت حرام می باشد. خدا هر دورا در قرآن بیان کرده

ص: 86

1- . اقبال سید بن طاووس، ص 734، طبع تبریز و ص 509، چاپ طهران.

2- . كنز الفوائد، ص 164؛ وسائل الشيعة: 18/124.

و من نیز هر دورا در سنت و شیوة زندگی خود روشن ساختم».

34. رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم می فرماید:

«كانت بنو إسرائيل تسوسهم الأنبياء كلما هلك نبي خلفه نبي، و آتاه لا نبي بعدى و سيكون بعدى خلفاً» (1).

«بر امت بنی اسرائیل پیامبران حکومت می کردند. اگر پیامبری می مرد، پیامبر دیگری جانشین او می شد، ولی پس از من پیامبری نیست و برای من جانشینانی خواهد بود».

احادیثی از حضرت علی علیه السلام پیرامون خاتمیت

35. امام علی علیه السلام می فرماید:

«إلى أن بعث الله محمداً صلى الله عليه وآله وسلم لانجاز عده و إتمام نبوته مأخوذاً على التبيين ميثاقه مشهورة سماته كريماً
ميداره...» (2).

«خداوند برای محقق ساختن وعده خود و تمام کردن و به پایان رسانیدن نبوت خود، حضرت محمد صلی الله علیه و آله و سلم را مبعوث ساخت...».

ص: 87

1- . جامع الأصول: 4/48.

2- . نهج البلاغه، خطبه 1.

36. همچنين على عليه السلام مى فرمايد:

«اجعل شريف صلواتك و نامى بركاتك على محمد صلى الله عليه و آله و سلم عبدك و رسولك الخاتم لما سبق و الفاتح لما انغلق، المعلن الحق بالحق...» (1)

«پروردگارا، گرامى ترين درود خود و بركات فزاينده خویش را بر محمد صلى الله عليه و آله و سلم كه بنده و رسول تو است بفرست، پیامبرى كه ختم كننده گذشتگان و بازكننده درهاى بسته هدايت به روى امت، و آشكار كننده حق با دليل و برهان است».

37. حضرت على عليه السلام مى فرمايد:

«أيها الناس خذوها من خاتم التبيين صلى الله عليه و آله و سلم انه يموت من مات منا و ليس بميت» (2)

«مردم، اين جمله را از خاتم پیامبران بشنوید كه فرمودند: كسانى كه از خاندان ما مى ميرند در ظاهر مرده اند اما در واقع و حقيقت زنده هستند».

38. امام على عليه السلام مى فرمايد:

«اختار آدم عليه السلام خيرة من خلقه... فاهبطه بعد التوبة ليعمر أرضه بنسله و ليقم الحجّة به على عباده و لم

ص: 88

1- . همان، خطبه 69.

2- . همان، خطبه 83.

تخلههم بعد أن قبضه ممّا يؤكّد عليهم حجّة ربوبيته و يصل بينهم و بين معرفته بل تعاهدهم بالحجج على ألسن الخيرة من أنبيائه و متحملي ودائع رسالاته قرناً قرناً حتّى تمت بنبيّنا محمّد صلى الله عليه و آله و سلم حجّته و بلغ المقطع عذره و نذره...» (1).

«... آدم را پس از توبه به روی زمین فرستاد تا زمین را به وسیله نسل خود آباد سازد و حجّت را به وسیله او بر بندگانش تمام نماید. پس از درگذشت او زمین را از حجّت خالی نگذاشت بلکه با بندگان خود به وسیله پیامبران و حامل ودایع خود، تجدید پیمان کرد. آنان را قرن به قرن برانگیخت تا به وسیله پیامبر ما حجّت به پایان رسید و عذر خدا و بیم های او به پایان رسید».

39. امام امیرالمؤمنین علیه السلام می فرماید:

«أرسله على حين فترة من الرسل و تنازع من الألسن فقفي به الرسل و ختم به الوحي...» (2).

«خداوند پس از مدتی که پیامبری از طرف خود نفرستاده بود و مردم از دعوت انبیا دور مانده و گرفتار اختلاف و نزاع

ص: 89

1- . همان، خطبه 87.

2- . همان، خطبه 129.

و کشمکش و جنگ بودند، پیامبر گرامی را فرستاد و او را بعد از همهٔ پیامبران قرار داد و وحی و نبوت را به وسیلهٔ او ختم کرد».

40. امام علی علیه السلام می فرماید:

«أَمِينٌ وَحِيَّةٌ وَخَاتَمُ رِسَالَةٍ وَبَشِيرٌ رَحْمَتُهُ وَنَذِيرٌ نَقْمَتُهُ...» (1)

«رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم امین وحی خداوند و خاتم و آخرین پیامبران او و بشارت دهندهٔ به رحمت الهی و بیم دهندهٔ از عذاب های او است».

41. حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام در توضیح قرآن مجید چنین می فرمایند:

«... ثم أنزل عليه الكتاب نوراً لا تطفأ مصابيحُه و سراجاً لا يخبو توقده و بحرّاً لا يدرك قعره و منهاجاً لا يضلّ نهجه و شعاعاً لا يظلم ضوئه و فرقاناً لا يخمد برهانه...» (2)

«... سپس بر پیامبرش کتابی فرستاد سراسر نور که مشعل های آن خاموش نمی شود، و چراغی که برافروختگی آن کم سو

ص: 90

1- . نهج البلاغه، خطبه 168.

2- . همان، خطبه 193.

نمی‌گردد و دریایی که ژرفای آن شناخته نمی‌شود و راهی که پویندگان آن گمراه نمی‌شوند و پرتوی که درخشش آن پایان نمی‌پذیرد و داوری که برهان آن سست نمی‌شود، و خانه‌ای که پایه‌های آن ویران نمی‌گردد...».

این توصیف‌ها نشانه‌ی ابدیت قرآن از نظر معارف و تشریح است؛ معارفی که همیشه پابرجا و جاودان است. طبعاً احکام قرآن ازلی و ابدی بوده و چنین تشریحی با خاتمیت نبوت رسول گرامی ملازم است.

نیز مولا علی علیه السلام هنگام وفات رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم فرموده است:

«بأبي أنت و أمي لقد انقطع بموتك ما لم ينقطع بموت غيرك من النبوة والأنبياء وأخبار السماء...» (1).

«پدر و مادرم فدای تو که با رحلت و وفات تو نبوت و پیامبری تمام شد».

43. امام علی علیه السلام در خطبه وسیله می‌فرماید:

«قال وقد حشده المهاجرون والأنصار وانغصت بهم المحافل أيها الناس إن علياً مني كهارون من موسى إلا أنه لا نبي بعدى...» (2).

ص: 91

1- . همان، خطبه 230؛ مجالس شیخ مفید، ص 527؛ بحار الأنوار: 22/527.

2- . کافی: 8/26.

«در حالی که مهاجر و انصار منزل او را پر کرده بودند، گفتار پیامبر را نقل کرد و فرمود: به خاطر دارید که پیامبر چنین گفت: ای مردم، علی نسبت به من مانند هارون نسبت به موسی است، جز اینکه پس از من پیامبری نیست».

44. باز حضرت در یکی از خطبه هایش می فرماید:

«الحمد لله علا فاستعلى ودنا فتعالى وارتفع فوق كل منظر وأشهد أن لا إله إلا الله وحده لا شريك له وأشهد أن محمداً عبده ورسوله خاتم النبيين و حجة الله على العالمين...» (1).

«... گواهی می دهم که محمد صلی الله علیه و آله و سلم بنده خدا و پیامبر او و خاتم پیامبران و حجّت خدا بر جهان است».

45. امام علیه السلام روزی بر منبر کوفه فرمودند:

«أنا سيّد الوصيين... أنا وارث علم الأولين و حجة الله على العالمين بعد الأنبياء و محمد بن عبدالله خاتم النبيين...» (2).

«من آفای وصیین هستم.... من علوم همه گذشتگان را دارا هستم و پس از پیامبران و آخرین پیامبر الهی حضرت محمد، من حجّت خدا بر همه جهانیان می باشم».

ص: 92

1- . همان: 8/67؛ نهج السعادة، الخطب، ج 1، ص 188.

2- . غاية المرام، ص 47؛ امالی شیخ صدوق، ص 17.

46. امام علی علیه السلام در بعضی از دعاهايش می فرماید:

«وَرَبِّ الْمَلَائِكَةِ أَجْمَعِينَ وَرَبِّ مُحَمَّدٍ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ خَاتَمِ النَّبِيِّينَ وَالْمُرْسَلِينَ وَرَبِّ الْخَلْقِ أَجْمَعِينَ» (1).

«پروردگار همه فرشتگان و پروردگار محمد صلی الله علیه و آله و سلم خاتم پیامبران و پروردگار همه مخلوقات».

47. امام علی علیه السلام در بعضی از خطبه هایشان می فرماید:

«أَيُّهَا النَّاسُ عَلَيْكُمْ بِالطَّاعَةِ وَالْمَعْرِفَةِ لِمَنْ لَا تَعْذِرُونَ بِجَهَالَتِهِ فَإِنَّ الْعِلْمَ الَّذِي هَبَطَ بِهِ آدَمُ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَجَمِيعَ مَا فَضَّلَتْ بِهِ النَّبِيُّونَ إِلَى مُحَمَّدٍ خَاتَمِ النَّبِيِّينَ فِي عَتْرَةِ مُحَمَّدٍ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ...» (2).

«... علمی که آدم با آن به زمین فرود آمد و تمام آنچه که همه پیامبران تا پیامبر خاتم با آن برتری یافته اند، همگی نزد عترت محمد صلی الله علیه و آله و سلم است».

48. امام علی علیه السلام در بعضی از احتجاجاتش در مقابل خصم می فرماید:

«أَمَّا رَسُولُ اللَّهِ فَخَاتَمُ النَّبِيِّينَ لَيْسَ بَعْدَهُ نَبِيٌّ وَلَا رَسُولٌ وَخَتَمَ بِرَسُولِ اللَّهِ الْأَنْبِيَاءَ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ» (3).

ص: 93

1- . صحیفه علویه، دعای روز بیست و ششم.

2- . کشف الیقین، ص 24؛ تفسیر قمی، ص 343؛ غایة المرام، ص 358؛ نهج السعادة الخطب: 18/3.

3- . کتاب سلیم بن قیس، ص 97؛ احتجاج: 1/220، طبع جدید.

«اما رسول خدا، او ختم کننده پیامبران است و پس از او رسول و پیامبر دیگری نخواهد آمد. خداوند پیامبران را به او، و کتاب های آسمانی را به قرآن ختم کرد».

49. امام علیه السلام در آغاز خطبه ای می فرماید:

«و أشهد أن محمداً رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم خاتم النبيين و حجة الله على العالمين».(1)

«و گواهی می دهم که محمد صلی الله علیه و آله و سلم پیامبر خدا و آخرین پیامبران و حجّت خدا بر جهانیان است».

50. اصبح بن نباته می گوید امیرالمؤمنین علی علیه السلام روزی خطبه ای قرائت فرمود و حمد و ثنای خداوند را گفت و صلوات بر نبی مکرم فرستاد؛ سپس فرمود:

«أيها الناس اسمعوا مقالتي... و متا خاتم النبيين و فينا قادة الإسلام و أمناء الكتاب...».(2)

«ای مردم، سخنان مرا بشنوید.... از ماست خاتم پیامبران و در میان ماست رهبران اسلام و امینان قرآن».

51. نیز امام علی علیه السلام می فرماید:

«ختم محمد ألف نبی وائی ختمت ألف وصی وائی

ص: 94

1- . وافى: 14/11، چاپ قدیم.

2- . كشف الغمة: 1/506.

كَلَّفْتُ مَا لَمْ يَكْلَفُوا» (1).

«محمد صلی الله علیه و آله و سلم هزار پیامبر را ختم کرد و من نیز هزار وصی را ختم نمودم و وظایفی دارم که آنها نداشتند».

52. جابر بن عبدالله در ضمن حدیثی می گوید: «فخر علی علیه السلام ساجداً ثم قال:

«الحمد لله الذي أنعم عليّ بالإسلام و علمني القرآن و حببني إلى خير البرية و خاتم النبیین و سيّد المرسلین إحساناً منه و فضلاً منه عليّ...» (2).

«.. ستایش خدایی را که نعمت اسلام را به من ارزانی داشت، قرآن را به من تعلیم فرمود و بهترین انسان ها و خاتم پیامبران را دوستدار من قرار داد».

53. امام علی علیه السلام در ضمن حدیثی می فرماید:

«فخرت ساجداً لله تعالی و حمدته علی ما أنعم به علی من الإسلام و القرآن و حببني إلى خاتم النبیین و سيّد المرسلین» (3).

«... ستایش نمودم خدای را در برابر اسلام و قرآن که به من ارزانی داشت و خاتم پیامبران و سرور رسولان را دوستدار من قرار داد».

ص: 95

1- . نور الثقلین: 4/284.

2- . غاية المرام، ص 127.

3- . همان، ص 552.

54. اسماء بنت عمیش می گوید:

«حدّثتني فاطمة عليها السلام لما حملت بالحسن وولدتها جاء النبي صلى الله عليه وآله وسلم... ثم هبط جبرئيل يا محمد العلي الأعلى يقرئك السلام ويقول: عليّ منك بمنزلة هارون من موسى ولا نبي بعدك سم ابن هذا باسم ابن هارون...» (1)

«دخت پیامبر گرامی صلی الله علیه و آله و سلم آنگاه که فرزند گرامی اش حسن علیه السلام متولد شد، به اسماء بنت عمیش چنین گفت: سپس جبرئیل فرود آمد و گفت ای محمد، خدای بزرگ تو را سلام می رساند و می گوید: علی نسبت به تو مانند هارون نسبت به موسی است، پس از تو پیامبری نیست، نام این فرزندی را نام فرزند هارون بگذار.»

55. فاطمه زهرا علیها السلام در بعضی از دعاهایشان چنین می فرماید:

«اللّٰهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ صَلَاةَ يَشْهَدُ الْأَوْلَادُ مَعَ الْأَبْرَارِ وَسَيِّدِ الْمُتَّقِينَ وَخَاتَمِ النَّبِيِّينَ وَقَائِدِ الْخَيْرِ وَمِفْتَاحِ الرَّحْمَةِ» (2)

ص: 96

1- . عيون اخبار الرضا: 2/25.

2- . مقياس المصايح، ص 113.

«خدایا، بر محمد و آل محمد درودی بفرست که پیامبران پیشین با نیکوکاران بر آن گواهی دهند؛ بر پیامبری که سرور پرهیزگاران و خاتم پیامبران و پیشوای خیر و کلید رحمت است».

روایاتی از امام مجتبی علیه السلام پیرامون خاتمیت

56. امام حسن مجتبی علیه السلام در ضمن خطابه ای فرموده است:

«أنا بن نبی اللّٰه... أنا بن خاتم التّبیین و سیّد المرسلین».(1)

«من پسر پیامبر هستم... من پسر آخرین پیامبر الهی و سرور فرستادگان می باشم».

57. نیز امام حسن علیه السلام در ضمن خطبه ای فرموده اند: مردم دست از علی علیه السلام برداشتند و او را تنها گذاشتند با اینکه از رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم شنیده بودند که به علی علیه السلام می فرمودند:

«أنت متّی بمنزلة هارون من موسى غیر النّبوة فلا نبیّ بعدی».(2)

«تو نسبت به من به منزله هارون نسبت به موسی هستی، مگر نبوت که پیامبری بعد من نیست».

ص: 97

1- . مقتل خوارزمی: 1/126.

2- . مکاتب الأئمّه: 2/24.

یعنی همان طور که هارون هنگام غیبت موسی جانشین او بود، تو هم جانشین من هستی، فقط هارون پیامبر هم بود ولی تو پیامبر نیستی، زیرا پس از من پیامبر دیگری نخواهد بود.

58. حسن بن علی بن ابی طالب علیه السلام می فرماید:

«جاء نفر إلى رسول الله فقال: يا محمد اذك الذي تزعم انك رسول الله و انك الذي يوحي إليك كما أوحى الله إلى موسى بن عمران فسكت النبي ساعة ثم قال: نعم أنا سيّد ولد آدم ولا فخر و أنا خاتم النبيين و إمام المتّقين و رسول ربّ العالمين...» (1).

«امام مجتبی علیه السلام از جدّ بزرگوارش نقل می کند که پیامبر فرمود: ... من سرور فرزندان آدمم و افتخار نمی کنم. من خاتم پیامبران و پیشوای پرهیزگاران و رسول پوردگار جهانیانم».

روایاتی از امام حسین علیه السلام پیرامون خاتمیت

59. در حدیث اعمش از حسین بن علی علیهما السلام است که می فرماید:

«فأخبرني يا رسول الله هل يكون بعدك نبي؟ فقال: لا

ص: 98

أنا خاتم النبيين لكن يكون بعدى أئمة قوامون بالقسط بعدد نقباء بنى اسرائيل...» (1).

«حسين بن علي عليهما السلام از جدّ بزرگوار خود پرسید: آیا پس از تو پیامبری می آید؟ فرمود: نه، من خاتم پیامبرانم، لکن پس از من پیشوایانی هستند به پادارنده عدل. شماره آنان به اندازه نقیبان بنی اسرائیل است».

60. امام حسین علیه السلام در دعای عرفه می فرماید:

«الحمد لله حمداً يعادل حمد ملائكته المقربين و أنبيائه المرسلين و صَلَّى الله على خيرته محمد خاتم النبيين و آله الطاهرين المخلصين» (2).

«ستایش از آن خدا است؛ ستایشی که معادل ستایش فرشتگان مقرب و پیامبران مرسل او است و درود بر برگزیده بندگان او، محمد خاتم پیامبران و فرزندان پاک و مخلص او باد».

61. نیز حضرت امام حسین علیه السلام در همان دعای عرفه می فرماید:

«اللّهُمَّ صلّ على محمد خاتم النبيين و سيّد المرسلين و على أهل بيته الطيبين الطاهرين» (3).

ص: 99

1- . مناقب مازندرانی: 1/300؛ اثبات الهداة: 2/544.

2- . اقبال، ص 343.

3- . همان.

«بارالها، بر محمد که آخرین پیامبر و سرور پیامبران مرسل است و بر اهل بیت و خاندان پاک او درود بفرست».

62. در بعضی از اشعار امام حسین علیه السلام چنین آمده است:

«أبی علیّ و جدیّ خاتم الرسل *** والمرتضون لدین الله من قبلی» (1)

«پدرم علی و جدّم خاتم رسولان است؛ کسانی که دین خدا را پیش از من از صمیم دل پذیرفته اند».

روایاتی از امام زین العابدین علیه السلام پیرامون خاتمیت

63. امام سجاد علیه السلام در بعضی از دعاهایش چنین می فرماید:

«فختم بنا علی من ذرع و جعلنا شهداء علی من جهد» (2)

«وسيله های هدایت را با ما ختم کرد و ما را شاهدان بندگان کوشای خود قرار داد».

64. امام سجاد علیه السلام در صحیفه سجادیه می فرماید:

«اللّهم صلّ علی محمد خاتم التّیین و سیّد المرسلین و علی اهل بیت الطّیین الطّاهرین...» (3)

ص: 100

1- . کشف الغمة: 2/213؛ بحار الأنوار: 78/125.

2- . صحیفه سجادیه، دعای دوازدهم.

3- . همان، دعای هفدهم.

«بار خدایا، بر محمد خاتم انبیا و آقای مرسلین و بر اهل بیت طیبین و طاهرینش درود بفرست».

65. نیز امام سجاده علیه السلام در دعای روز سه شنبه می فرماید:

اللهم صلّ علی محمد خاتم النبیین و تمام عدّة المرسلین» (1).

«بارالها، بر محمد که ختم کننده پیامبران و تمام کننده عدد پیامبران است، درود بفرست».

66. نیز حضرت در دعای روز چهارشنبه می فرماید:

«فصلّ علی محمد خاتم النبیین» (2).

«بارالها، بر محمد که خاتم پیامبران است، درود بفرست».

67. امام سجاده علیه السلام می فرماید:

«واجمع بینی و بین المصطفی و آله خیرتک من خلقک و خاتم النبیین محمد...» (3).

«میان من و محمد مصطفی صلی الله علیه و آله و سلم و آل او که برگزیده مخلوقات و خاتم پیامبران تو است، جمع کن».

ص: 101

1- . ملحقات صحیفه سجاده، دعای روز سه شنبه.

2- . همان، دعای روز چهارشنبه.

3- . مصباح المتعجد، ص 408، دعای ابی حمزه ثمالی.

روایاتی از امام باقر علیه السلام پیرامون خاتمیت

68. امام باقر علیه السلام در ضمن روایتی فرموده اند:

«لقد ختم الله بكتابتكم الكتب و ختم بنبيكم الأنبياء»⁽¹⁾.

«همانا خداوند به کتاب آسمانی شما قرآن، کتاب های آسمانی را و به پیامبر شما، پیامبران را ختم کرد».

69. امام باقر علیه السلام در ضمن حدیثی فرموده اند:

«و أرسل الله تبارك و تعالى محمداً إلى الجنّ والإنس عامّة و كان خاتم الأنبياء و كان بعده الاثنا عشر أوصياء»⁽²⁾.

«خداوند حضرت محمد صلی الله علیه و آله و سلم را برای همه جن و انس مبعوث ساخت و او ختم کننده و آخرین پیامبران بود و بعد از او دوازده نفر جانشین و وصی او هستند».

70. امام باقر علیه السلام در دعای ایام ماه رمضان می فرمایند:

«اللهم ربّ الفجر و لیل عشر... و ربّ خاتم النّیین صلواتك علیه...»⁽³⁾.

ص: 102

1- . کافی: 1/177؛ وافی: 2/19 از مجلد اول.

2- . اکمال الدین، ص 127.

3- . اقبال، ص 91.

«پروردگارا، ای خدای فجر و شب های ده گانه... و خدای خاتم پیامبران که درود تو بر او باد...».

71. امام پنجم علیه السلام در زیارت امام حسین علیه السلام در روز عاشورا می فرماید:

«السلام عليك يا مولاي يا ابا عبد الله يابن خاتم التبيين و يابن سيد الوصيين و يابن سيّدة نساء العالمين»⁽¹⁾.

«سلام بر تو ای مولای من، ای ابا عبدالله، ای فرزند خاتم پیامبران و ای فرزند سرور جانشینان و ای فرزند بهترین زنان جهان».

احادیثی از حضرت صادق علیه السلام پیرامون خاتمیت

72. امام صادق علیه السلام در ضمن حدیثی می فرماید:

«فكلّ نبی جاء بعد المسيح أخذ بشریعته و منهاجه حتى جاء محمّد صلی الله علیه و آله و سلم فجاء بالقرآن و بشریعته و منهاجه فحلاله حلال إلى يوم القيامة و حرامه حرام إلى يوم القيامة...»⁽²⁾.

ص: 103

1- . هدية الزائرین، ص 135-137.

2- . کافی: 2/17؛ محاسن، ص 193.

«هر پیامبری که بعد از حضرت مسیح علیه السلام آمد، به شریعت و منهاج او اخذ نمود تا اینکه پیامبر گرامی حضرت محمد صلی الله علیه و آله و سلم آمد و قرآن و شریعت اسلام را آورد؛ پس حلال او برای همیشه حلال و حرام او برای ابد حرام است، پیامبر دیگری بعد از او نخواهد آمد و احکام دین نسخ نمی گردد».

73. زراره می گوید از امام صادق علیه السلام درباره حلال و حرام سؤال کردم.

امام علیه السلام فرمودند:

«حلال محمد حلال ابداً إلى يوم القيامة لا يكون غيره ولا يجيء غيره».(1)

«حلال محمد تا روز قیامت حلال است و غیر آن نمی شود و غیر از او کسی نمی آید».

74. امام صادق علیه السلام می فرماید:

«بعث أنبياء و رسله و نبيّه محمداً فأفضل الدين معرفة الرسل و ولايتهم و أخبرك إن الله أحلّ حلالاً و حرّم حراماً إلى يوم القيامة».(2)

«خداوند، پیامبران و رسولان و پیامبر خود، محمد صلی الله علیه و آله و سلم را

ص: 104

1- . کافی: 1/58.

2- . بحار الأنوار: 24/288.

بر انگيخت. بهترين معارف دين، شناختن رسولان و ولايت آنها است. پيامبر به تو خبر داد كه خدا حلال و حرامى را تا روز قيامت تشريع کرده است (و هرگز عوض نمى شود)».

75. ابى عبدالله عليه السلام مى فرمايد:

«انّ بعض قريش قال لرسول الله صلى الله عليه وآله وسلم بأى شىء سبقت الأنبياء و أنت بعثت آخرهم و خاتمهم فقال: إني كنت أول من آمن برّبى...» (1).

«برخى از قريش به پيامبر گفتند: چگونه بر پيامبران، پيشى جسته اى و حال آنكه تو آخرين نفر و خاتم آنها هستى؟ پيامبر فرمود: من نخستين كسى هستم كه به پروردگار خود ايمان آورده ام».

76. قائلى به امام صادق عليه السلام گفت كه به من دعائى بياموز؛ پس امام عليه السلام فرمودند:

«أين أنت عن دعاء الالحاح فقال الطالب و ما دعاء الالحاح؟ فقال له: تقول: «اللهم ربّ السموات السبع و ما فيهن و ربّ الأرضين السبع و ما فيهنّ و ربّ العرش العظيم و ربّ محمّد خاتم النبيين أسألك باسمك...» (2).

ص: 105

1- . كافي: 2/10.

2- . قرب الاسناد، ص 4-5.

«بارالها، پروردگار هفت آسمان و آنچه در آنها است و هفت زمین و آنچه در آنها نهفته است و پروردگار عرش بزرگ و پروردگار محمد خاتم پیامبران، تو را به نامت سوگند می‌دهم».

77. امام صادق علیه السلام در چگونگی زیارت امام حسین علیه السلام می‌فرماید:

«ثمّ امش وقصر خطاك حتى تستقبل القبر واجعل القبلة بين كتفيك واستقبل بوجهك وجهه وقل: السّلام عليك من الله والسّلام على محمد أمين الله على رسله وعزائم أمره الخاتم لما سبق والفتاح لما استقبل... اللهم صلّ على محمد وآل محمد صاحب ميثاقك وخاتم رسلك وسيّد عبادك...» (1).

«... درود بر محمد امین خدا، بر پیامبران و کارهای بزرگش، پیامبری که گذشتگان را ختم کرد و درهای خیر را گشود. پروردگارا، بر محمد و آل محمد صاحب پیمان و خاتم رسولانت و سرور بندگانت درود بفرست».

78. اسماعیل بن جابر می‌گوید: از اباعبداللّه، جعفر بن محمد الصادق علیه السلام شنیدم که می‌فرماید:

ص: 106

«انّ الله تبارك و تعالی بعث محمّداً فختم به الأنبياء فلا نبيّ بعده و أنزل عليه كتاباً فختم به الكتب فلا كتاب بعده أحلّ فيه حلالاً و حرم حراماً فحلاله حلال إلى يوم القيامة و حرامه حرام إلى يوم القيامة...» (1).

«خداوند تبارك و تعالی محمد را برانگیخت و پیامبران را با او ختم کرد. پس از او پیامبری نیست. کتابی برای او فرستاد که با آن کتاب ها را ختم کرد. پس از او کتابی نیست. در آن چیزهایی که حلال یا حرام است شمرده شده است. حلال او تا روز قیامت حلال و حرام او تا آن روز حرام خواهد بود.»

79. نیز امام صادق علیه السلام می فرماید:

«إذا أردت زيارة قبر أمير المؤمنين فتوضأ و اغتسل و امش على هيئتك و قل... السّلام من الله و التّسليم على محمد أمين الله على رسالته و عزائم أمره و معدن الوحي و التنزيل الخاتم لما سبق و الفاتح لما استقبل» (2).

«... امام صادق علیه السلام در زیارت حضرت امیر مؤمنان علیه السلام می فرماید: درود خدا بر محمّد امین او، بر رسالتش و امر

ص: 107

1- . تفسیر نعمانی، ص 3؛ المیزان: 81/3، به نقل از تفسیر نعمانی.

2- . تهذیب الأحكام: 7/25؛ فرحة الغری، ص 33.

گران قدرش باد که مرکز وحی قرآن بود و ختم کننده گذشتگان و بازکننده برکات آینده».

80. ابی عبدالله علیه السلام می فرماید:

«يستحب أن يصلّي على النبي صلى الله عليه وآله وسلم بعد العصر يوم الجمعة بهذه الصلاة: اللَّهُمَّ اِنَّ مُحَمَّدًا كَمَا وَصَفْتَهُ فِي كِتَابِكَ... وَ اِنَّهُ رَسُوْلُكَ وَ خَاتَمُ التَّبِيِيْنِ وَ جَاءَ الْحَقُّ مِنْ عِنْدِكَ وَ صَدَقَ الْمُرْسَلِيْنَ».(1)

«مستحب است عصر روز جمعه بدین گونه بر پیامبر درود فرستاد: پروردگارا، محمد (که درود تو بر او و خاندانش باد) چنان که در کتاب خود، او را توصیف کرده ای پیامبر تو و خاتم پیامبران و حامل حق از سوی تو تصدیق کننده پیامبران است».

81. همچنین اباعبدالله علیه السلام در ادامه فرمایش فوق فرموده اند:

«اللَّهُمَّ وَ اجْعَلْ صَلَوَاتِكَ وَ غَفْرَانِكَ... وَ صَلَوَاتِ مَلَائِكَتِكَ وَ رَسَلِكَ وَ أَنْبِيَائِكَ... عَلَيَّ مُحَمَّدِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ سَيِّدِ الْمُرْسَلِيْنَ وَ خَاتَمِ التَّبِيِيْنِ وَ إِمَامِ الْمُتَّقِيْنَ...».(2)

ص: 108

1- . مصباح المتهجد، ص 271-272.

2- . همان، ص 272.

«پروردگارا، درود خود و آمرزش خود... و درود فرشتگان و رسولان و پیامبران را بر محمد بن عبدالله صلی الله علیه و آله و سلم که سرور مرسلان و خاتم پیامبران و پیشوای پرهیزکاران است، بفرست.»

82. نیز امام صادق علیه السلام در زیارت امام حسین علیه السلام مشهور به زیارت وارث می فرماید:

«السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا خَاتَمَ النَّبِيِّينَ السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا سَيِّدَ الْمُرْسَلِينَ» (1).

«سلام بر تو ای خاتم پیامبران و درود بر تو ای سرور مرسلان.»

83. ایوب بن حر می گوید از امام صادق علیه السلام شنیدم که می فرماید:

«إِنَّ اللَّهَ خَتَمَ بِنَبِيِّكَ النَّبِيِّينَ فَلَا نَبِيَّ بَعْدَهُ أَبَدًا وَ خَتَمَ بِكِتَابِكُمُ الْكُتُبَ فَلَا كِتَابَ بَعْدَهُ أَبَدًا وَ أَنْزَلَ فِيهِ تَبْيَانَ كُلِّ شَيْءٍ...» (2).

«خداوند با اعزام پیامبر شما، پیامبران را ختم کرد؛ پس بعد از او پیامبر دیگری نخواهد بود و به کتاب شما قرآن مجید،

ص: 109

1- . همان، ص 500.

2- . وافی، جزء دوم از ج 1/144.

کتاب های آسمانی را ختم کرد؛ پس بعد از قرآن کتاب آسمانی دیگری نخواهد بود و خداوند بیان هر چیزی را در قرآن نازل کرده است».

84. امام صادق علیه السلام می فرماید:

«إذا زرت جانب النجف فزر عظام آدم و بدن نوح و جسم علی بن ابی طالب علیه السلام فانك زائر الآباء الأولین و محمد صلی الله علیه و آله و سلم خاتم النبیین و علیاً سید الوصیین و انّ زائره یفتح له أبواب السماء فلا تکن علی الخیر يوماً» (1).

«هر گاه سرزمین نجف را زیارت کردی، استخوان های آدم علیه السلام و بدن نوح علیه السلام و پیکر علی بن ابی طالب علیه السلام را زیارت کن، زیارت تو در این حالت نیاکان نخستین و محمد صلی الله علیه و آله و سلم خاتم پیامبران و علی علیه السلام سرور جانشینان را زیارت نموده ای و برای زائر علی علیه السلام درهای آسمان باز می شود و هرگز از این کار خیر غافل مباش».

85. امام صادق علیه السلام فرموده اند:

«من قال عند غروب الشمس فی کلّ یوم: یا من ختم النبوة بمحمد صلی الله علیه و آله و سلم اختتم لی فی یومی هذا بخیر و سنتی

ص: 110

1- . مزار ابن مشهدی مخطوط، ص 14؛ تحفة الزائر، ص 61.

«... ای آن که نبوت را به محمد صلی الله علیه و آله و سلم ختم نمودی، روز و سال و عمرم را به خوبی به پایان رسان!»

86. امام صادق علیه السلام فرموده است:

«كان على يرى مع رسول الله قبل الرسالة الضوء ويسمع قال: وقال له صلى الله عليه وآله وسلم لو لا ائتني خاتم الأنبياء لكنت شريكاً في النبوة فإن لا تكن نبياً فانك وصي نبي و وارثه بل أنت سيد الأوصياء و إمام الأتقياء» (2).

«علی علیه السلام قبل از بعثت رسول اکرم، مانند خود رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم نور و روشنائی جهان غیب را می دید و صدای آن جهان را می شنید. پیامبر گرامی صلی الله علیه و آله و سلم به او فرمود: اگر من خاتم پیامبران نبودم تو، در پیامبری با من شریک بودی، ولی چون پیامبری به من ختم می شود، تو جانشین و وصی و وارث من خواهی بود».

87. از امام صادق علیه السلام در کیفیت تشهد نماز روایت شده است:

«إذا جلست في الرابعة قلت: بسم الله وبالله... السلام على محمد بن عبد الله خاتم النبيين لا نبي

ص: 111

1- . فلاح السائل، ص 202؛ بحار الأنوار: 86/267.

2- . شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید: 13/210؛ غاية المرام، ص 47.

بعده والسلام علينا وعلى عباد الله الصالحين ثم تسلم». (1)

«... سلام بر محمد بن عبدالله، خاتم پیامبران که پس از او پیامبری نیست».

88. ابوعبدالله علیه السلام فرمودند:

«إن تبعاً قال للأوس والخزرج: كونوا هاهنا حتى يخرج هذا النبي أما أنا لو أدركته لخرجت معه وكتب إلى النبي صلى الله عليه وآله وسلم وعنوان الكتاب: إلى محمد بن عبد الله خاتم النبيين ورسول رب العالمين من تبع الأول». (2)

«رئیس قبیله تبع به اوس و خزرج گفت: در مدینه بمانید تا این پیامبر پدیدار شود. اگر من او را درک می کردم...؛ آنگاه نامه ای به پیامبر نوشت (و به قبیله خود سپرد) که آغاز نامه چنین بود: این نامه ای است به محمد بن عبدالله خاتم پیامبران و رسول پروردگار جهانیان از تبع اول».

89. عاصم بن حمید می گوید امام صادق علیه السلام فرموده است:

«إذا حضر أحدكم الحاجة فليصم... و يقول و ذكر دعاءً طويلاً ذكر منه موضع الحاجة اللهم إني أتقرب

ص: 112

1- . وسائل الشیعه: 4/989-990.

2- . اثبات الهداة: 401/1.

إليك بنبيك ورسولك وحبيبك خاتم النبيين وسيد المرسلين وإمام المتقين» (1).

«هر گاه یکی از شما حاجتی داشتید، روزه بگیرید؛ آنگاه دعای مفصّلی را یادآور شد که در آن دعا چنین آمده است: پروردگارا، من به وسیله پیامبر و رسول و حبیبیت خاتم پیامبران و سرور مرسلان و پیشوای پرهیزگاران به درگاه تو تقرب می جویم».

90. فضل می گوید ابو عبدالله علیه السلام فرموده است:

«لم يبعث الله عزوجل من العرب إلا خمسة أنبياء هوداً و صالحاً و إسماعيل و شعيباً و محمداً خاتم النبيين» (2).

خداوند از میان عرب پنج پیامبر مبعوث ساخت: هود، صالح، اسماعیل، شعیب و محمد خاتم پیامبران».

91. امام صادق علیه السلام در زیارت امام امیرالمؤمنین علیه السلام چنین فرموده است:

«السّلام من الله على رسول الله محمّد بن عبدالله خاتم النبيين وإمام المتقين... الخاتم لما سبق و الفاتح لما استقبل...» (3).

ص: 113

1- . اثبات الهداة: 472/2.

2- . بحار الأنوار: 11/42.

3- . همان: 100/336.

«درود خدا بر رسول او محمد بن عبدالله صلی الله علیه و آله و سلم، خاتم پیامبران و پیشوای پرهیزگاران... پایان بخش گذشته و آغازگر آینده، (سعادت بخش)».

92. امام صادق علیه السلام در زیارتی که به آن زیارت، حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام را در محل ولادت رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم زیارت نموده اند، چنین فرموده اند:

«السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا مَنْ بَاتَ عَلَى فِرَاشِ خَاتَمِ الْأَنْبِيَاءِ وَ وَقَاهُ بِنَفْسِهِ عِنْدَ مَبَارَزَةِ الْأَعْدَاءِ وَ فِي نَسْخَةِ (شَرِّ الْأَعْدَاءِ)» (1).

«درود بر تو ای شخصیتی که در بستر خاتم پیامبران خفتی و با جان بازی خود به هنگام ستیز دشمنان، سپر جان او گشتی».

93. همچنین در همان زیارت مولدالنبی امام صادق علیه السلام چنین می فرمایند:

«السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا وَارِثَ عِلْمِ النَّبِيِّينَ وَ مُسْتَوْدِعَ عِلْمِ الْأَوَّلِينَ وَ الْآخِرِينَ وَ صَاحِبَ لُؤَاءِ الْحَمْدِ وَ سَاقِيَ أَوْلِيَائِهِ مِنْ حَوْضِ خَاتَمِ النَّبِيِّينَ السَّلَامِ عَلَيْكَ يَا يَعْسُوبَ الدِّينِ وَ قَائِدَ الْغُرِّ الْمُحَجَّلِينَ وَ وَالِدَ الْأُمَّةِ الْمَرْضِيينَ

ص: 114

«سلام بر تو ای وارث علم پیامبران، گنجینه علم پیشینیان و پسینیان و صاحب لوای حمد و ساقی اولیای خدا از حوض خاتم پیامبران...».

94. در دعای بعد از زیارت امیرالمؤمنین امام صادق علیه السلام می فرماید:

«أَسْأَلُكَ بِحَقِّ مُحَمَّدٍ خَاتَمِ النَّبِيِّينَ وَعَلَى أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ...» (2).

«خدایا، از تو می خواهم به حق محمد صلی الله علیه و آله و سلم خاتم پیامبران و علی علیه السلام امیر مؤمنان...».

95. برید از ابو جعفر و ابوعبدالله علیهما السلام روایت می کند در تفسیر قوله تعالی:

«(وَمَا أَرْسَلْنَا مِنْ قَبْلِكَ مِنْ رَسُولٍ وَلَا نَبِيٍّ) قولها: لقد ختم الله بكتابتكم الكتب و ختم نبيكم الأنبياء» (3).

«در تفسیر آیه // (و ما ارسلنا من قبلك من رسول و لا نبی) // می فرماید:

خداوند با کتاب شما، کتاب های آسمانی را و با پیامبرتان، پیامبران را ختم کرد».

ص: 115

1- . بحار الأنوار: 375/100؛ زاد المعاد، ص 345.

2- . تحفة الزائر، ص 100.

3- . کافی: 1/177.

احادیثی از امام موسی بن جعفر علیهما السلام درباره خاتمیت

96. علی بن رثاب روایت کرده که عبد صالح علیه السلام فرموده اند:

«ادع بهذا الدعاء من شهر رمضان مستقبل دخول السنة... اللهم ربّ السماوات السبع والأرضين السبع و ما بينهما... وربّ محمد صلی الله علیه و آله و سلم و أهل بيته سيّد المرسلين و خاتم النبيين...» (1)

پروردگارا، ای خدای آسمان ها و زمین های هفت گانه و آنچه در آنها و در میانه آنها قرار دارد، ای پروردگار محمد - درود خدا بر او و خاندانش باد - سرور مرسلان و خاتم پیامبران».

97. ابراهیم بن ابی البلاد می گوید ابوالحسن علیه السلام به من فرمودند:

«... فكتب لي و أنا قاعد بخطه و قرأه علي: إذا وقفت على قبره (رسول الله) فقل: أصلى الله عليه و آله و سلم شهد أن لا إله الا الله وحده لا شريك له... و أشهد أنك خاتم النبيين...» (2)

«... گواهی می دهم که تو ختم کننده و آخرین پیامبر الهی هستی».

ص: 116

1- . کافی: 4/72؛ الفقيه: 2/103.

2- . کامل الزیارات، ص 17؛ بحار الأنوار: 100/154.

98. حضرت موسی بن جعفر علیه السلام می فرماید: شخصی از پدرم پرسید: چرا قرآن هرچه بیشتر منتشر می شود و گوش ها با آن آشناتر می گردد و باز هر اندازه می خوانند و درس می دهند، کهنه نمی شود بلکه برعکس روزبه روز بر طراوت و تازگی آن افزوده می شود؟ امام علیه السلام در پاسخ او فرمودند:

«لأنه لم ينزل لزمان دون زمان ولا لناس دون ناس فهو كل زمان جديد وعند كل قوم غض إلى يوم القيامة».(1)

«بدان جهت است که قرآن برای زمان ویژه ای یا مردم خاصی نازل نشده است و از این رو در تمام زمان ها تا روز قیامت نو و تازه خواهد بود».

احادیثی از امام علی بن موسی الرضا علیه السلام پیرامون خاتمیت

99. در ضمن خطبه ای امام رضا علیه السلام این جملات را فرموده اند:

«الحمد لله الذي حمد في الكتاب نفسه وفتح بالحمد كتابه... وصلى الله على محمد خاتم النبوة وخير البرية وعلى آله آل الرحمة و شجرة النعمة...».(2)

ص: 117

1- . عيون اخبار الرضا: 2/87.

2- . كافي: 5/373.

«... درود خدا بر محمد صلی الله علیه و آله و سلم ختم کننده پیامبران و بهترین مردم و بر خاندان او، خاندان رحمت و درخت نعمت».

100. امام رضا علیه السلام در حدیثی که امامت و امام را توصیف می فرمایند، چنین می گوید:

«فهی فی ولد علی علیه السلام خاصة إلى يوم القيامة إذ لا نبی بعد محمد صلی الله علیه و آله و سلم...» (1).

«امامت تا روز قیامت فقط در فرزندان علی علیه السلام خواهد بود، زیرا بعد از رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم پیامبر دیگری نخواهد بود».

101. امام رضا علیه السلام از آباء گرامی اش از علی علیه السلام نقل می کند که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرموده اند:

«یا علی ما سألت ربی شیئاً الا سألت لك مثله غیر الله قال: لا نبوة بعدك أنت خاتم النبیین و علی خاتم الوصیین» (2).

«یا علی، هیچ چیز برای خود از خدای متعال نخواستم، مگر

ص: 118

1- . عیون اخبار الرضا: 1/218.

2- . همان: 2/73. اینکه در این روایت و روایات دیگر، علی علیه السلام به عنوان «خاتم الأوصیاء» و «خاتم الأولیاء» معرفی شده است منافات با وصایت و ولایت و امامت یازده فرزند آن حضرت ندارد، زیرا وصایت و جانشینی علی علیه السلام تا امام دوازدهم يك وصایت و جانشینی بیش نیست و بعد از این وصایت، وصایت دیگری نخواهد بود پس «خاتم» در این روایات هم، به معنای ختم کننده است نه «زینت».

اینکه مانند آن را برای تو درخواست کردم جز موضوع نبوت را، زیرا خداوند فرموده است بعد از تو نبوت نخواهد بود و تو ختم کننده پیامبران هستی و علی خاتم اوصیا می باشد».

102. ابوالحسن الرضا علیه السلام فرموده اند:

«إتّما سمی أولوا العزم أولى العزم لأنهم كانوا أصحاب الشرائع والعزائم وذلك أنّ كلّ نبی بعد نوح علیه السلام كان علی شریعته و منهاجه و تابعاً لکتابه إلى زمن إبراهيم الخلیل علیه السلام و كلّ نبیّ كان فی أيام إبراهيم و بعده كان علی شریعته و منهاجه و تابعاً لکتابه إلى زمن موسى و كلّ نبیّ كان من زمن موسى و بعده كان علی شریعة موسى و منهاجه و تابعاً لکتابه إلى أيام عیسی و كلّ نبیّ كان فی أيام عیسی و بعده كان علی منهاج عیسی و شریعته و تابعاً لکتابه إلى زمن نبینا محمّد صلی الله علیه و آله و سلم فهؤلاء الخمسة أولوا العزم فهم أفضل الأنبياء والرسل و شریعة محمّد صلی الله علیه و آله و سلم لا تنسخ إلى يوم القيامة و لا نبیّ بعده إلى يوم القيامة فمن ادعی بعده نبوة أو أتى بعد القرآن بکتاب فدمه مباح لكلّ من سمع ذلك منه» (1).

ص: 119

1- . عیون اخبار الرضا: 2/80.

«چرا به پیامبران اولوالعزم چنین لقب داده اند؟ آنان صاحبان شریعت فرائض جدید بوده اند و هر پیامبری که بعد از نوح علیه السلام می آید، بر شریعت و طریقه او و پیرو کتاب او بود تا زمان ابراهیم خلیل علیه السلام و هر پیامبری که در زمان ابراهیم علیه السلام و پس از او برانگیخته شد، بر شریعت و آیین او و پیرو کتاب او بود تا زمان موسی علیه السلام و باز هر پیامبری که در زمان موسی علیه السلام و پس از او برانگیخته می شد، بر شریعت و طریقه و پیرو کتاب وی بود تا زمان عیسی علیه السلام و هر پیامبری که در زمان عیسی علیه السلام و پس از او برانگیخته می شد، بر آیین عیسی علیه السلام و شریعت او و تابع کتاب وی بود تا زمان پیامبر ما. این پیامبران پنج گانه پیامبر اولوالعزم هستند. آنان بهترین پیامبران و رسولان می باشند و شریعت محمد صلی الله علیه و آله و سلم تا روز رستاخیز نسخ نمی شود. پس از او تا روز رستاخیز پیامبری نخواهد آمد. هر کس پس از او ادعای نبوت کند یا پس از قرآن کتابی بیاورد، خون او بر هر کسی که چنین سخنی را بشنود مباح است.»

103. امام رضا علیه السلام در آن نوشته ای که اسلام را به طور خلاصه بیان می فرمایند بیان داشته اند:

«إن محض الإسلام شهادة أن لا إله إلا الله وحده لا شريك له... و أنّ محمداً عبده ورسوله و أمينه...»

ص: 120

و خاتم النبیین و افضل العالمین لا نبی بعده» (1).

«خلاصه و حقیقت اسلام پیمان و گواهی به یگانگی خدا و اینکه محمد صلی الله علیه و آله و سلم بنده و پیامبر و امین خدا و آخرین پیامبر او و افضل همه جهانیان است و بعد از او پیامبر دیگری نخواهد آمد».

104. امام رضا علیه السلام در ضمن حدیثی می فرماید:

«حتی انتهت رسالته إلى محمد المصطفى صلی الله علیه و آله و سلم فختم به النبیین و فی نسخة (المرسلین) وقفی به علی آثار المرسلین و بعثه رحمة للعالمین...» (2).

«تا اینکه رسالت به محمد مصطفی صلی الله علیه و آله و سلم رسید. پیامبران را به وسیله او ختم کرد و او را در دنباله سلسله رسولان قرار داد و به عنوان رحمتی به جهانیان برانگیخت».

105. در ورقه ای که امام رضا علیه السلام ولایتعهدی مأمون را پذیرفت، با خط مبارک چنین نوشت:

«الحمد لله الفعال لما یشاء... و صلواته علی نبیّه محمد خاتم النبیین و آله الطیبین الطاهرین أقول و أنا علی بن موسی بن جعفر علیه السلام...» (3).

ص: 121

1- . عیون اخبار الرضا: 2/121-122.

2- . همان: 2/154.

3- . مناقب مازندرانی: 4/364؛ كشف الغمة: 3/177.

«ستایش خدایی را که آنچه می خواهد، انجام می دهد و درود او بر پیامبرش محمد صلی الله علیه و آله و سلم خاتم پیامبران و خاندان پاک او باد».

مرحوم صدوق مسنداً از امام رضا علیه السلام این چنین روایت می کند:

«عن أبيه عن آبائه عن فاطمة بنت النبي صلى الله عليه وآله وسلم لما حملت بالحسن وولدت له... ثم هبط جبرئيل فقال: يا محمد! العلي الأعلى يقرئك السلام، ويقول: علي منك بمنزلة هارون من موسى ولا نبي بعدك، سم ابنك باسم ابن هارون، فقال النبي صلى الله عليه وآله وسلم وما اسم ابن هارون؟ قال شبر، قال النبي صلى الله عليه وآله وسلم: لساني عربي، قال جبرئيل: سمه الحسن» (1).

«امام هشتم علیه السلام از طریق نیاکان خود از دخت پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم نقل می کند که وی گفت آنگاه که حسن متولد شد، جبرئیل فرود آمد و گفت: ای محمد، خدای علی اعلی سلام می رساند و می گوید: علی نسبت به تو مانند هارون است نسبت به موسی، جز اینکه بعد از تو پیامبری نیست. نام فرزندت را نام فرزند هارون بگذار.

پیامبر فرمود: نام فرزند هارون چیست؟

ص: 122

جبرئیل گفت: شبر. پیامبر فرمود: زبان من عربی است. جبرئیل گفت: نام او را حسن بگذار.».

روایتی از امام ابی محمد حضرت جواد علیه السلام پیرامون خاتمیت

107. در بعضی از دعاهاى حضرت امام محمد تقى علیه السلام آمده است:

«بسم الله قوى الشأن عظيم البرهان شديد السلطان ما شاء الله كان و لم يشأ لم يكن أشهد أنّ نوحاً رسول الله و أنّ إبراهيم خليل الله و أنّ موسى كلیم الله و نجیه و أنّ عيسى بن مريم روح الله و كلمته (صلوات الله عليه و عليهم أجمعين) و أنّ محمّداً صلى الله عليه و آله و سلم خاتم النبیین لا نبى بعده».⁽¹⁾

«... شهادت می دهم که نوح رسول خدا، و ابراهیم خلیل خدا، و موسی کلیم خدا، و عیسی بن مريم روح خدا و کلمه او، و محمّد خاتم پیامبران است که پس از او پیامبری نیست».

ص: 123

1- . مهج الدعوات، ص 40؛ بحار الأنوار: 94/359.

108. عبدالعظیم حسنی می گوید خدمت امام هادی علیه السلام رسیدم... به من فرمودند:

«مرحباً یا أبا القاسم أنت ولینا حقّاً قال: فقلت له: یا بن رسول الله انی أُريد أن أعرض عليك دينی... انی أقول: انّ الله واحد ليس كمثلہ شیء... وانّ محمّداً عبده و صلی الله علیه و آله و سلم رسوله خاتم النبیین و لا نبی بعده إلى يوم القيامة وانّ شریعته خاتم الشرایع فلا شریعة بعدها إلى يوم القيامة...» (1)

«امام علیه السلام فرمودند: مرحبا بر تو ای ابالقاسم، حقّاً که تو دوستدار ما هستی.

عرض کردم: یا بن رسول الله بنا دارم که دینم را بر شما عرضه کنم. اعتقاد من این است که خداوند متعال یکی است و نیست مثل او چیزی... و محمّد صلی الله علیه و آله و سلم بنده و رسول خداوند و آخرین پیامبر او است و بعد از او تا روز قیامت پیامبر دیگری نخواهد آمد و شریعت و دین او ختم کننده شرایع آسمانی است و تا روز قیامت شریعت دیگری نخواهد بود... می گوید هنگامی که همه اعتقادات

ص: 124

خود را خدمت امام هادی علیه السلام عرض کردم، امام فرمودند: عبدالعظیم، به خدا سوگند همین ها که تو اعتقاد داری، دینی است که خداوند بر بندگانش پسندیده است».

109. علی بن محمد الهادی علیه السلام در زیارتی که به آن، زیارت نمود حضرت علی علیه السلام را در روز غدیر این جملات است:

«... السّلام علی محمّد رسول اللّٰه خاتم النّبیین و سیّد المرسلین و صفوة ربّ العالمین...»

و الخاتم لما سبق و الفاتح لما استقبل...» (1).

«سلام بر محمد، پیامبر خدا و خاتم پیامبران و سید رسولان و برگزیده پروردگار جهانیان... ختم کننده گذشتگان و بازکننده درهای خیرات نسبت به آیندگان باد».

حدیثی از امام حسن عسکری علیه السلام پیرامون خاتمیت

110. امام حسن عسکری علیه السلام در ضمن حدیثی می فرماید: هنگامی که رسول گرامی اسلام صلی الله علیه و آله و سلم خواست به طرف تبوک برود، به او وحی شد که: یا باید تو در مدینه بمانی و علی به تبوک برود یا او بماند و تو رهسپار تبوک شوی.

رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: علی علیه السلام بماند...؛ سپس این جمله را به علی علیه السلام خطاب کرد:

«أما ترضی أن تكون منی بمنزلة هارون من موسى الاّ انه لا نبيّ بعدی» (2).

«آیا راضی نیستی که نسبت به من مانند هارون باشی نسبت به موسی؛ یعنی همان طور که هارون جانشین موسی بود، تو هم جانشین و وصی من باشی با یک فرق که هارون پیامبر بود و تو پیامبر نیستی، زیرا پس از من پیامبر دیگری نخواهد بود».

روایاتی از حضرت حجت مهدی آل محمد عليهم السلام پیرامون خاتمیت

111. بسم الله الرحمن الرحيم صلّ علی محمّد سیّد المرسلین و خاتم النّبیین و حجّة ربّ العالمین...» (3).

(به نام خداوند بخشنده مهربان، بارالها، بر محمد که آقای پیامبران مرسل و

ص: 125

1- . بحار الأنوار: 100/360.

2- . غاية المرام سیدهاشم بحرانی، ص 151.

3- . مصباح المتعجب، ص 284.

ختم کننده پیامبران و حجّت خدا بر مردم است، درود فرست...».

112. امام زمان علیه السلام در دعایی که در ماه رجب در مسجد سهله قرائت فرموده اند، چنین می فرمایند:

«يا أسمع السامعين و يا أبصر المبصرين و يا أنظر

ص: 126

الناظرين ويا أسرع الحاسبين ويا أحكم الحاكمين ويا أرحم الراحمين صلّ على محمد خاتم النبيين وعلى أهل بيته الطاهرين
الأخيار...» (1).

«ای شنواترین شنونده ها، ای بیننده ترین بیننده ها، ای نگاه کننده ترین نگاه کنندگان، ای سریع ترین حسابگران، ای استوارترین حاکمان و
ای ارحم الراحمین، بر خاتم پیامبران و خاندان پاک او درود بفرست».

113. امام عصر علیه السلام در ضمن جواب نامه احمد بن اسحاق چنین می فرماید:

«بسم الله الرحمن الرحيم آتاني كتابك أبقاك الله... ثم بعث محمدًا صلى الله عليه وآله وسلم رحمة للعالمين و تمم به نعمته و ختم به
أنبيائه و أرسله إلى الناس كافة و أظهر من صدقه ما أظهر و بين من آياته و علاماته ما بين ثم قبضه الله إليه حميداً فقيداً سعيداً...» (2).

«... سپس خداوند محمد صلی الله علیه و آله و سلم را که برای جهانیان رحمت است، برانگیخت و نعمت خود را با او به اتمام رسانید و
پیامبران را با او ختم کرد و او را برای هدایت همگان فرستاد».

ص: 127

1- . اقبال، ص 645.

2- . مکاتیب الأئمة: 2/276.

114. در زیارتی که از ناحیه وجود مقدس امام زمان علیه السلام به یکی از نواب اربعه رسیده است، چنین آمده:

«السلام على آدم صفوة الله من خلقته... السلام على ابن خاتم الأنبياء السلام على ابن سيد الأوصياء...» (1).

«سلام بر آدم برگزیده خدا از مخلوقاتش، سلام بر فرزند خاتم پیامبران، درود بر فرزند سرور جانشینان».

روایات دیگری در زمینه خاتمیت

115. در روایتی حضرت آدم علیه السلام می فرماید:

«لما خلقتني رفعت رأسي إلى عرشك فإذا فيه مكتوب لا إله إلا الله محمد رسول الله، فعلمت أنه ليس أحد أعظم قدراً عندك ممن جعلت اسمه مع اسمك فأوحى الله إلي: وعزتي وجلالي أنه لآخر النبيين من ذريتك ولولاه لما خلقتك» (2).

«آنگاه که خداوند مرا آفرید، به عرش خداوند نگریستم، دیدم که در آن نوشته شده است: خدایی جز خداوند یکتا نیست».

ص: 128

1- . بحار الأنوار: 101/318؛ الصحيفة الهادية التحفة المهدية، ص 203.

2- . ينابيع المودة، ص 17-18.

محمد صلی الله علیه و آله و سلم رسول خدا است. در این موقع فهمیدم که هیچ کسی گرامی تر نزد خداوند از محمد صلی الله علیه و آله و سلم نیست، زیرا اسم او را همراه اسم خود آورده است. در این موقع به من وحی شد سوگند به عزّ و جلالم، او آخرین پیامبران از فرزندان تو است و اگر او نفود، تو را نمی آفریدم».

116. یکی از فرازهای دعای مبارک سمات چنین است:

«و صلی الله علی سیدنا محمد خاتم النبیین و عترته الطّاهرین و سلّم تسلیماً کثیراً». (1)

«درود خداوند بر سرور ما محمد صلی الله علیه و آله و سلم خاتم پیامبران و خاندان پاکش باد».

117. خداوند متعال به حضرت آدم علیه السلام فرموده است:

«أنت یا آدم أوّل الأنبیاء والرسل و ابنک محمد خاتم الأنبیاء والرسل...». (2)

«تو ای آدم، اوّل انبیا و رسولان هستی و فرزندت محمد خاتم انبیا و رسولان می باشد».

118. از مسائلی که خداوند به حضرت آدم وحی کرد، عبارت می باشد از:

«من ولدک إبراهیم أجری علی یده عمارة بیتی تعمره

ص: 129

1- . بحار الأنوار: 90/101.

2- . اثبات الهداة، 1/318.

الأمم حتى ينتهي إلى نبي يقال له خاتم النبیین اجعله من سكانه وولاته».(1)

«به وسیله فرزندان ابراهیم علیه السلام بیت خود را تعمیر می کنم؛ آنگاه امت ها به تعمیر بیتم می پردازند تا نبوت به پیامبری برسد که او را خاتم پیامبران می گویند. او را در آن نقطه سکنی می بخشم».

119. در تورات از خداوند تبارک و تعالی چنین نقل می کند:

«أتی باعث فی الأمیین من ولد إسماعیل رسولاً أنزل علیه کتابی و ابعثه بالشریعة القیمة إلى جمیع خلقی أوتیه حکمتی و ایدته بملائکتی و جنودی... أكمل بمحمّد صلی الله علیه و آله و سلم و بما أرسله به من بلاغ و حکمة دینی و اختتم به أنبیائی و رسلی فعلى محمّد صلی الله علیه و آله و سلم و أمته تقوم الساعة».(2)

«من در میان امتی درس نخوانده از نسل اسماعیل علیه السلام پیامبری را برمی انگیزم، کتابم را بر او فرود می فرستم و با شریعت استوار مبعوثش می سازم، شریعتی که از آن همه مردم خواهد بود و به او حکمت می بخشم و با فرشتگان و

ص: 130

1- . همان: 1/400.

2- . اقبال، ص 509.

قدرت غیبی خود کمکش می کنم و به محمد صلی الله علیه و آله و سلم و به آنچه که فرود می فرستم از حکمت، دین خود را کامل می سازم و به وسیله او پیامبران و رسولان خود را ختم می کنم...».

120. در حدیث بحیرای راهب چنین آمده است:

«أنت سيّد ولد آدم و سيّد المرسلين و إمام المتّقين و خاتم النّبیین...» (1).

«تو سرور فرزندان آدم و سرور پیامبران و پیشوای پرهیزگاران خاتم پیامبران هستی».

121. در دعای روز پنج شنبه چنین وارد شده است:

«و صلّى الله على محمد خاتم النّبیین و آله الطّيبين و الأخيار الأبرار الذين لا خوف عليهم و لا هم يحزنون» (2).

«درود بر محمد علیه السلام خاتم پیامبران و خاندان پاک و نیکوکار او باد؛ کسانی که برایشان ترسی و اندوهی در آخرت نیست».

122. در تسبیحات روز پنج شنبه چنین آمده:

«و صلّى الله على رسوله محمد خاتم النّبیین» (3).

«درود خداوند بر رسول او، محمد صلی الله علیه و آله و سلم خاتم پیامبران باد».

ص: 131

1- . اثبات الهداة: 1/345.

2- . مصباح المتّهجد: 1/34.

3- . همان، ص 341.

123. در دعای روز جمعه چنین وارد شده است:

«اللّٰهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ نَبِيِّ الرَّحْمَةِ وَقَائِدِ الْخَيْرِ وَإِمَامِ الْهُدَى وَالِدَاعِي إِلَى سَبِيلِ الْإِسْلَامِ يَا رَبَّ الْعَالَمِينَ وَخَاتَمِ النَّبِيِّينَ وَسَيِّدِ الْمُرْسَلِينَ» (1)

«بر محمد و خاندان او درود بفرست؛ پیامبری که نویددهنده رحمت پیشوای خیر و امام هدایت و دعوت کننده به راه های سلامتی است. او رسول تو و خاتم پیامبران و سید مرسلان است».

124. در دعای ایام ماه رجب چنین دارد:

«يَا أَسْمَعَ السَّامِعِينَ وَأَبْصَرَ النَّاطِرِينَ وَأَسْرَعَ الْحَاسِبِينَ يَا ذَا الْقُوَّةِ الْمَتِينِ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ خَاتَمِ النَّبِيِّينَ وَعَلَى أَهْلِ بَيْتِهِ» (2)

«ای شنواترین شنونده ها، ای بیناترین بیننده ها و ای سریع ترین حسابگران و ای صاحب قوت استوار، بر محمد خاتم پیامبران و اهل بیتش درود بفرست».

125. در دعای شب نیمه ماه شعبان چنین دارد:

«وَصَلَّى اللَّهُ عَلَى مُحَمَّدٍ خَاتَمِ النَّبِيِّينَ وَالْمُرْسَلِينَ

ص: 132

1- . همان، ص 345.

2- . همان، ص 558.

و علی أهل بیته الصادقین و عترته الناطقین» (1).

«بر محمد خاتم پیامبران و رسولان و خاندان راستگو و عترتش درود بفرست».

126. شیخ مفید از ابن عباس روایت می کند که او گفت: اولین پیامبر الهی، آدم و آخرین پیامبر الهی، حضرت محمد صلی الله علیه و آله و سلم می باشد و پیامبران الهی صد و بیست و چهار هزار نفر بوده اند که سیصد نفر آنها پیامبر مرسل و پنج نفر از این سیصد نفر اولوالعزم بوده اند. آن پنج نفر عبارتند از: حضرت نوح، حضرت ابراهیم، حضرت موسی، حضرت عیسی و حضرت محمد صلی الله علیه و آله و سلم...» (2).

127. مرحوم شیخ طبرسی در آداب دخول به خانه چنین فرموده است:

«و إذا أراد الرجوع إلى بيته فليقل حين يدخل بسم الله و بالله أشهد أن لا إله الا الله وحده لا شريك له و أشهد أن محمداً عبده و رسوله ثم يسلم على أهله إن كان في البيت أحد فإن لم يكن في البيت أحد فليقل بعد الشهادتين: السلام على محمد بن عبد الله خاتم النبيين السلام على الأئمة الهادي المهديين السلام

ص: 133

1- . همان، ص 586.

2- . اختصاص، ص 246؛ بحار الأنوار: 11/43.

«اگر در خانه کسی نبود پس از ادای شهادتین، بگو درود بر محمد فرزند عبدالله، خاتم پیامبران و درود بر پیشوایان راهنما و هدایت شده و درود بر ما و بر بندگان صالح باد».

128. در زیارت رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم چنین وارد شده است:

«السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا خَاتِمَ التَّبِيِّينَ أَشْهَدُ أَنَّكَ قَدْ بَلَغْتَ الرِّسَالَةَ...». (2)

«درود بر تو ای خاتم پیامبران، گواهی می‌دهم که رسالت خود را ادا نمودی».

129. نیز در همان زیارت رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم چنین دارد:

«السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا نَجِيبَ اللَّهِ السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا خَاتِمَ التَّبِيِّينَ السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا سَيِّدَ الْمُرْسَلِينَ». (3)

«درود بر تو ای انسان گرانبها، ای خاتم پیامبران، ای سرور رسولان».

130. همچنین در همان زیارت رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم دارد:

«السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا حُجَّةَ اللَّهِ عَلَى الْأَوَّلِينَ وَالْآخِرِينَ السَّابِقِ فِي طَاعَةِ رَبِّ الْعَالَمِينَ وَالْمَهِيمِنِ عَلَى رِسَلِهِ

ص: 134

1- . مكارم الأخلاق، ص 188.

2- . بحار الأنوار: 161/100.

3- . همان: 100/183؛ زاد المعاد، ص 334.

والخاتم لأنبيائه والشاهد على خلقه والشفيع إليه».(1)

«سلام بر تو ای حجت خدا بر گذشتگان و آیندگان، ای پیشتاز در طاعت خدای جهان و ای نگهبان رسولان و ای خاتم پیامبران و گواه بر خلق خدا و شفیع نزد او».

131. در فرازی دیگر از زیارت رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم چنین دارد:

«أول التبيين ميثاقاً و آخرهم مبعثاً الذي غمسه في بحر الفضيلة...».(2)

«پیامبر، نخستین فرد از پیامبران است که با خدا پیمان بست و آخرین آنان از نظر بعثت؛ پیامبری که خداوند او را در دریای فضیلت خود فرو برد».

132. در زیارت ابراهیم فرزند رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم چنین دارد:

«السلام على محمد بن عبد الله سيد الأنبياء و خاتم الرسل...».(3)

«سلام بر محمد بن عبدالله، آقای انبیا و خاتم رسولان».

133. در زیارت عاشورای امام حسین علیه السلام این فراز وارد شده است:

ص: 135

1- . همان: 100/184؛ زادالمعاد، ص 335.

2- . بحار الأنوار: 100/185؛ زادالمعاد، ص 337.

3- . بحار الأنوار: 217/100؛ هدية الزائرین، ص 262، به نقل از: شیخ مفید و سید بن طاووس و شهید.

«السَّلام عليك يا وارث آدم صفوة الله... و سبط خاتم المرسلين».(1)

«درود بر تو ای وارث آدم برگزیده خدا... و فرزند خاتم رسولان».

134. در زیارت امام حسین علیه السلام در اوّل ماه رجب این فراز وارد شده است:

«السَّلام عليك يا بن رسول الله، السَّلام عليك يا بن خاتم التَّبيين».(2)

«سلام بر تو ای فرزند پیامبر خدا، سلام بر تو ای فرزند خاتم پیامبران».

این بود قسمتی از روایات که در باب خاتمیّت رسول گرامی صلی الله علیه و آله و سلم و خاتمیّت دین و شریعت او از خود رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم و ائمه اطهار علیهم السلام رسیده است. البته ممکن است با تتبع بیشتر ده ها روایت دیگر در این باب جمع آوری شود، ولی همین اندازه که اینجا ذکر شد، به خصوص «حدیث منزلت» که از احادیث متواتره و یقینی است، برای اثبات مدعا و تأیید آیاتی که گواهی بر خاتمیّت می دهند کافی است.(3)

ص: 136

1- . بحار الأنوار: 101/313.

2- . همان: 101/336.

3- . بر خواننده محترم پوشیده نیست که مؤلف زحمات زیادی را برای جمع آوری این احادیث بر خود هموار کرده اند.

از بررسی های پیش ثابت شد که خاتمیت پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم مورد اتفاق مسلمانان جهان و صریح آیات قرآن و احادیث اسلامی است.

برخی از نویسندگان برای منحرف کردن افکار ساده لوحان، آیاتی را دستاویز خود قرار داده اند که هرگز به موضوع خاتمیت ارتباط ندارد و از این راه مغلطه کاری و انکار حقایق روشن را که شیوه سوفیست ها و ایدئالیست های قرون گذشته است تجدید کرده اند.

در این بخش پیرامون این آیات به طور گسترده سخن می گوئیم.

چند شبهه بی اساس

اشاره

با اینکه از نظر قرآن مجید و روایات متواتر اسلامی و اتفاق نظر

مسلمانان، مسأله خاتمیت رسول گرامی اسلام صلی الله علیه و آله و سلم به هیچ نحو جای شك و تردید نیست، در عین حال گاهی دیده می شود که بعضی نویسندگان مزدور اجانب، برای اینکه راه ادعای نبوت را برای دیگران باز کنند در این مسأله واضح تشکیك کرده و مطالبی را به هم بافته اند. در این بخش ما گفته های آنان را نقل می کنیم و همه را با بیانی واضح و مستدل پاسخ می گوئیم.

شبهه نخست

اشاره

چگونه مسلمانان ادعا می کنند که رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم خاتم پیامبران الهی بوده و پس از او پیامبر دیگری نمی آید با اینکه قرآن مجید تصریح می کند که نبوت و پیامبری ختم نشده و پس از آن حضرت پیامبران دیگری خواهند آمد؛ چنان که می فرماید:

(يَا بَنِي آدَمِ إِنَّمَا يُتَّبِعُكُمْ رَسُولٌ مِّنْكُمْ يُقْضُونَ عَلَيْكُمْ آيَاتِي فَمَنْ أَتَىٰ فَمِنْ أَتَىٰ وَأَصْلَحَ فَلَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ). (1)

از لفظ «يأتينكم» که فعل مضارع است و دلالت بر زمان آینده دارد، استفاده می شود که پس از رسول اکرم پیامبران دیگری خواهند آمد و آن حضرت آخرین پیامبر الهی نیست. (2)

ص: 138

1- . اعراف/ 35.

2- . فرائد ابوالفضل گلپایگانی، ص 136.

منشأ این اشکال سست و بی اساس از آنجا است که به آیات پیش از این آیه مراجعه نشده و فقط نظر بر همین آیه دوخته شده است در صورتی که اگر آیات قبل در نظر گرفته می شد چنین پندار خامی پیش نمی آمد. توضیح اینکه:

خطاب هایی که در قرآن مجید آمده است بر دو نوعند:

1. خطاب هایی که مربوط به زمان نزول قرآن است و مخاطب آن خود مسلمانان هستند مانند اینکه می فرماید:

(يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا كُتِبَ عَلَيْكُمُ الصِّيَامُ كَمَا كُتِبَ عَلَى الَّذِينَ مِن قَبْلِكُمْ). (1)

«ای کسانی که ایمان آورده اید روزه بر شما واجب شده است همان طور که بر امت های گذشته واجب بود».

بیشتر خطاب های قرآن از این قبیل است.

2. خطاب هایی که مربوط به زمان نزول قرآن نیست بلکه مربوط به دوران های قبل از نزول قرآن می باشد و خدا آنها را برای پیامبر گرامی صلی الله علیه و آله و سلم و مسلمانان نقل و حکایت می کند.

مثل اینکه خدا در زمان موسی و هارون به آنها یا به بنی اسرائیل عموماً خطاب می کرده است و آن خطاب را برای

ص: 139

رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم حکایت می کند مثلاً می فرماید:

(وَقُلْنَا مِنْ بَعْدِهِ لِبَنِي إِسْرَائِيلَ اُسْكُنُوا الْأَرْضَ). (1)

«و بعد از غرق کردن فرعون به بنی اسرائیل گفتیم در این سرزمین بمانید».

خطاب در آیه مورد بحث از قسم دوم است؛ یعنی با توجه به آیات قبل از آن، به خوبی روشن می شود که این آیه خطابی را که در آغاز آفرینش انسان از خدای متعال صادر شده است حکایت می کند؛ یعنی می گوید خدای حکیم در آغاز آفرینش به فرزندان آدم چنین خطاب کرد، نه اینکه در زمان رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم مسلمانان را به چنین خطابی مخاطب ساخته است.

دلیل این مطلب این است که در آیات قبل از این آیه، داستان حضرت آدم علیه السلام به تفصیل ذکر شده و پس از آن چند خطاب از خطاب هایی که در آن زمان به فرزندان آدم خطاب شده است و یکی از آنها همین آیه مورد بحث است بازگو و حکایت گردیده است. برای روشن شدن مطلب لازم است قسمتی از اصل آیات را نقل کنیم.

(وَلَقَدْ خَلَقْنَاكُمْ ثُمَّ صَوَّرْنَاكُمْ ثُمَّ قُلْنَا لِلْمَلَائِكَةِ اُسُّدُوا لَادَمَ فَسَّ جَدُّوَا اِلَّا اِبْلِيسَ لَمْ يَكُنْ مِنَ السَّاجِدِيْنَ * وَا اَدَمُ اُسُّ كُنْ اَنْتَ وَزَوْجُكَ الْجَنَّةَ...

ص: 140

قَالَ اهْبُطُوا بَعْضُكُمْ لِبَعْضٍ عَدُوٌّ وَلَكُمْ فِي الْأَرْضِ مُسْتَقَرٌّ. (1)

«شما را آفریدیم سپس به فرشتگان گفتیم: آدم را سجده کنید. همه سجده کردند مگر ابلیس که از سجده کنندگان نبود...»

ای آدم، تو و همسرت در این بهشت بمانید...».

پس از ذکر حادثه خروج آدم از بهشت چنین می فرماید: از اینجا بیرون بروید. برخی از شما دشمن برخی دیگر هستید و شما را روی زمین قرارگاهی است.

آنگاه به نقل چند خطاب از خطاب هایی که همان روز به عموم فرزندان آدم شده بوده است می پردازد و می گوید:

1. (يَا بَنِي آدَمَ قَدْ أَنْزَلْنَا عَلَيْكُمْ لِبَاسًا يُؤَارِي سَوْآتِكُمْ وَرِيشًا وَلِبَاسُ التَّقْوَىٰ ذَٰلِكَ خَيْرٌ ذَٰلِكَ مِنْ آيَاتِ اللَّهِ لَعَلَّهُمْ يَذَّكَّرُونَ). (2)

«ای پسران آدم، برای شما لباسی نازل کرده ایم که عورت های شما را می پوشاند و لباس زینت را نیز نازل کرده ایم. تقوا و پاکی بهترین لباس ها است. این از نشانه ها و آیات الهی است شاید پند و اندرز گیرند».

ص: 141

1- . اعراف/ 11، 19 و 24.

2- . اعراف/ 26.

در این آیه خدا فرزندان آدم را به تقوا و پرهیزکاری و پاکی دعوت می کند.

2. (يَا بَنِي آدَمَ لَا يَفْتِنَنَّكُمُ الشَّيْطَانُ كَمَا أَخْرَجَ أَبَوَيْكُم مِّنَ الْجَنَّةِ). (1)

ای فرزندان آدم، شیطان فریبتان ندهد چنان که پدر و مادرتان را فریب داد و از بهشت بیرونشان کرد».

در این آیه خدا فرزندان آدم را از اینکه فریب شیطان را بخورند و از راه راست منحرف شوند، بر حذر می دارد.

3. (يَا بَنِي آدَمَ خُذُوا زِينَتَكُمْ عِنْدَ كُلِّ مَسْجِدٍ وَكُلُوا وَاشْرَبُوا وَلَا تُسْرِفُوا إِنَّهُ لَا يُحِبُّ الْمُسْرِفِينَ). (2)

«ای پسران آدم، هنگامی که به عبادتگاه می روید، جامه خویش به تن کنید و بخورید و بیاشامید ولی اسراف نکنید که خدا اسراف کنندگان را دوست ندارد».

در این آیه خدا فرزندان آدم را به نماز و عبادت و اینکه در حال نماز و عبادت لباس های خوب خود را بپوشند امر می کند و از اینکه در خوردن غذا و آب اسراف کنند، نهی می فرماید.

4. (يَا بَنِي آدَمَ إِنَّمَا يَأْتِيَنَّكُمْ رُسُلٌ مِّنكُمْ يَقُصُّونَ

ص: 142

1- . اعراف/ 27.

2- . اعراف/ 31.

عَلَيْكُمْ آيَاتِي فَمَنِ اتَّقَىٰ وَأَصْلَحَ فَلَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ. (1)

«ای فرزندان آدم، اگر پیامبرانی از خودتان به سوی شما آیند که آیه های مرا بر شما بخوانند، هر که پرهیزکاری کند و به اصلاح خود پردازد، نه بیمی دارد و نه غمگین شود».

این هم باز نقل خطابی است که آن روز خداوند به پسران آدم نموده است و مضمون آن این است: هنگامی که پیامبران الهی به سوی شما می آیند و آیات الهی را برای شما می خوانند و حکایت می کنند، شما سخنان آنان را بپذیرید و اهل تقوا و صلاح شوید زیرا هر کس پرهیزکار باشد و خود را اصلاح کند، ترس و وحشتی برای او نخواهد بود.

در آیه بعد از این آیه هم خدا فرزندان آدم را از اینکه زیر بار آیات الهی نروند و پیامبران الهی را به پیامبری نپذیرند بر حذر می دارد و می فرماید:

(وَالَّذِينَ كَذَّبُوا بِآيَاتِنَا وَاسْتَكْبَرُوا عَنْهَا أُولَٰئِكَ أَصْحَابُ النَّارِ هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ). (2)

«آنان که آیه های ما را تکذیب کرده و از روی تکبر زیر بار آن نرفته اند، آنها اهل جهنم خواهند بود».

ص: 143

1- . اعراف/ 35.

2- . اعراف/ 36.

بنابراین، با مراجعه به آیات قبل و بعد آیه مورد بحث، معلوم می شود که جمله (إِنَّمَا يَأْتِيَنَّكُمْ رُسُلٌ مِّنكُمْ) خطاب به مسلمانان و امت اسلامی نیست، تا گفته شود معنایش این است که پس از رسول گرامی اسلام صلی الله علیه و آله و سلم پیامبران دیگری خواهند آمد، بلکه تمام این آیات و از جمله آیه مورد بحث، خطاب به عموم فرزندان آدم و مربوط به آغاز خلقت می باشد که در قرآن مجید بازگو و حکایت گردیده است.

اینجا تذکر يك نکته لازم است و آن اینکه: کلمه مسجد در آیه (يَا بَنِي آدَمَ خُذُوا زِينَتَكُمْ عِندَ كُلِّ مَسْجِدٍ...) دلیل این نمی شود که این خطاب مربوط به مسلمانان و امت اسلامی است.

زیرا: اولاً مسجد در امم گذشته و زمان های پیش از اسلام هم بوده است به دلیل اینکه قرآن مجید در داستان اصحاب کهف می گوید:

(... قَالَ الَّذِينَ غَلَبُوا عَلَىٰ أَمْرِهِمْ لَنَتَّخِذَنَّ عَلَيْهِم مَّسْجِدًا) (1).

«آنان که بر امور مردم مسلط بودند گفتند در جای ایشان مسجد و عبادتگاهی خواهیم ساخت».

ثانیاً منظور از مسجد در این آیه مسجد اصطلاحی یعنی مکانی که برای نماز خواند ساخته شده باشد نیست بلکه مسجد در این آیه

ص: 144

کنایه از حالت نماز و عبادت است و نماز هم در امت های گذشته بوده است به دلیل اینکه قرآن مجید درباره حضرت اسماعیل علیه السلام می فرماید:

(... كَانَ يَأْمُرُ أَهْلَهُ بِالصَّلَاةِ وَالزَّكَاةِ... (1).

«اسماعیل اهل خانه خود را به نماز و زکات امر می کرد».

و نیز قرآن مجید از زبان عیسی علیه السلام نقل می کند که گفت:

(... وَأَوْصَانِي بِالصَّلَاةِ وَالزَّكَاةِ... (2).

«خدا مرا به نماز و زکات سفارش کرده است».

خلاصه مقصود از جمله (خُذُوا زِينَتَكُمْ عِنْدَ كُلِّ مَسْجِدٍ) یکی از دو معنا است:

1. ای فرزندان آدم، در حال نماز و عبادت، لباس های خوب و زیبای خود را بپوشند.

2. ای فرزندان آدم، در حال نماز عورت خود را بپوشانید.

و هر کدام از این دو باشد اختصاصی به امت اسلامی ندارد تا بگوییم خطاب به این امت است بلکه همان طور که گفته شد، این آیه و چند آیه قبل از آن خطاب هایی است که در آغاز آفرینش به عموم فرزندان آدم و در قرآن مجید برای مسلمانان حکایت شده است.

ص: 145

1- . مریم/ 55.

2- . مریم/ 31.

خلاصه گفتار ما در آیه (إِنَّمَا يُتِيْنِكُمْ رُسُلٌ مِّنْكُمْ) این شد که خطاب در این آیه مربوط به آغاز آفرینش انسان بوده و مخاطب، عموم فرزندان آدم می باشند و هرگز مربوط به خصوص زمان پیامبر گرامی صلی الله علیه و آله و سلم نیست تا روی خطاب به خصوص مسلمان ها باشد، بلکه قرآن خطابی که در آغاز آفرینش متوجه عموم فرزندان آدم نموده است، برای مسلمانان حکایت می کند.

گواه گفتار ما این است که در موارد دیگر که قرآن مجید داستان آدم و هبوط او را به زمین یادآور می شود و آیه ای کاملاً شبیه آیه مورد بحث، در ذیل آن می آورد و در آن آیات جای بحث و گفتگو نیست که مربوط به عموم فرزندان آدم است نه خصوص امت مسلمان.

اینک متن آن آیات

1. (قُلْنَا اهْبِطُوا مِنْهَا جَمِيعًا فَإِمَّا يَأْتِيَنَّكُمْ مِنِّي هُدًى فَمَنْ تَبَعَ هُدَايَ فَلَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ * وَالَّذِينَ كَفَرُوا وَكَذَّبُوا بِآيَاتِنَا أُولَٰئِكَ أَصْحَابُ النَّارِ هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ). (1)

ص: 146

دقت می کنید که این دو آیه با آیه مورد بحث ما (إِنَّمَا يَأْتِيَنَّكُمْ رُسُلٌ مِنْكُمْ...

فَمَنْ اتَّقَىٰ وَأَصْلَحَ فَلَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ) و آیه بعد از آن (وَالَّذِينَ كَذَّبُوا بِآيَاتِنَا وَاسْتَكْبَرُوا عَنْهَا...) کاملاً در معنا و مضمون یکی است.

2. (قَالَ اهْبِطَا مِنْهَا جَمِيعاً بَعْضُكُمْ لِبَعْضٍ عَدُوٌّ فَأَمَّا يَا تِيبُكُمْ مِنِّي هُدًى فَمَنِ اتَّبَعَ هُدَايَ فَلَا يَضِلُّ وَلَا يَشْقَى * وَمَنْ أَعْرَضَ عَن ذِكْرِي فَإِنَّ لَهُ مَعِيشَةً ضَنْكاً وَنَحْشُرُهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ أَعْمَى). (1)

این آیات هم با آیه مورد بحث و آیه بعد از آن، کاملاً یک معنی و مضمون دارند.

پس اگر آیات سوره بقره و سوره اعراف و سوره طه، روی هم رفته در نظر گرفته شود هم گفتار ما روشن تر می شود و هم به خوبی بطلان شبهه ای که در صدد پاسخ آن بودیم معلوم می گردد.

پاسخ همان اشکال به صورت دیگر

چند سال قبل در آبادان یکی از مبلغان بهائی در حضور بعضی از دانشمندان، همین آیه مورد بحث را عنوان کرد و گفت: این آیه دلالت دارد که رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم آخرین پیامبر الهی نیست و پس از او

ص: 147

پیامبران دیگری خواهند آمد و پاسخ این اشکال را از من (مؤلف) خواست.

در پاسخ او گفتم: کلمه «إمّا» در آیه مورد بحث مرکب است از «إن شرطیه» و «ماء زایده» و «إن شرطیه» شرط و جزاء می خواهد و جمله (يَأْتِيَنَّكُمْ رُسُلٌ مِّنْكُمْ...) شرط آن است و (فَمَنْ اتَّقَىٰ وَأَصْلَحَ...) جزای آن می باشد و از این جمله ملازمه بین شرط و جزاء استفاده می شود.

امّا در آیه دلیلی بر اینکه این شرط و جزاء مربوط به زمان آینده باشد وجود ندارد، زیرا در این قبیل آیات، هدف اصلی بیان ملازمه بین شرط و جزاء است و اصلاً نظری به زمان نیست و به اصطلاح «فعل» در این موارد منسلخ از زمان است و دلالت بر زمان گذشته یا حال یا آینده ندارد؛ مثلاً در آیه مورد بحث هدف این است که بگوید سنت الهی بر این جاری شده است که کسانی را که از پیامبران و فرستادگان او اطاعت می کنند و از محرمات و گناهان پرهیز می کنند و به فکر اصلاح اعمال و نیات خود هستند، نجات بدهد و چنین اشخاصی در روز رستاخیز بیم و اندوهی نخواهند داشت و این است رفتار الهی با همه امت ها، چه امت های گذشته چه حال و چه آینده. این قبیل جمله ها مقید به زمان حال یا آینده نیست تا امت های گذشته را شامل نشود یا گفته شود مربوط به زمان آینده

ص: 148

است، بلکه فقط در صدد بیان يك حکم قطعی و مسلم غیر مقید به زمان است.

به بیان دیگر، آیه در صدد این نیست که از آمدن پیامبرانی بعد از رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم خبر بدهد و الاً چرا با «این شرطیه» که دال بر تردید و شك است، چنین گزارش می دهد؟ اگر در صدد خبر دادن از آمدن پیامبران دیگری بود لازم بود به طور جزم و حتم بیان کند بلکه هدف آیه این است که ملازمه بین این شرط و جزا را در هر زمانی که اتفاق بیفتد بیان کند.

برای اینکه این مطلب روشن تر شود، در این مثال دقت کنید.

در کلاس درس، استاد به شاگردان خود می گوید: ما با کسی حساب خصوصی نداریم، هر کسی جدیت کند و خوب درس بخواند و تکالیف درس خود را مرتب انجام دهد، در امتحانات قبول خواهد شد و هر کس تنبلی و ولگردی را پیشه کند، رد خواهد شد.

معنای این جمله ها چیست؟ حتماً خواهید گفت معنای آن این است که بین کوشش و قبول شدن و تنبلی کردن و رد شدن ملازمه است، بدون اینکه زمانی یا مکانی در آن قید شده باشد؛ یعنی هیچ کس نمی گوید معنای این جمله این است که در زمان آینده هر کس خوب درس بخواند، قبول می شود اما در زمان گذشته این طور نبوده است یا در این مدرسه هر کس خوب درس بخواند قبول می شود، اما در مدرسه های دیگر نه! بلکه همه از این جمله این طور استفاده

ص: 149

می کنند که خوب درس خواندن در هر زمان و مکانی با قبول شدن در امتحان ملازمه دارد.

بزرگ ترین دلیل بر اینکه این آیه در صدد خبر دادن از آمدن پیامبرانی دیگر غیر از پیامبر اسلام نیست، این است که کلمه «ان» که دلالت بر قطعی نبودن کار دارد، به کار برده شده است. اگر در صدد خبر دادن بود کلمه «إذا» که دلالت بر قطعی بودن دارد، به کار برده می شد و چون موضوع آمدن پیامبران از موضوعات بسیار مهم است، صحیح نیست خبر دادن از آن به شك و تردید برگزار شود؛ همان طور که سایر امور مهم و قطعی با بیان های جزئی و مؤکد بیان شده است.

مثلاً قرآن مجید درباره معاد می گوید:

(وَقَالَ الَّذِينَ كَفَرُوا لَا تَأْتِينَا السَّاعَةُ قُلْ بَلَىٰ وَرَبِّي لَتَأْتِيَنَّكُمْ عَالِمِ الْغَيْبِ لَا يَعْزُبُ عَنْهُ مِثْقَالُ ذَرَّةٍ فِي السَّمَاوَاتِ وَلَا فِي الْأَرْضِ... (1)).

«کسانی که کفر ورزیدند، می گویند رستاخیز و معاد نداریم. بگو چرا، سوگند به پروردگارم که دانای غیب است و هیچ چیز از او مخفی نیست، رستاخیز و معاد خواهید داشت و به جزای اعمالتان خواهید رسید».

ملاحظه می فرمایید چگونه از وجود رستاخیز به صورت قطع و

ص: 150

1- . سبأ/ 3.

کوتاه سخن اینکه آیه مورد بحث می خواهد بگوید رشد و فلاح و رستگاری برای کسانی است که به پیامبر خود اقتدا کرده و از او پیروی کنند و از راه و رسمی که او برای آنان تعیین می کند، به هیچ وجه تخطی نکنند، اما این جریان مربوط به چه زمانی است؟ آیا مربوط به زمان پیامبر اسلام یا مربوط به دوران پس از او است یا مربوط به زمان پیامبران قبل از او می باشد؟ از این جهت آیه بیانی ندارد و نمی خواهد بگوید پس از پیامبر اسلام پیامبران دیگری می آیند و اگر مردم از آنها پیروی کنند اهل نجات خواهند بود.

شبهه آیه مورد بحث از جهت اینکه فعل مضارع در آنجا از زمان منسلخ است و برای آن مستقبل و آینده ای نیست، این آیه است:

(مَا كَانَ عَلَى النَّبِيِّ مِنْ حَرَجٍ فِيمَا فَرَضَ اللَّهُ لَهُ سُنَّةَ اللَّهِ فِي الَّذِينَ خَلَوْا مِنْ قَبْلُ وَكَانَ أَمْرُ اللَّهِ قَدَرًا مَقْدُورًا * الَّذِينَ يُبَلِّغُونَ رِسَالَاتِ اللَّهِ وَ يَحْسَبُونَهَا حَسْبًا) (1)

(برای پیامبر در مورد آن چیزها که خدا بر او مقرر کرده است حرجی نیست.

آیین و سنت الهی درباره کسانی که از این پیش در گذشته اند، چنین بود و فرمان خدا حد و اندازه ای

ص: 151

معین دارد؛ همان کسانی که رسالت های الهی را به مردم می رسانند و فقط از خدا می ترسند و خدا برای حساب بندگان کافی است».

توجه دارید که جمله (يُبَلِّغُونَ رِسَالَاتِ اللَّهِ...) با اینکه فعل مضارع است، اما معنای حال و استقبال ندارد به گواه اینکه آن را صفت يك جمله ماضی (الَّذِينَ خَلَوْا مِنْ قَبْلُ) قرار داده است و اگر آن فعل مضارع برای حال و آینده باشد، در این صورت با موصوف خود تطبیق نخواهد کرد؛ از این جهت معلوم می شود که صیغه مضارع در این آیه بر هیچ نوع زمانی دلالت ندارد و هدف آیه این است که پیامبران گذشته برای امر تبلیغ و ارشاد اعزام می شدند بدون اینکه بخواهد زمان آن را تعیین کند.

این بود پاسخی که در آن مجلس به آن مبلغ بهائی داده شد.

پس از چندی به سؤال و جوابی که بین دانشمند متتبع مرحوم چرندابی و علامه بزرگوار مرحوم شیخ محمدجواد بلاغی و علامه فقیه مرحوم سیده‌به‌الدین شهرستانی درباره این آیه و شبهه مورد بحث رد و بدل شده است، برخورد کردم و دیدم جوابی که این دو بزرگوار داده اند با آنچه که ما در آن مجلس گفته بودیم چندان فرقی ندارد.

اینک اجمال بیان آن دو بزرگوار را نقل می کنیم:

علامه بلاغی می نویسد: قبلاً دو مطلب را باید بیان کنیم:

ص: 152

1. کسانی که این شبهه را عنوان کرده اند با زبان عرب و خصوصیات آن آشنایی ندارند، و نمی دانند که فعل مضارع همیشه دلالت بر زمان حال و آینده ندارد، بلکه گاهی منسلخ از زمان می شود بر دوام و استمرار دلالت کند؛ مثلاً در زبان عربی گفته می شود: «زید یكرم الضیف» و معنای آن، این نیست که زید در زمان حال یا آینده از میهمان پذیرایی و احترام می کند، بلکه معنای آن، این است که اکرام میهمان، عادت همیشگی او است.

از همین باب است آیه (... لَا يُعْزَبُ عَنْهُ مِثْقَالُ ذَرَّةٍ...) (1) «هیچ چیز از او مخفی نیست».

معنای این جمله این نیست که در زمان حال یا آینده چیزی از علم خدا مخفی نمی شود، بلکه همیشه این طور است؛ چه گذشته، چه حال و چه آینده.

2. جمله شرطیه گاهی گفته می شود بدون اینکه نظر به زمان وقوع شرط و جزاء داشته باشد، بلکه فقط برای بیان ملازمه بین شرط و جزاء گفته می شود؛ یعنی این شرط و جزاء با هم ملازمه دارند، هر گاه شرط تحقق پیدا کند، جزاء وقوع پیدا خواهد کرد، اما در چه زمانی شرط وقوع پیدا کرده یا می کند، در صدد بیان این مطلب نیست. مثلاً شاعر می گوید:

ص: 153

هر کس کارهای نیک انجام دهد، خدا پاداش نیک به او عطا می کند. معنای این جمله این نیست که هر که در زمان حال یا آینده کارهای نیک انجام دهد، خدا به او پاداش نیک می دهد، بلکه معنای آن، این است که انجام کار نیک با پاداش نیک ملازمه دارد در هر زمانی باشد.

قرآن مجید هم که می گوید:

(فَمَنْ يَعْمَلْ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ خَيْرًا يَرَهُ * وَمَنْ يَعْمَلْ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ شَرًّا يَرَهُ). (1)

معنای آن، این است که کار نیک و بد حساب دارد، هر کس کار نیک انجام دهد، پاداش آن را خواهید دید و هر کس کار زشت انجام دهد، نیز پاداش آن را خواهد دید؛ یعنی میان کار نیک و بد و پاداش و کیفر آن، ملازمه است نه اینکه هر کس در زمان حال یا آینده کار نیک یا کار بد انجام دهد، پاداش آن را خواهد دید.

اکنون که این دو مطلب روشن شد (که صیغۀ مضارع و جمله شرطیه گاهی استعمال می شود و دلالت بر زمان ندارد) معنای آیه (... إِمَّا يَأْتِيَنَّكُمْ رُسُلٌ مِنْكُمْ يَقُصُّونَ عَلَيْكُمْ آيَاتِي...) روشن است، زیرا حاصل معنای آیه این می شود که بین آمدن پیامبر و این دو مطلب

ص: 154

1. پذیرفتن دعوت پیامبران با اهل نجات بودن ملازم است.

2. زیر بار نرفتن با در عذاب الهی مخلد بودن توأم می باشد.

ملازمه این جمله ها مربوط به زمان خاص یا مکان خاصی نیست، بلکه همیشگی بوده و هست؛ در این صورت جمله شرطیه (ان یأتینکم... فَمَنْ اتَّقَى) برای بیان ملازمه است، بدون اینکه دلالت بر زمان خاصی داشته باشد. البته ما به نص قرآن کریم که می فرماید (وَ لَکِنْ رَسُولَ اللَّهِ وَ خَاتَمَ النَّبِیِّیْنَ) می دانیم که این شرط (یَأْتِیَنَّکُمْ رُسُلٌ مِنْکُمْ) بعد از آمدن رسول اکرم دیگر واقع نخواهد شد؛ یعنی پیامبر دیگری نخواهد آمد.

این بود اجمال پاسخی که علامه بلاغی به این شبهه داده اند.

علامه شهرستانی می نویسد: «اما» مرکب است از: «ان شرطیه» و «ماء کافه» و بنابراین «ماء کافه» «ان شرطیه» را از عمل کردن و جزم دادن شرط و جزاء باز داشته است و «نون تأکید ثقیله» بر سر فعل «یأتینکم» شرط درآمده است و این فعل «یأتینکم» از دلالت بر زمان و حال و آینده منسلخ شده، همان طور که «فمن اتقی و أصلح» از دلالت بر زمان منسلخ گشته است.

خلاصه فعل هایی که در این آیه هست «یأتینکم، یقصون، اتقی، أصلح و یحزنون» هیچ کدام دلالت بر زمان خاصی ندارد و از

مجموع آیه یک مطلب کلی و همیشگی که در تمام زمان ها و ملت ها جریان و سرریان داشته و دارد، استفاده می شود و آن، این است که آمدن پیامبران و رسل الهی برای هدایت و راهنمایی مردم است.

به بیان دیگر هدف آیه این است که انسان ها با بررسی تاریخ انسان ها باید عبرت و پند بگیرند و به وضع کنونی خود مغرور نشوند و واضح است که انسان از تاریخ گذشتگان می تواند عبرت بگیرد، و الا عبرت گرفتن از تاریخ آیندگان که هنوز نیامده اند معنا ندارد، بلکه کسانی که عبرت می گیرند مردم این زمان و زمان آینده هستند اما تاریخی که باعث عبرت اینان می شود تاریخ گذشته، و تاریخ گذشتگان است؛ یعنی انسان های کنونی باید در وضع انسان های گذشته و پیامبران آنها و سرانجام ایمان آوردن یا نیاوردن آنان و عاقبت امر پرهیزکاران و گنهکاران فکر کنند و از پیشامدها و رویدادهایی که برای آنان پیش آمده است پند بگیرند.

سپس مرحوم شهرستانی می نویسد: اشخاصی که این شبهه را عنوان کرده اند از کجای این آیه می خواهند استفاده کنند؟ آیا از کلمه «یا آتینکم» که صیغه مضارع است می خواهند استفاده کنند؟ اینکه گفته شد، صیغه مضارع و بقیه فعل هایی که در این آیه وجود دارد دلالت بر زمان ندارد و اگر از کلمه «رسل» می خواهند استفاده کنند آن نیز گفته شد

یادآوری رسل و انبیا و قصص و آیات آنها برای پند و عبرت دیگران است و انسان از تاریخ گذشتگان می تواند پند بگیرد نه تاریخ افرادی که هنوز نیامده اند و هرگز نمی توان گفت آیه می گوید از تاریخ پیامبرانی که بعداً می آیند عبرت بگیرند.

و اگر از جمله «یا بنی آدم» می خواهند این نتیجه را بگیرند که آن هم درست نیست، زیرا آیه به مردم عصر پیامبر می گوید از داستان انبیا پند بگیرد، اما آیا بعد از پیامبر اسلام پیامبر دیگری می آید از کجای این خطاب استفاده می شود.

این بود خلاصه پاسخ مرحوم شهرستانی به این شبهه که قسمت هایی از آن با آنچه ما گفتیم توافق دارد. (1)

شبهه دوم

اشاره

دومین شبهه آنان که برخی از نویسندگان مزدور در کتاب خود آورده اند، مضمون آیه زیر است:

(رَفِيعُ الدَّرَجَاتِ ذُو الْعَرْشِ يُلْقِي الرُّوحَ مِنْ أَمْرِهِ عَلَى مَنْ يَشَاءُ مِنْ عِبَادِهِ لِيُنذِرَ يَوْمَ التَّلَاقِ). (2)

«خدایی که بالا برنده درجه و رتبه ها و صاحب عرش است،

ص: 157

1- . اصل سؤال مرحوم علامه چرندابی و پاسخ این دو بزرگوار در مجله العرفان سال 36، ص 767-771 چاپ شده است.

2- . غافر/ 15.

وحی که مربوط به امر او است به هر کس که بخواهد القاء می کند تا (بندگان خدا را) از (کیفرهای) روز رستاخیز بیم دهد».

می نویسد که از جمله (يُلْقِي الرُّوحَ) که صیغه مضارع است استفاده می شود که رسالت و نبوت با آمدن رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم ختم نشد و در زمان های بعد خدای متعال فرشته وحی را به شخص دیگری نازل خواهد ساخت. (1)

پاسخ

برای پاسخ این شبهه لازم است قبلاً دو موضوع بیان شود:

1. مراد از «روح» در این آیه وحی است و چون وحی مایه زنده شدن قلب ها و ترقی و تعالی و حیات اجتماعی بشر است، از این نظر به جای آن کلمه «روح» آورده شده است.

2. «يوم التلاق» یعنی روز ملاقات خدا و روز جزای اعمال، روزی که خدا و بندگان اهل زمین و آسمان با هم ملاقات می کنند تا به حساب اعمال رسیدگی شود و آیه بعد از این آیه، این مطلب را روشن می کند:

(يَوْمَ هُمْ بَارِزُونَ لَا يَخْفَىٰ عَلَى اللَّهِ مِنْهُمْ شَيْءٌ لِّمَنِ

ص: 158

1- . فرائد ابوالفضل گلپایگانی، ص 136.

«روزی که همه مردم نمایان و ظاهر شوند و چیزی از آنها بر خدا پنهان نباشد، آن روز مالکیت مطلق خاص کیست؟ خاص خدای یگانه قهار است».

بنابراین معنای آیه این طور می شود: خدا بالابرنده درجات و صاحب عرش است و به هر کس از بندگان خود که بخواهد، وحی می فرستد تا او مردم را از روز قیامت و ملاقات پروردگار بیم دهد و همان طور که در پاسخ شبهه اول گفتیم «فعل مضارع» در این قبیل آیات معنای زمان آینده ندارد، بلکه اصلاً دلالت بر زمان ندارد، فقط و فقط استناد فعل را به فاعل، و توصیف فاعل را به آن کار بیان می کند و نظری به زمان انجام دادن فعل (فرستادن وحی) که در چه زمانی واقع شده یا می شود ندارد؛ مانند گفتار شاعر:

من يفعل الحسنات الله يشكرها والشر بالشر عندالله سيان

در این شعر با اینکه مطلب با صیغه فعل مضارع بیان شده است، ولی شاعر نمی خواهد بگوید هر کس در زمان آینده کار نیکو انجام دهد، خدا جزای خیر به او می دهد، بلکه می خواهد بگوید هر کس انجام دهنده کار نیکو باشد خدا به او جزای خیر خواهد داد؛ چه انجام کار نیک در زمان گذشته باشد، چه زمان حاضر، چه زمان

ص: 159

جمله (يُلْقِي الرُّوحَ) در آیه هم همین طور تفسیر می شود؛ یعنی خدا است که همه چیز در اختیار اوست و هیچ کس حق اعتراض به خدا ندارد، فرشته وحی و خود وحی، و اینکه به چه شخصی وحی می شود، همگی در اختیار خدا است و کسی نمی تواند بگوید چرا شخص دیگری را برای نبوت انتخاب نکرد یا چرا وحی یکجا نازل نشد.

چنان که می گفتند: (... لَوْلَا نُزِّلَ عَلَيْهِ الْقُرْآنُ جُمْلَةً وَاحِدَةً). (1)

(... لَوْلَا نُزِّلَ هَذَا الْقُرْآنُ عَلَى رَجُلٍ مِنَ الْقُرَيْبِينَ عَظِيمٍ). (2)

چرا قرآن یکجا به او نازل نمی شود؟ چرا این قرآن به مرد بزرگی از این دو دهکده نازل نشد؟

در این صورت هدف این آیه این است که بگوید وحی و اندازه وحی و فرشته وحی و کسی که وحی به او نازل می شود همگی در اختیار خدا است و فرق نمی کند که این مطلب با «صیغۀ ماضی یعنی القی» گفته شود یا «صیغۀ مستقبل یعنی یلقى» چون همان طور که گفته شد در این موارد این «جمله ها» دلالت بر زمان ندارد فقط برای

ص: 160

1- . فرقان/ 32.

2- . زخرف/ 31.

بیان استناد فعل به فاعل آورده می شوند.

اینجا خوب است با يك مثال ساده مطلب را واضح تر سازیم.

فرض کنید زمامداری یکی از فرزندان خود را جانشین خود سازد و او را وارث مقام خود قرار دهد. اگر شخصی به او اعتراض کند و بگوید پسر دیگر شما برای این مقام لایق تر بود، وی در پاسخ او بگوید «همه امور به دست خود ما است، هر کس را بخواهیم برای مقام ولایتعهدی انتخاب می کنیم و هر کس را نخواهیم، از مقام می اندازیم».

آیا از این جمله می توان استفاده کرد که حتماً او شخص دیگری را غیر از آن فرزندی که برای مقام ولایتعهدی انتخاب کرده بود، انتخاب خواهد کرد؟

آیا جا دارد بگوییم جمله «به هر کس بخواهیم، این مقام را می دهیم» فعل مضارع است و معنای آن، این است که در زمان آینده این کار را انجام می دهیم؟ یا اینکه با مختصر دقت معلوم می شود که در این قبیل موارد فعل دلالت بر زمان ندارد و فقط استناد اصل فعل را به فاعل بیان می کند؛ یعنی می فهماند که زمامدار وقت چنین قدرت و اختیاری را دارد نه اینکه در آینده حتماً این قدرت را اعمال می کند.

از همه این مطالب که چشم پوشیم و قبول کنیم که آیه دلالت بسیار ضعیفی به این مطلب که صاحب فرائد گفته است دارد، آیا

ص: 161

می توان به خاطر این دلالت ضعیف که پس از دقت کوتاهی، خلاف آن ظاهر می شود، از آن همه آیات و روایات که دلالت بر خاتمیت رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم و ابدی بودن دین او دارند، دست برداشت.

شبهه سوم

اشاره

یکی از آیاتی که نویسنده کتاب فرائد به آن استدلال می کند، این آیه است:

(يَوْمَئِذٍ يُوفِّيهِمُ اللَّهُ دِينَهُمُ الْحَقَّ وَيَعْلَمُونَ أَنَّ اللَّهَ هُوَ الْحَقُّ الْمُبِينُ). (1)

می گوید (يَوْمَئِذٍ يُوفِّيهِمُ اللَّهُ دِينَهُمُ الْحَقَّ): «روزی که خدا دین خود را کامل کند».

این جمله بشارتی است که خدای متعال می دهد که بعد از دین اسلام دین کامل تری خواهد آمد و نمی توان گفت مقصود دین اسلام است زیرا دین اسلام به نص قرآن مجید (الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ وَأَتَمَمْتُ عَلَيْكُمْ نِعْمَتِي وَرَضِيْتُ لَكُمُ الْإِسْلَامَ دِينًا) (2) در سال حجة الوداع کامل شد بلکه مقصود دین کامل تری است که این آیه آمدن آن را بعد از اسلام خبر می دهد. (3)

ص: 162

1- . نور/ 25.

2- . مائده/ 3.

3- . فرائد ابوالفضل گلپایگانی.

با مراجعه به دو آیه قبل از آیه مورد بحث به خوبی روشن می شود که کلمه «دین» در این آیه به معنای «جزا» و پاداش است نه به معنای آیین. این است متن آیات:

(إِنَّ الَّذِينَ يَرْمُونَ الْمُحْصَنَاتِ الْغَافِلَاتِ الْمُؤْمِنَاتِ لُعُنُوا فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ وَلَهُمْ عَذَابٌ عَظِيمٌ * يَوْمَ تَشْهَدُ عَلَيْهِمْ أَلْسِنُهُمْ وَأَيْدِيهِمْ وَأَرْجُلُهُمْ بِمَا كَانُوا يَعْمَلُونَ * يُؤْمِنُ يُؤْفِيهِمْ اللَّهُ دِينَهُمُ الْحَقَّ وَيَعْلَمُونَ أَنَّ اللَّهَ هُوَ الْحَقُّ الْمُبِينُ). (1)

«کسانی که به زن های باایمان و باعفت، نسبت زنا می دهند، در دنیا و آخرت از رحمت خدا دورند و برای آنها عذابی سخت خواهد بود؛ روزی که زبان ها و دست ها و پاهای آنان به آنچه انجام داده اند، گواهی می دهد. در آن روز خدای عادل جزای شایسته آنان را کاملاً خواهند داد و خواهد دانست که خدای جهان حق و آشکار است».

ناگفته پیداست که با در نظر گرفتن دو آیه قبل حتماً باید «دین» در آیه سوم به معنای «جزا» باشد.

مفسرین بزرگ هم مانند طبرسی در مجمع البیان و زمخشری در

ص: 163

کشاف گفته اند: «دین» در این آیه به معنای «جزا»، و «حق» هم صفت «جزا» است. (1)

خوب بود این نویسنده بی اطلاع و مغرض در آیه قبل از این آیه، فکر می کرد که در چه روزی زبان ها و دست ها و پاها گواهی می دهند تا بفهمد که در همان روز هم هنگام (يُؤْفِيهِمُ اللَّهُ دِينَهُمُ الْحَقَّ) خواهد بود. آیا گواهی اعضای بدن جز در روز قیامت است؟ پس جمله دوم هم مربوط به روز قیامت خواهد بود.

خلاصه با کمترین توجه معلوم می شود که خدای متعال در این آیات سه مطلب را درباره افترازنندگان تذکر می دهد:

1. در دنیا و آخرت از رحمت خدا دورند.

2. اعضا و جوارح آنان بر علیه آنان در روز قیامت گواهی خواهند داد.

3. در آن روز به جزای کامل این عمل زشت خود خواهند رسید.

شبهه چهارم

اشاره

مسلمانان ادعا می کنند که آیین اسلام ابدی و احکام آن تا روز رستاخیز باقی است در صورتی که از دو آیه و یک روایت استفاده

ص: 164

1- . مجمع البیان: 7/134؛ تفسیر کشاف: 3/223.

می شود که دین اسلام هم مانند سایر ادیان عمر محدودی دارد و پس از سپری شدن مدت آن، پیامبر و امت دیگری خواهند آمد و آن دو آیه و روایت این است:

1. (و لِكُلِّ أُمَّةٍ رَسُولٌ فَإِذَا جَاءَ رَسُولُهُمْ قُضِيَ بَيْنَهُمْ بِالْقِسْطِ وَ هُمْ لَا يُظْلَمُونَ). (1)

2. (قُلْ لَا أَمْلِكُ لِنَفْسِي ضَرًّا وَلَا نَفْعًا إِلَّا مَا شَاءَ اللَّهُ لِكُلِّ أُمَّةٍ أَجَلٌ إِذَا جَاءَ أَجْلُهُمْ فَلَا يَسْتَأْخِرُونَ سَاعَةً وَلَا يَسْتَقْدِمُونَ). (2)

3. در حدیثی چنین وارد شده است: هنگامی که دومین آیه بر پیامبر نازل شد، از اجل و مدت امت اسلامی سؤال شد. حضرت در پاسخ سؤال کننده چنین گفت:

«إن صلحت أمتي فلها يوم وإن فسدت فلها نصف يوم». (3)

«اگر امت من راه صلاح پیش گیرند، اجل آنان يك روز و اگر راه فساد در پیش گیرند، اجل آنان نیم روز خواهد بود».

پاسخ

لازم است درباره این دو آیه و روایت مقداری توضیح دهیم تا

ص: 165

1- . یونس / 47.

2- . یونس / 49.

3- . فرائد ابوالفضل گلپایگانی، ص 17.

بینیم چگونه با هدف نویسنده ارتباط دارد.

آیه اوّل (وَلِكُلِّ أُمَّةٍ رَّسُولٌ) (1) ترجمه اش این است: برای هر امتی پیامبری هست. (خداوند برای هر امتی مانند امت نوح، ابراهیم، موسی و عیسی پیامبری فرستاده است که هر کدام امت خود را به دین حق و راه راست راهنمایی کنند). هنگامی که پیامبر هر امتی به سوی آنان می آمد، به عدالت میان آنان داوری می شد و هرگز آنان مورد ظلم و تعدی واقع نمی شدند.

ناگفته پیداست این آیه به هیچ وجه دلالت بر محدودیت یا دوام و پیوستگی رسالت پیامبران ندارد؛ پس چه مانعی دارد که یکی از پیامبران، خاتم پیامبران بوده و شریعت او ابدی و همیشگی باشد؟ قرآن مجید هم تصریح می کند که رسول گرامی اسلام خاتم پیامبران و شریعت او خاتم شرایع آسمانی می باشد؛ چنان که دلایل آن از قرآن و روایات از نظر خوانندگان گرامی گذشت.

به عبارت روشن تر، مفاد آیه این است که برای هر امتی پیامبری هست و اما اینکه عمر رسالت تمام پیامبران که تا وقت نزول این آیه آمده بودند محدود است یا اینکه یکی از آنها دایمی و جاودانی است هرگز از آیه استفاده نمی شود.

در این قسمت (محدود بودن همه یا جاودانی بودن یکی از آنها) باید به آیات دیگر قرآن مجید

ص: 166

مراجعه شود.

ما پس از مراجعه به آیات دیگر به روشنی دریافتیم که رسالت پیامبر اسلام جاودانی و آیین او خاتم ادیان و خود او خاتم پیامبران است.

در حقیقت آیه (وَ لِكُلِّ أُمَّةٍ رَسُولٌ...) شبیه آیه 36 سوره نحل است:

(وَ لَقَدْ بَعَثْنَا فِي كُلِّ أُمَّةٍ رَسُولًا أَنْ أَعْبُدُوا اللَّهَ وَ اجْتَنِبُوا الطَّاغُوتَ فَمِنْهُمْ مَنْ هَدَى اللَّهُ وَ مِنْهُمْ مَنْ حَقَّتْ عَلَيْهِ الضَّلَالَةُ).

«میان هر امتی پیامبری برانگیختیم که خدا را پرستید و از طاغوت دوری کنید؛ پس برخی از آنان را خدا هدایت کرد و برخی دیگر گمراهی را اختیار کردند».

آیا از این آیه استفاده می شود که بعد از اسلام دین دیگری خواهد آمد؟ تصدیق می کنید که نه، بلکه فقط از این قبیل آیات استفاده می شود که هر امتی پیامبری داشته اند و موظف بوده اند که پیرو دستورات او باشند.

توضیح آیه دوم

آیه دیگری که دستاویز خود قرار داده اند این است:

ص: 167

(... لِكُلِّ أُمَّةٍ أَجَلٌ فَإِذَا جَاءَ أَجَلُهُمْ لَا يَسْتَأْخِرُونَ سَاعَةً وَلَا يَسْتَقْدِمُونَ) (1).

«برای هر امتی مدت محدودی مقرر شده است. هنگامی که مدت آنها سپری گردد، يك لحظه پس و پیش نمی شود؛ نه زیاد می شود نه کوتاه».

برای روشن شدن مطلب بهتر است که قبلاً درباره کلمه «امت» مقداری بحث شود.

راغب اصفهانی می نویسد:

به هر جمعیتی که در جهتی از جهات با هم مشترك باشند، امت گفته می شود؛ خواه قدر مشترك میان آنها دین آنان باشد یا زمان و مکانی که در آن به سر می برند و خواه این وجه اشتراك به اختیار آنان باشد و خواه خارج از اختیار. (2)

معنایی که راغب اصفهانی برای «امت» ذکر کرده است، همان معنایی است که از قرآن مجید و روایات و گفتار بزرگان علم لغت استفاده می شود. اینک گفتار راغب را با استفاده از آیات قرآن مجید توضیح می دهیم:

گاهی به گروهی «امت» گفته می شود از این نظر که دارای آیین واحدی هستند مانند:

ص: 168

1- . یونس/ 49 و اعراف/ 34 هم مشابه این آیه است.

2- . مفردات راغب، ص 23.

(رَبَّنَا وَاجْعَلْنَا مُسْلِمِينَ لَكَ وَمِنْ ذُرِّيَّتِنَا أُمَّةً مُسْلِمَةً لَكَ...) (1).

«پروردگارا، ما را مسلمان و تسلیم اوامر خودت قرار ده و فرزندانمان را هم امتی مسلمان و تسلیم اوامر خودت قرار ده».

(كُنْتُمْ خَيْرَ أُمَّةٍ أُخْرِجَتْ لِلنَّاسِ تَأْمُرُونَ بِالْمَعْرُوفِ وَتَنْهَوْنَ عَنِ الْمُنْكَرِ...) (2).

«شما بهترین امت ها هستید که بر مردم ظاهر شده اند، در حالی که امر به معروف و نهی از منکر می کنید».

کلمه امت در این دو آیه در مورد جمعیتی که وجه اشتراك دینی دارند به کار برده شده است».

گاهی امت بر گروهی گفته می شود که قدر مشترك میان آنان زمان و مکانی است که آنها را در بر گرفته است و درحقیقت اتحاد زمان و مکان سبب می شود که این افراد تحت يك عنوان گرد آیند و استعمال «امت» در قرآن روی این ملاك فراوان است مانند:

(وَلِكُلِّ أُمَّةٍ أَجَلٌ فَإِذَا جَاءَ أَجْلُهُمْ لَا يَسْتَأْخِرُونَ سَاعَةً وَلَا يَسْتَقْدِمُونَ) (3).

ص: 169

1- . بقره/ 128.

2- . آل عمران/ 110.

3- . اعراف/ 34.

«هر امتی اجل و عمر محدودی دارند و هنگامی که عمر آنان به سرآمد يك لحظه پس و پیش نمی شود».

کلمه امت در این آیه به معنای جمعیتی است که در يك عصر و زمان زیست می کنند.

(وَلَمَّا وَرَدَ مَاءَ مَدْيَنَ وَجَدَ عَلَيْهِ أُمَّةً مِّنَ النَّاسِ يَسْقُونَ... (1).

«هنگامی که موسی علیه السلام به چاه آب مدین رسید، دید جمعیتی در اطراف چاه ایستاده و حیوانات خود را آب می دهند».

در این آیه «امت» به معنای جمعیتی که در يك مکان جمع شده اند، آمده است.

گاهی ملاك برای به کار بردن این لفظ پیوندهای خویشاوندی است که در يك جمعیت موجود است مانند:

(وَقَطَّعْنَاهُمُ اثْنَتَيْ عَشْرَةَ أَسْبَاطًا أُمَمًا... (2).

«ما بنی اسرائیل را دوازده امت قرار دادیم (هر امتی از نسل یکی از فرزندان یعقوب بوده است)».

همگی می دانیم که ریشه همه بنی اسرائیل یکی است و همه شاخه های يك درخت می باشند، اما چون هر دسته از این گروه از

ص: 170

1- . قصص / 23.

2- . اعراف / 160.

یکی از دوازده فرزند یعقوب به وجود آمده اند هر کدام از فرزندان یعقوب با فرزندان خود امتی به شمار می روند.

قرآن مجید گاهی کلمه امت را در مورد يك نفر هم استعمال می کند اما فردی که شخصیت دینی داشته باشد، به تنهایی به منزله يك امت باشد؛ چنانچه درباره ابراهیم علیه السلام می گوید:

(إِنَّ إِبْرَاهِيمَ كَانَ أُمَّةً قَانِتًا لِلَّهِ حَنِيفًا... (1).

«ابراهیم برای خود امتی بود. او خدا را عبادت کرد و پیرو آیین راست بود».

یعنی عبادت و بندگی ابراهیم به تنهایی مانند عبادت و بندگی يك جمعیت و امت می باشد.

نیز قرآن مجید گاهی واژه «امت» را در مورد انواع جانداران که با هم وجه مشترکی دارند به کار می برد مانند:

(وَمَا مِنْ دَابَّةٍ فِي الْأَرْضِ وَلَا طَائِرٍ يَطِيرُ بِجَنَاحَيْهِ إِلَّا أُمَمٌ أَمْثَالُكُمْ... (2).

«جانوران و پرندگان هم امت هایی مانند شما انسان ها هستند».

قرآن در این آیه هر دسته ای از جنبنندگان و پرندگان را امت می نامند زیرا هر نوعی از جانداران برای خود گروهی مخصوص هستند

ص: 171

1- . نحل / 120.

2- . انعام / 38.

و هر کدام دارای امتیاز خاصی می باشند: دسته ای کارشان تنیدن است (عنکبوت) و دسته دیگر کارشان ذخیره کردن است (مورچه)، دسته دیگر فقط به فکر غذای يك روز بیشتر نیستند (گنجشك و کبوتر) و....

بنابراین می توان گفت واژه امت در تمام این موارد يك معنا بیشتر ندارد و هر کدام از این موارد مصداقی از آن معنا هستند نه اینکه معنای متعددی باشند و آن يك معنا این است:

جماعتی از انسان یا حیوان که در امری از امور با هم مشترك باشند مانند:

دین، زمان، مکان، اصل و نسب، اخلاق و غیره.

معنای دیگر امت

امت يك معنای دیگر هم دارد و آن طریقه و دین است. قرآن مجید می گوید:

(... إِنْآ وَجَدْنَا آبَاءَنَا عَلَىٰ أُمَّةٍ وَإِنَّا عَلَىٰ آثَارِهِم مُّهُتَدُونَ) [\(1\)](#).

«ما پدران خویش را بر دینی یافته ایم و ما از آنها پیروی می کنیم و به دین آنها هستیم».

کلمه امت در این آیه به معنای دین آمده است.

ص: 172

و جوهری در صحاح اللغة و فیروز آبادی در قاموس هر دو این معنا را برای «امت» ذکر کرده اند.

خلاصه این بحث این شد که واژه امت در قرآن در دو معنا استعمال شده است:

1. جماعتی که با هم نقطه مشترکی داشته باشند.

2. دین و طریقه. اگر دقت شود معلوم می گردد که معانی دیگری که برای این کلمه ذکر شده است به همین دو معنا بر می گردد.

اکنون که معنای «امت» روشن گردید، ببینیم در آیه مورد بحث کلمه امت در کدام يك از این دو معنا به کار رفته است.

وقتی دقت می کنیم می بینیم «امت» در این آیه نمی تواند به معنای طریقه و شریعت و دین باشد زیرا پس از آنکه می گوید: (لِكُلِّ أُمَّةٍ أَجَلٌ): «برای هر امتی اجلی مقرر شده است» بلافاصله ضمیر جمع به کار می برد و می فرماید: (فَإِذَا جَاءَ أَجَلُهُمْ): «هنگامی که اجل آنان رسید».

و اگر مقصود از «امت» طریقه و آیین بود لازم بود بفرماید: «فَإِذَا جَاءَ أَجْلُهَا»؛ یعنی به جای ضمیر جمع ضمیر مفرد مؤنث بیاورد.

از این رو معلوم می گردد که مقصود از «امت» در این آیه همان جمعیت و گروه است.

بنابراین معنای آیه این می شود: «هر دسته و جمعیتی از مردم

هنگامی که عمرشان به سر آید، دیگر به آنها مهلتی داده نمی شود، و اجل آنان پس و پیش نمی گردد. فرشته هایی که مأمور قبض ارواح هستند می آیند و به حیات و زندگی آنان خاتمه می دهند».

پس آیه يك مطلب تکوینی و طبیعی که خدای جهان آن را مقرر ساخته است بیان می کند که «هر کسی چند روزه نوبت اوست» و چون هنگام مرگش رسید به هیچ وجه به او مهلت داده نمی شود.

و هرگز این آیه در صدد این مطلب نیست که بگوید همه شرایع الهی از نظر زمان محدود هستند، تا گفته شود از این آیه می فهمیم که عمر شریعت اسلام هم محدود است و پس از تمام شدن مدت آن، شریعت دیگری خواهد آمد.

ممکن است گفته شود مقصود از امت در این آیه گروهی است که وجه مشترك آنها دین باشد؛ مانند امت موسی، عیسی و محمد صلی الله علیه و آله و سلم؛ بنابراین از آیه فهمیده می شود که هر امتی برای خود عمر محدودی دارد و در این صورت باید گفت که امت اسلام هم حد و عمر معینی دارد و از اینکه عمر امت اسلامی محدود است می توان نتیجه گرفت که آیین آنان نیز محدود است.

ولی این گفتار صحیح نیست زیرا چنان که گفته شد، امت به جمعیتی گفته می شود که از نظر زمان یا مکان یا شغل و حرفه یا ریشه و اصل و نسب یا آیین و غیره با هم مشترك باشند و تعیین یکی

از اینها خصوصاً گروهی که وجه مشترك آنان دین باشد، نیاز به قرینه و دلیل دارد و در آیه مورد بحث قرینه ای که بتواند این گفتار را تأیید کند وجود ندارد. ولی استفاده معنایی که ما گفتیم با در نظر گرفتن آیاتی که مشابه این آیه است بسیار روشن است، زیرا مضمون آیه مورد بحث در چند آیه از آیات وارد شده است و در هیچ کدام از آن آیات مقصود از امت گروهی که وجه مشترك دینی داشته باشند نیست، مانند:

1. (وَ مَا أَهْلَكْنَا مِنْ قَرْيَةٍ إِلَّا وَ لَهَا كِتَابٌ مَعْلُومٌ). (1)

«اهل هیچ قریه ای را هلاک نکردیم مگر اینکه اجل و مدت عمر آنها در کتابی نوشته شده بود».

2. (مَا تَسْبِقُ مِنْ أُمَّةٍ أَجَلَهَا وَ مَا يَسْتَأْخِرُونَ). (2)

«اجل و عمر هیچ امتی پس و پیش نمی شود».

3. (وَ لَنْ يُؤَخَّرَ اللَّهُ نَفْسًا إِذَا جَاءَ أَجَلُهَا...). (3)

«هنگامی که عمر کسی به پایان رسید، خدا مرگ او را به تأخیر نمی اندازد».

در تمام این آیات که یکی از آنها هم آیه مورد بحث ما است منظور این است که عمر هر شخصی و جمعیتی که به سر آمد، فرشتگان قبض روح، روح آنان را قبض می کنند و مرگ آنان به تأخیر نمی افتد.

ص: 175

1- . حجر / 4.

2- . حجر / 5.

3- . منافقون / 11.

فرض کنید که قبول کردیم معنای آیه این است که هر امتی از امت های پیامبران اجل و عمر محدود و معینی دارند که با فرا رسیدن اجل آنان عمر شریعت آنان هم سپری می گردد. اکنون جای این پرسش است که استدلال کننده از کجا فهمیده است که عمر و اجل اسلام به سر آمده است زیرا ممکن است بگوییم اسلام اجل محدود و معینی دارد اما آن اجل با اجل انسان ها امتداد دارد؛ یعنی با از بین رفتن همه انسان ها و بر پا شدن قیامت شریعت اسلام هم عمرش به پایان می رسد.

به بیان دیگر اگر از این آیه استفاده شود که اسلام هم عمر و اجل معینی دارد به ضمیمه آیه (وَلَكِنْ رَسُولَ اللَّهِ وَ خَاتَمَ النَّبِيِّينَ) و آیات دیگر می فهمیم که مدت عمر اسلام با عمر نسل انسان امتداد دارد و هنگامی که اجل نسل انسان سر آمد اجل اسلام هم به سر خواهد آمد.

بررسی حدیثی که از پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم نقل شده است

صاحب فرائد می نویسد: هنگامی که آیه (... لِكُلِّ أُمَّةٍ أَجَلٌ...) (1) نازل شد، یاران رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم از آن حضرت پرسیدند:

ص: 176

اجل امت اسلامی تا چه زمانی خواهد بود؟ حضرت در جواب فرمودند:

«إن صلحت أمتی فلها یوم و إن فسدت فلها نصف یوم».

«اگر مسلمان ها صلاح و شایستگی داشته باشند، يك روز و اگر فساد و تباهی را پیشه کنند، نصف روز عمر خواهند کرد».⁽¹⁾

خوب است از این شخص پرسیم که این روایت را که به پیامبر اسلام نسبت داده اید با این خصوصیات که ذکر کرده اید در کدام مدرک از مدارک اسلامی دیده اید؟

ایشان این مطلب را از کتاب الیواقیت والجواهر شعرانی نقل کرده است و اتفاقاً وقتی که به آن کتاب مراجعه می کنیم، می بینیم در آن کتاب فقط جمله «إن صلحت أمتی...» آمده است و جمله های قبل، یعنی جمله «هنگامی که آیه (وَلِكُلِّ أُمَّةٍ أَجَلٌ...) نازل شد یاران پیامبر از اجل امت اسلامی پرسیدند، پیامبر در جواب آنان گفت...» همه از اضافاتی است که صاحب فرائد افزوده است.

فرض کنید که جمله «إن صلحت أمتی فلها یوم و إن فسدت فلها نصف یوم» روایت بوده و پیامبر نیز این جمله را به عنوان تحدید

ص: 177

1- . فرائد ابوالفضل گلپایگانی.

اجل امت اسلامی بیان کرده باشد. جای سؤال است که بپرسیم «یوم» و «نصف یوم» یعنی چه؟ ایشان از شعرانی و او از تقی الدین نقل می کند که منظور از «یوم» هزار سال است به دلیل آیه:

(... وَإِنَّ يَوْمًا عِنْدَ رَبِّكَ كَأَلْفِ سَنَةٍ مِّمَّا تَعُدُّونَ). (1)

«همانا يك روز نزد پروردگار تو مانند هزار سال از سال هایی است که شما می شمارید».

در این موقع نتیجه می گیرد که عمر شریعت اسلام فقط هزار سال است.

واضح است که تفسیر «یوم» به هزار سال ادعای بی دلیل است، زیرا اگر آیه (... وَإِنَّ يَوْمًا عِنْدَ رَبِّكَ كَأَلْفِ سَنَةٍ مِّمَّا تَعُدُّونَ) (2) دلیل بر این باشد که منظور از «یوم» هزار سال است، پس آیه (تَعْرُجُ الْمَلَائِكَةُ وَالرُّوحُ إِلَيْهِ فِي يَوْمٍ كَانَ مِقْدَارُهُ خَمْسِينَ أَلْفَ سَنَةٍ) (3) «فرشتگان در روزی که اندازه آن پنجاه هزار سال است، به سوی بالا می روند» هم دلیل این می شود که منظور از «یوم» پنجاه هزار سال است، به چه دلیل شما به آن آیه تمسک می کنید و این آیه را نادیده می گیرید؟!

نیز جای این سؤال است که بر فرض اینکه منظور از «یوم»

ص: 178

1- . حج / 47.

2- . حج / 47.

3- . معارج / 4.

هزار سال باشد مبدأ این هزار سال چه سالی خواهد بود؟ واضح است که مبدأ آن باید سال بعثت یا هجرت یا وفات رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم یا سالی باشد که این حدیث را به عقیده آنها رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم فرموده است؛ چنان که خود تقی الدین که این حدیث از او نقل شده است، همین طور معنا کرده است، نه سالی که غیبت امام زمان علیه السلام شروع شد ولی آنان برای اینکه پایان هزار سال را با خروج «باب» تطبیق دهند آغاز آن را غیبت آن حضرت (260 هجری) حساب کرده اند تا با سال 1260 هجری که «علی محمد باب» ادعای خود را آغاز کرده است تطبیق نماید تا شاید بتوانند با این مغالطه کاری به ادعای «باب» سر و صورتی بدهند.

گذشته از این جای این پرسش است که به نظر شما منظور از صلاح و فساد در جمله «إن صلحت أمتی فلها يوم و إن فسدت فلها نصف اليوم» چیست؟ آیا مسلمان ها در این هزار سال صالح و شایسته بودند؟ آیا فسق و فجور و فساد بین آنان حکم فرما نبود؟ با مختصر تأمل در تاریخ اسلام معلوم می شود که پس از رحلت رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم ظلم و ستم و حق کشی و فساد بین مسلمانان رایج بود.

کدام فسادى بالاتر از اینکه حق اهل بیت پیامبر را پایمال کردند.

کدام فسادى بالاتر از اینکه پس از رحلت پیامبر اسلام، به نام اسلام، اسلام کوبیده شد و مقام خلافت به دست کسانی چون خلفای بنی امیه و بنی عباس افتاد که جز ظلم و ستم و فسق و فجور

کاری نداشتند و...

بنابراین طبق این حدیثی که شما به آن اعتقاد دارید، عمر امت اسلام باید پانصد سال باشد نه هزار سال پس چگونه با سال ادعای «باب» تطبیق می شود؟

اما مطلبی که علامه مجلسی از کعب الاحبار نقل کرده است که می گوید:

امت اسلامی «یک روز» یا «نصف روز» عمر خواهد کرد و منظور از «یک روز» هزار سال می باشد، (1) اولاً کعب الاحبار این مطلب را به پیامبر نسبت نداده است و از گفته های خود اوست و واضح است که گفتار غیر پیامبر و امام برای ما حجیت ندارد.

ثانیاً بر فرض اینکه به پیامبر نسبت داده باشد باز ارزشی نخواهد داشت زیرا همان طور که علمای «رجال» نوشته اند، کعب الاحبار مردی دروغگو و جاعل حدیث بوده است که قسمتی از «اسرائیلیات» و مطالب خرافی هم به وسیله او در روایات اسلامی وارد شده است و اصولاً می توان گفت این مرد مسلمان نما در واقع هنوز یهودی بوده و مقصدی جز نشر روایات دروغ و خرافی نداشته است.

شبهه پنجم

اشاره

از آیاتی که ابوالفضل گلپایگانی دستاویز خود قرار داده این آیه

ص: 180

است:

(يُدَبِّرُ الْأَمْرَ مِنَ السَّمَاءِ إِلَى الْأَرْضِ ثُمَّ يَعْرُجُ إِلَيْهِ فِي يَوْمٍ كَانَ مِقْدَارُهُ أَلْفَ سَنَةٍ مِمَّا تَعُدُّونَ).

می نویسد: ترجمه آیه مبارکه این است که تدبیر می فرماید خداوند امر را از آسمان و زمین؛ پس عروج خواهد نمود به سوی او در مدت يك روز که مقدار آن هزار سال است از آنچه شما می شمارید.

یعنی حق - جلّ جلاله - امر مبارك دين مبين را اولاً از آسمان به زمین نازل خواهد فرمود و پس از اكمال و نزول در مدت يك هزار سال، انوار دیانت زایل خواهد شد و اندك اندك در مدت مزبور، ثانیاً به آسمان صعود خواهد نمود و این معلوم است که نزول انوار امر دين از آسمان به زمین معقول و متصور نیست الاّ به وحی های نازل بر حضرت سيد المرسلین صلی الله علیه و آله و سلم و الهامات وارده بر ائمه طاهرين و این انوار در مدت دويست و شصت سال از هجرت خاتم الأنبياء تا انقطاع ایام ائمه هدی کاملاً از آسمان به زمین نازل گردید و چون در سنه دويست و شصت هجری حضرت حسن بن علی العسکری علیه السلام وفات فرمود و ایام غیبت فرا رسید و امر دیانت به آرای علما و انظار فقها منوط گشت... تا آنکه از اسلام به جز اسمی باقی نماند و عزت و غلبه امم اسلامیه به ذلت و مغلوبیت مبدل شد و پس از انقضای هزار سال

ص: 181

تمام از غیبت در سنه هزار و دویست و شصت هجریه، شمس حق از افق فارس ظاهر گشت و بشارت قرآن کاملاً تحقق یافت. (1)

این بود خلاصه استدلال این شخص به آیه شریفه.

پاسخ این استدلال

صحت این گفتار بستگی به این دارد که چند مطلب که هیچ کدام ثابت نیست بلکه عکس آن ثابت است، از او بپذیریم:

1. مقصود از تدبیر امر همان فرستادن شریعت به پیامبر است.
2. منظور از «عروج امر به سوی خدا» از بین رفتن تدریجی احکام شریعت و سپری شدن مدت آن است.
3. امر در آیه شریفه به معنی شریعت و احکام الهی از واجب و حرام... است.
4. دور شدن مردم از اسلام و احکام آن از سال 260 آغاز شده است.
5. معارف و احکام اسلام به تدریج تا سال 260 به طور تمام فرستاده شده است و پیش از آن تاریخ، شریعت اسلام ناقص بوده

ص: 182

در صورتی که هیچ کدام از مطالب پنج گانه ثابت نیست.

درباره مطلب اول می گوئیم:

«تدبیر» در لغت و در قرآن مجید به معنای «اداره امور طبق مصالح و روی مآل اندیشی» است نه به معنی ارسال شریعت؛ در این صورت مقصود از «تدبیر امر» در جمله «یدبر الأمر» همان تدبیر امر خلقت است؛ یعنی خدای متعال امور جهان خلقت را با مراعات مصلحت و حکمت اداره می کند. اتفاقاً در آیات دیگر «تدبیر امر» در همین معنی به کار رفته است مانند:

1. (اللَّهُ الَّذِي رَفَعَ السَّمَاوَاتِ بِغَيْرِ عَمَدٍ تَرَوْنَهَا ثُمَّ أَسْتَوَىٰ عَلَى الْعَرْشِ وَسَخَّرَ الشَّمْسَ وَالْقَمَرَ كُلٌّ يَجْرِي لِأَجَلٍ مُّسَدَّدٍ يُدَبِّرُ الْأَمْرَ يُفَصِّلُ الْآيَاتِ لَعَلَّكُمْ بِلِقَاءِ رَبِّكُمْ تُوقِنُونَ). (1)

«خدایی که آسمان ها را بدون ستونی که ببینید، بر افراخت... و خورشید و ماه را مسخر کرد، هر يك از آنها تا مدتی معین سیر می کنند، امور را تدبیر می کند (امور جهان خلقت را اداره می کند) آیه ها و نشانه های خود را توضیح می دهد.

شاید به معاد و روز رستاخیز ایمان بیاورید و یقین پیدا کنید».

2. (قُلْ مَنْ يَرْزُقُكُمْ مِنَ السَّمَاءِ وَالْأَرْضِ أَمَّنْ

ص: 183

1- رعد/2.

يَمْلِكُ السَّمْعَ وَالْأَبْصَارَ وَمَنْ يُخْرِجُ الْحَيَّ مِنَ الْمَيِّتِ وَيُخْرِجُ الْمَيِّتَ مِنَ الْحَيِّ وَمَنْ يُدَبِّرُ الْأَمْرَ فَسَيَقُولُونَ اللَّهُ فَقُلْ أَفَلَا تَتَّقُونَ. (1)

«بگو چه کسی شما را از آسمان و زمین روزی می دهد یا چه کسی مالک گوش و چشم ها است و چه کسی زنده را از مرده و مرده را از زنده خارج می کند و چه کسی تدبیر امر می کند (امور جهان را اداره می کند)؟ خواهند گفت: خدا؛ پس بگو پس چرا از او نمی ترسید و تقوا پیشه نمی کنید».

با در نظر گرفتن این آیات به خوبی روشن می شود که معنای «یدبّر الأمر» تدبیر امور خلقت است نه فرو فرستادن شریعت.

بی پایگی مطلب دوم

عروج در لغت به معنای بالا رفتن است. قرآن مجید هم می فرماید:

(تَعْرُجُ الْمَلَائِكَةُ وَالرُّوحُ إِلَيْهِ...) (2) «فرشتگان و روح (جبرئیل) به سوی او بالا می روند».

لغت را نمی شود به میل خود معنا کرد. بالا رفتن به سوی خدا

ص: 184

1- . یونس / 31.

2- . معارج / 4.

چه تناسبی با از بین رفتن دارد؟ آیا خنده آور نیست که بگوییم دین اسلام در مدت چند سال، از طرف خدا نازل شد و کم کم در اثر دور شدن مردم از آن به طرف خدا بالا رفت و «بالا رفتن» را به از بین رفتن احکام اسلام و شیوع فسق و فجور و فساد معنا کنیم؟

بی اساس بودن مطلب سوم

هرگز «امر» در قرآن و لغت به معنی «شریعت» وارد نشده است. بر فرض اینکه بپذیریم که امر به معنی شریعت هم استعمال شود ولی قرائنی گواهی می دهد که مقصود از «امر» در این آیه امر خلقت و آفرینش جهان است. قرائن موجود در آیه عبارت است از:

1. لفظ تدبیر که به معنی اداره جهان بر طبق مصالح عمومی است.

2. آیه ماقبل درباره آفرینش آسمان ها و زمین در شش روز (شش دوره) سخن می گوید؛ سپس می فرماید: «یدبر الأمر»؛ در این صورت مقصود از «امر» همان تدبیر امر خلقت زمین و آسمان ها خواهد بود.

3. آیات دیگری که به همین لفظ در قرآن وارد شده است به معنی تدبیر امور جهان آفرینش است مانند: آیه های 2 و 31 سوره یونس و آیه 2 سوره رعد؛ در این صورت این آیات مفسر آیه مورد بحث خواهد بود.

هرگاه مسلمانان تا سال 260 هجری به تمام معنا به اسلام گرایش داشتند، پس علی علیه السلام را چرا از کار برکنار کردند؟ امام حسین علیه السلام را چرا شهید نمودند؟ ائمه اطهار دیگر چرا در زندان و تحت نظر بودند؟ ظلم و ستم بنی امیه و بنی عباس چرا صفحاتی از تاریخ را سیاه کرده است و....

بررسی مطلب پنجم

اینکه می گوید اسلام در سال 260 هجری تکمیل شد، مخالف نص صریح قرآن مجید است، زیرا قرآن می فرماید:

(الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ وَأَتَمَمْتُ عَلَيْكُمْ نِعْمَتِي وَرَضِيتُ لَكُمُ الْإِسْلَامَ دِينًا... (1).

«امروز دین شما را کامل کردم و نعمت خود را بر شما تمام نمودم و راضی شدم که اسلام دین شما باشد».

از این آیه به خوبی فهمیده می شود که اسلام در زمان خود رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم کامل شده است.

و اگر منظور این است که ائمه اطهار علیهم السلام تا سال 260 هجری احکام اسلام را بیان می کردند پس این تعبیر که بگوییم اسلام تا قبل از

ص: 186

سال 260 ناقص بوده است، غلط است بلکه اسلام در زمان خود رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم تام و تمام بوده است الا اینکه بیان و توضیح معارف و احکام آن به عهده جانشینان معصوم آن حضرت گذاشته شده است که یکی از آنها امام دوازدهم علیه السلام است و ایشان هم هنگامی که ظهور کنند، همین برنامه را خواهند داشت؛ یعنی تشکیل حکومتی الهی می دهند و اسلام را آن طور که بر پیامبر نازل شده است، برای مردم بیان می کنند.

شبهه ششم

اشاره

ممکن است کسی برای تحدید شریعت اسلام با آیه زیر استدلال کند:

(وَمَا كَانَ لِرَسُولٍ أَنْ يَأْتِيَ بِآيَةٍ إِلَّا بِإِذْنِ اللَّهِ لِكُلِّ أَجَلٍ كِتَابٌ). (1)

«هیچ پیامبری حق ندارد معجزه ای بیاورد مگر به اذن خدا. برای هر مدت و عصری مقرراتی وضع شده است (که مصلحت آن عصر آن را ایجاب می کرده است)».

ممکن است استدلال کننده چنین بگوید: هر گاه برای هر عصری مقرراتی است، پس برنامه های اسلام نیز برای عصر و مدت معین باید باشد نه برای ابد.

ص: 187

برای توضیح معنای آیه و اثبات اینکه این آیه هیچ ربطی با محدود بودن شرایع ندارد، لازم است از بین احتمالاتی که در آیه تصور می شود، دو احتمال که از همه روشن تر است ذکر کنیم:

1. برای هر زمانی حکم مخصوصی تشریح و معین شده است که در غیر آن زمان اجرا نمی گردد و در هر عصر و زمان مطابق مصلحت آن عصر و زمان، احکام و مقرراتی وضع می شود؛ مثلاً در عصر موسی علیه السلام مصلحت ایجاب می کرده است که کاری واجب گردد، در صورتی که در عصر حضرت عیسی علیه السلام چنین مصلحتی وجود نداشته است. این معنی از میان احتمالات دیگری که در آیه تصور شده است روشن تر است، به گواه اینکه در آیه بعد موضوع محو و اثبات احکام و سرنوشت ها را مطرح می کند و می فرماید:

(يَمْحُوا اللَّهُ مَا يَشَاءُ وَيُثَبِّتُ وَعِنْدَهُ أُمُّ الْكِتَابِ). (1)

«خداوند آنچه را بخواهد، محو می کند یا ثابت و پایدار نگاه می دارد و پیش او است امّ الکتاب».

در حقیقت آیه بعدی مفسر آیه قبلی است و می خواهد بگوید: از آنجا که هر زمانی برای خود تقاضایی دارد، از این جهت خداوند

ص: 188

حکمی را محو و نابود یا ثابت و پایدار نگاه می دارد.

درحقیقت آیه برای کوییدن عقیده یهود است که منکر نسخ بوده و برای همه چیز از تکوین و تشریح يك سرنوشت بیشتر قائل نبودند و دست خدا را در دگرگون کردن تشریح و تقدیر جهان آفرینش بسته می دانستند. قرآن برای ابطال این نظریه می فرماید: برای هر زمانی تقاضا و تقدیر و تشریح معینی است و اوست که آنچه را بخواهد محو می کند یا ثابت می دارد.

بنابراین مقصود از «کتاب»، کتاب اصطلاحی نیست. کتاب کنایه از فرض و حتم و الزام است.

2. برای هر زمانی يك کتاب (آسمانی) مقرر شده است؛ برای زمان موسی تورات و برای زمان عیسی انجیل و برای امت اسلامی (تا دامنه قیامت) قرآن.

آیه را با هر يك از این دو احتمال تفسیر کنیم، دلالت ندارد که برای هر دین و شریعت، عمر و اجل محدودی قرار داده شده است زیرا بنا بر معنی اول که برای هر زمانی حکم و تشریحی است می توانیم بگوییم: دوره اسلامی که آغاز آن بعثت پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم و پایان آن نخستین لحظه رستاخیز است، برای خود تقاضایی دارد که این درخواست در دوره نبوت حضرت موسی و حضرت مسیح نبوده است؛ از این نظر باید قسمتی از احکام و شرایع آنها در این دوره نسخ و محو گردد.

ص: 189

خلاصه، دوره موسی علیه السلام از آغاز بعثت او شروع می گردد و با ظهور حضرت مسیح پایان می پذیرد و اجل امت مسیح با بعثت وی شروع می شود و با ظهور پیامبر خاتم به آخر می رسد ولی اجل امت اسلامی از بعثت است تا دامنه قیامت و این مدت برای خود درخواست هایی دارد که در غیر این دوره وجود نداشته است و تمام احکام اسلام مطابق مصالح و تقاضاهای این دوره تشریح شده است.

همچنین بنا بر معنی دوم برای هر دوره کتاب آسمانی مخصوصی است؛ همچنان که برای دوره های موسی و عیسی کتاب مخصوص نازل شده است، همچنین برای دوره اسلامی که با بعثت پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم آغاز می گردد و با ظهور رستاخیز به پایان می رسد، کتاب مخصوصی مقرر شده است.

خلاصه هیچ کدام از این دو معنی دلالت بر آن ندارد که باید مدت احکام یا مدت کتاب همه پیامبران محدود و معین باشد به طوری که پس از هر کدام، پیامبری با شریعت و کتاب مخصوص مبعوث گردد.

گذشته از این آیه «خاتم النبیین» و آیات دیگر ابدیت و جاودانی بودن شریعت اسلام را تا دامنه قیامت تضمین کرده و جای هر نوع احتمال را به روی مغرضان بسته است.

اشاره

در این بخش يك رشته سؤالات علمی و اجتماعی و فلسفی که پیرامون خاتمیت پیامبر گرامی صلی الله علیه و آله و سلم و جاودانی بودن آیین اسلام مطرح است، مورد بحث و بررسی قرار می گیرد و مطالعه این فصل از کتاب را به پویندگان راه حق توصیه می نمایم و اعتراف می کنیم که سؤالات پنج گانه ای که در این بخش مطرح شده و مورد تجزیه و تحلیل قرار گرفته است، درخور بحث گسترده تر از این مقدار که در این کتاب انجام گرفته است، می باشد.

نخستین سؤال چرا نبوت تبلیغی پایان یافته است؟

اشاره

پیامبران آسمانی دو دسته هستند:

1. پیامبرانی که تاریخ و کتاب های آسمانی برای آنان کتاب و

ص: 191

شریعت ثابت کرده است و در هر دوره به تناسب فهم و ادراک مردم از طرف خداوند شریعتی آورده اند.

2. پیامبرانی که کار آنان این بود که مردم را به آیین پیامبر پیشین دعوت کنند و غباری را که بر اثر گذشت زمان به روی شریعت و کتاب وی نشسته است پاک کنند و شریعت پیامبر پیشین را ترویج نمایند و غالب پیامبران از گروه دوم بودند و عده بسیار کمی از پیامبران که قرآن آنها را اولوالعزم می خواند قانون و شریعت آورده اند.

به عبارت دیگر دو نوع نبوت بوده است: نبوت تشریحی و نبوت تبلیغی.

پیامبران تشریحی که شماره آنان بسیار اندک است صاحب قانون و شریعت بوده اند، ولی پیامبران تبلیغی کارشان تعلیم و تبلیغ و ارشاد مردم به تعلیمات پیامبر صاحب شریعت بوده است.

اسلام که ختم نبوت را اعلام کرده است نه تنها به نبوت تشریحی خاتمه داده است بلکه به نبوت تبلیغی نیز پایان داده است.

در این صورت این سؤال پیش می آید که: ما این مطلب را پذیرفتیم که اسلام به واسطه کمال و کلیت و تمامیت و جامعیتی که دارد به نبوت تشریحی پایان داده است. پایان یافتن نبوت تبلیغی را چگونه می توان توجیه کرد در صورتی که بشر، در تمام دوره ها به کسانی که او را هدایت و ارشاد کنند نیازمند است؟

پاسخ این سؤال از نظر شیعه بسیار روشن است زیرا به عقیده شیعه همان وظیفه تبلیغ و ارشاد که پیامبران غیر اولوالعزم انجام می دادند، پس از پیامبر گرامی به عهده جانشینان او گذاشته شده است و درحقیقت تبلیغ و ارشاد و تربیت به وسیله کسانی که با جهان غیب ارتباط دارند، قطع نشده است. آری، نبوت و رسالت ختم شده است اما ختم نبوت به این معنا نیست که از طرف خدا افرادی برای تبلیغ و ارشاد مردم گمارده نشده اند بلکه جانشینان پیامبر گرامی صلی الله علیه و آله و سلم که از طرف خدا به این مقام منصوب شده اند، همان وظیفه تبلیغ و ارشاد را بر عهده دارند.

شیعه با دلایل محکم و استوار ثابت کرده است که از طرف خداوند افرادی به عنوان امام و جانشین پیامبر تعیین شده اند که پس از درگذشت پیامبر زعامت مسلمانان را به دست بگیرند و آنان را به همان راهی که پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم دعوت می کرد، دعوت نمایند و این عقیده اساس دلیل هایی محکم، استوار است که به برخی از آنها اشاره می شود.

دلایل شیعه برای لزوم تعیین امام معصوم

1. پیامبر گرامی صلی الله علیه و آله و سلم به حکم آیه (الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ

وَأَتَمَّمْتُ عَلَيْكُمْ نِعْمَتِي وَرَضِيَتْ لَكُمْ الْإِسْلَامَ دِينًا... (1) شریعت اسلام را به طور کامل از مبدأ وحی دریافت کرده و در اختیار بشر گذارده است، اما در عین حال این طور نبوده است که تمام احکام و جزئیات قوانین اسلام را برای مردم بیان کرده باشد بلکه پیامبر تا آنجا که شرایط اجازه می داد و توانایی داشته کلیات و اصول اسلام را بیان کرده است؛ بنابراین لازم است برای بیان آن قسمت از احکام که پیامبر گرامی صلی الله علیه و آله و سلم به عللی موفق به بیان آن نگردیده یا وقت بیان آن نرسیده بوده است، عده ای از طرف خود آن حضرت تعیین شوند.

به طور مسلم، کلیه قوانین اسلام با تمام جزئیات و خصوصیات که دارد در دوران خود پیامبر اکرم (تشریح) شده و به او ابلاغ گردیده بود، اما چون بیان احکام پیوسته به صورت تدریج انجام می گیرد، از این نظر بیان و ابلاغ آنها به عهده آن گروه از معصومان که به فرمان خدا برای این مقام منصوب شده اند گذارده می شود.

گذشته از این پس از رحلت پیامبر گرامی مسائل موضوعاتی پیش می آید که در زمان رسول گرامی سابقه نداشته و هیچ گاه برای مردم مطرح نبوده است.

این جهات ایجاب می کند که پس از رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم گروهی

ص: 194

1- . مائده/ 3، امروز آیین شما را تکمیل نمودم و نعمت خود را به پایان رسانیدم و اسلام را برای شما آیین گزیدم.

باشند که احکام ناگفته و ابلاغ نشده اسلام را بازگو کنند و این گروه حتماً باید از طرف خدا تعیین گردند و افراد دیگر نمی توانند به این کار قیام نمایند و این نظریه شیعه درباره امامت کاملاً ثابت می کند که امامت يك مقام انتصابی است نه انتخابی و مردم از آن جهت که به بعثت رسول نیاز دارند، از همان جهت نیز به نصب امام از طرف خداوند نیازمند هستند.

امام باقر علیه السلام می فرماید: آن دین کامل و تمام را که خدای متعال به رسول گرامی اش نازل ساخته بود، از آن حضرت به ما منتقل شده و هیچ گاه زمین از شخصی که بتواند این دین را بیان کند خالی نخواهد ماند. (1)

2. قرآن مجید یکی از دو یادگار رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم (قرآن و امامان) می باشد و مردم وظیفه دارند که قرآن را برنامه اساسی زندگی خود قرار دهند. ناگفته پیدا است که در این کتاب آسمانی آیاتی وجود دارد که احتیاج به توضیح و تفسیر دارد و چون خدای متعال قرآن را برای استفاده مسلمانان و همه اهل جهان به رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم نازل ساخته است، باید برای تفسیر و توضیح آنها پس از رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم شخصی را قرار داده باشد تا مسلمانان در فهم قرآن و استفاده از آن گرفتار انحراف نشوند.

ص: 195

البته مقصود این نیست که تمام آیات قرآن نیاز به تفسیر امام و جانشین معصوم دارد زیرا این سخن با خود قرآن و احادیث اسلامی که مردم را به فهم و تدبیر در آیات قرآن دعوت نموده اند، کاملاً منافات دارد.

بلکه مقصود این است که برخی از آیات قرآن مخصوصاً آیاتی که پیرامون احکام و موضوعات حقوقی و جزائی وارد شده است شدیداً نیاز به بیان دارد و شواهد این مطلب به اندازه ای زیاد است که ما خود را از نقل آنها بی نیاز می دانیم.

این است که رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم می فرماید:

(إِنِّي تَارِكٌ فَيْكُمْ الثَّقَلَيْنِ كِتَابَ اللَّهِ وَعِترَتِي مَا إِنْ تَمَسَّكْتُمْ بِهِمَا لَنْ تَضَلُّوا أَبَدًا وَلَنْ يَفْتَرِقَا...)(1)

«من از میان شما می روم و دو یادگار گران بها بین شما می گذارم: قرآن و امامان. تا هنگامی که به این دو متمسک باشید و چنگ بزنید، گمراه نخواهید شد و این دو از هم جدا نمی شوند (و جدا نیستند)...».

3. هر کس با سیره و روش پیامبر گرامی صلی الله علیه و آله و سلم آشنایی داشته باشد، می داند که همان طوری که در بیان احکام و قوانین اسلام کوشا بوده به همان اندازه در تربیت و پرورش و ساختن يك اجتماع انسانی

ص: 196

1- . مسند احمد: 3/17 و 26 و بسیاری از کتاب های شیعه و سنی.

ناگفته پیدا است پیامبر اسلام در تربیت و پرورش جامعه اسلامی، يك موفقیت نسبی پیدا نمود. او اگرچه اساس يك اجتماع اسلامی را پیریزی کرد ولی بر اثر کوتاهی دوران رسالت و فقدان امکانات، به تکمیل بنای اجتماع اسلامی که افراد اجتماع دوران خود را آن چنان بسازد که پس از وی از ادامه تربیت و وجود مربی بی نیاز شوند، موفق نگردید.

از این جهت لازم است پیامبر، افرادی را به عنوان جانشین خود تعیین کند که عهده دار مقام تربیت و پرورش مردم گردند.

برای اینکه بدانیم پیامبر گرامی اسلام در جهت تربیت و پرورش مردم موفقیت نسبی پیدا کرد، کافی است که مختصری از وضع عمومی مسلمانان را در زمان خود پیامبر و پس از رحلت رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم در نظر بگیریم؛ مثلاً در جنگ احد هنگامی که از طرف دشمنان شایع شد که پیامبر کشته شده است، اکثریت یاران وی پا به فرار نهادند و عده ای از آنان دور هم گرد آمده، گفتند خوب است شخصی را بفرستیم تا برای ما از ابوسفیان امان بگیرد و برخی می گفتند اگر این شایعه صحیح باشد ما باید به آیین قبلی خود باز گردیم و بعضی دیگر می گفتند اصولاً اگر محمد پیامبر بود کشته نمی شد. (1)

ص: 197

نظیر این حادثه در جنگ حنین رخ داد. در نبرد احد اکثریت مسلمانان پا به فرار گذاردند و او را در وسط میدان تنها نهادند. فقط چند نفر که از یاران باایمان و تربیت یافته مکتب او بودند وجود او را از حملات دشمن حفظ کردند. در جنگ حنین هم که در سال هشتم هجری انجام گرفت این تاریخ تکرار گردید.

تفصیل هر دو رویداد اسلامی را می توانید در کتاب فروغ ابدیت(1) مطالعه بفرمایید.

این نوع تراژدی ها حاکی از این است که هنوز جامعه اسلامی از تربیت های پیگیر آسمانی بی نیاز نشده و درخت ایمان در قلوب بسیاری از آنان ریشه ندوانیده و بسان نهالی بود در برابر تند باد حوادث.

با در نظر گرفتن این موضوع هیچ عاقلی باور نمی کند که رسول گرامی اسلام صلی الله علیه و آله و سلم مردم را برای بعد از رحلت خود به خودشان واگذار کرده و برای تربیت و پرورش آنها فکری نکرده باشد.

4. موضوع دیگری که ایجاب می کند پس از رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم حجت الهی و امام معصوم بین مردم باشد این است که: از روز اول اسلام، مخالفان اسلام با طرح شبهات و اشکالات در صدد بودند مسلمانان را متزلزل کنند و گواه این موضوع سؤال و جواب هایی است که

ص: 198

1- . فروغ ابدیت: 1/467 و 2/745.

در زمان خلفا از طرف بیگانگان در جوامع اسلامی مطرح می شد. آیا برای حفظ عقیده مردم و دور نگاه داشتن آنان از انحراف و نیز برای اینکه بیگانگان نتوانند از این راه هیچ سوء استفاده ای کنند، آیا نباید افرادی که بر اثر ارتباط با جهان غیبت و علم و دانش وسیع و گسترده ای دارند از طرف خدا تعیین شوند تا این قبیل نیازها و اشکالات را به خوبی پاسخ گویند و از حریم اسلام دفاع نمایند؟

این چهار جهت که به طور فشرده بیان گردید و پایه اساسی اعتقاد شیعه را به مسأله امامت تشکیل می دهد و از این رو لازم است که پیامبر جانشینان معصوم داشته باشد تا به این وظایف خطیر قیام کنند، وظایفی که قسمتی از آنها را پیامبران تبلیغی، انجام می داده اند.

علاوه بر این چهار موضوع، موضوع دیگری نیز نصب و تعیین امام را لازم می ساخت و آن اینکه رسول گرامی اسلام صلی الله علیه و آله و سلم با زحمات فراوان و ناراحتی های بی شمار و فداکاری های زیاد توانست در طول 23 سال، حکومتی به نام حکومت اسلام تشکیل دهد. البته این حکومت در زمان خود آن حضرت توسعه پیدا کرد و در جهان آن روز خواه ناخواه موقعیتی پیدا نمود. وجود چنین حکومت برای زمامداران جهان آن روز، بسیار سنگین بود و امپراتوری ها و کشورهای غیراسلامی مترصد بودند که موقعیتی پیش بیاید تا این حکومت جوان را از بین ببرند؛ از این جهت دو امپراتور بزرگ جهان آن روز آیین اسلام را

نپذیرفتند، امپراتور ایران نامه رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم را پاره کرد و به فرماندار یمن دستور داد که پیامبر گرامی صلی الله علیه و آله و سلم را به ایران جلب کند،⁽¹⁾ همچنین کشور روم آماده نبرد با مسلمانان گردید تا بالأخره سال هشتم با مسلمانان وارد جنگ شد.⁽²⁾

با این شرایطی که خود پیامبر گرامی صلی الله علیه و آله و سلم بیشتر از همه مردم از آن اطلاع داشت، آیا عقل باور می کند که آن حضرت مردم را بعد از خود بدون پیشوا و زعیم و کسی که امور آنها را به دست بگیرد، بگذارد و برای این موضوع کسی را تعیین نکند؟! تا اینجا ثابت شد که پس از پیامبر افرادی بودند که برنامه و کار او را دنبال کنند.

اکنون پاسخ اشکال

بنابراین به عقیده شیعه پس از پیامبر گرامی صلی الله علیه و آله و سلم امامان معصوم همان وظیفه تبلیغی پیامبران را به خوبی ایفا می کنند و از این رو این سؤال و اشکال (که چرا مسلمانان از نبوت تبلیغی محروم بمانند) اصلاً پیش نمی آید.

امام هشتم صلی الله علیه و آله و سلم می فرماید:

ص: 200

1- تاریخ طبری: 3/1572.

2- جنگ موته.

«انّ الإمامة منزلة الأنبياء... انّ الإمامة خلافة الله و خلافة الرسول انّ الإمامة زمام الدين و نظام المسلمين و صلاح الدنيا و عزّ المؤمنين الإمام يحل حلال الله و يحرم حرام الله، و يقيم حدود الله، و يذب عن دين الله و يدعو إلى سبيل ربّه بالحكمة و الموعظة الحسنة و الحجّة البالغة» (1).

«امامت همان مقام و منزلت پیامبران است که به امامان داده شده است...»

امامت خلافت الهی و جانشینی از رسول خدا است. امامت موجب نظم و نظام امور مسلمانان است. امامت موجب عزت مسلمانان و صلاح دنیای آنها است. امام حلال خدا را حلال و حرام او را حرام می کند (در بیان احکام هیچ گونه انحرافی پیش نمی آید)، حدود الهی را بر پا می دارد و از دین خدا دفاع می کند و مردم را به سوی خدا دعوت می نماید».

پاسخ دیگر از سؤال مزبور

تا زمانی بشر نیازمند نبوت تبلیغی است که درجه عقل و علم و تمدن او به پایه ای نرسیده باشد که خود بتواند عهده دار دعوت و

ص: 201

1- . اصول کافی: 1/200.

تعلیم و تبلیغ و تفسیر و اجتهاد در امر دین بشود. به عبارت دیگر رشد و بلوغ انسانیت، خودبه خود به وحی تبلیغی خاتمه می دهد و دانشمندان در اجرای این وظیفه، جانشین انبیا می گردند.

می بینیم قرآن مجید در اولین آیه ای که نازل می شود، سخن از خواندن و نوشتن و قلم و علم به میان می آورد و می فرماید: (اقْرَأْ بِاسْمِ رَبِّكَ... الَّذِي عَلَّمَ بِالْقَلَمِ... عَلَّمَ الْإِنْسَانَ مَا لَمْ يَعْلَمْ). (1)

این آیه اعلام می کند که عهد قرآن عهد خواندن و نوشتن و یاد دادن و علم و عقل است. قرآن در سراسر آیات خود بشر را به تعقل و استدلال و مشاهده عینی و تجربی طبیعت و مطالعه تاریخ و به تفقه و فهم عمیق دعوت می کند.

بشر در دوره های پیش، مانند كودك مکتبی بوده است که کتابی که برای خواندن به دستش می دهند، پس از چند روز آن را پاره پاره می کند و بشر در دوره اسلام می مانند يك عالم بزرگ است که با همه مراجعات مکرری که به کتاب های خود می کند آنها را در نهایت دقت حفظ می کند.

زندگی بشر را معمولاً به عهد تاریخ و ماقبل تاریخ تقسیم می کنند. عهد تاریخی از زمانی است که بشر توانسته است یادگیری هایی به صورت کتبی یا کتاب از خود باقی بگذارد و همان ها

ص: 202

امروز ملاك داوری درباره زندگی آن روز است اما از عهد ماقبل تاریخ هیچ گونه اثری باقی نمانده است.

ولی می دانیم که آثار عهد تاریخی نیز غالباً پراکنده است. دوره ای که از آن به بعد بشر تاریخ و آثار خود را به طور منظم و نسل به نسل حفظ کرده و تحویل نسل بعد داده، مقارن با ظهور اسلام است. خود اسلام نیز عامل مؤثری برای این رشد عقلی محسوب می شود. در دوره اسلامی مسلمانان، هم آثار خود را حفظ و نگهداری کردند و هم کم و بیش آثار ملل پیشین را نگهداری و به نسل های بعد منتقل کردند.

بنابراین می توان گفت طلوع و ظهور علم و رسیدن بشر به حدی که خود حافظ و دعوت کننده و مبلغ دین آسمانی خود باشد، باعث می شود که وظیفه تبلیغ به عهده دانشمندان موکول گردد.

قرآن مجید هم در چند آیه به این حقیقت اشاره می فرماید:

(... فَلَوْلَا نَفَرَ مِنْ كُلِّ فِرْقَةٍ مِنْهُمْ طَائِفَةٌ لِيَتَفَقَّهُوا فِي الدِّينِ وَلِيُنذِرُوا قَوْمَهُمْ إِذَا رَجَعُوا إِلَيْهِمْ لَعَلَّهُمْ يَحْذَرُونَ). (1)

«باید از هر جمعیتی چند نفر به دنبال تحصیل علوم دینی بروند و پس از اینکه با معارف و حقایق اسلام آشنا شدند،

ص: 203

برگردند و جمعیت خود را انذار کنند (از عذاب الهی بیم دهند) تا شاید مردم هدایت شوند».

(وَلْتَكُنْ مِنْكُمْ أُمَّةٌ يَدْعُونَ إِلَى الْخَيْرِ وَيَأْمُرُونَ بِالْمَعْرُوفِ وَيَنْهَوْنَ عَنِ الْمُنْكَرِ... (1).

«باید گروهی از شما باشند که مردم را به کارهای خیر و خوبی ها دعوت کنند و امر به معروف کنند و نهی از منکر نمایند».

رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم می فرماید:

«إِذَا ظَهَرَتِ الْبِدْعُ فِي أُمَّتِي فَلِيُظْهِرِ الْعَالَمَ عِلْمَهُ فَمَنْ لَمْ يَفْعَلْ فَعَلِيهِ لَعْنَةُ اللَّهِ» (2).

«هر زمان که بدعت یا بدعت هایی در امت اسلامی پدید آید بر عهده دانشمندان است که دانش خود را آشکار کنند و مردم را از انحراف باز دارند و هر دانشمندی که این وظیفه را انجام ندهد، لعنت خدا بر او باد».

امام باقر علیه السلام می فرماید:

«إِنَّ الْأَمْرَ بِالْمَعْرُوفِ وَالنَّهْيَ عَنِ الْمُنْكَرِ سَبِيلُ الْأَنْبِيَاءِ» (3).

ص: 204

1- آل عمران/ 104.

2- وسائل الشیعه: 12/510.

3- همان: 11/395.

«امر به معروف و نهی از منکر (و ارشاد و تبلیغ مردم) راه پیامبران است».

از این بیان به خوبی استفاده می شود که در اسلام وظیفه تبلیغ که همان وظیفه تبلیغی پیامبران است به عهده دانشمندان بلکه به عهده خود مردم گذارده شده است. (1)

سؤال دوم نبوت، فیض معنوی است، چرا باید به روی انسان ها بسته شود؟!

اشاره

چطور می شود که تا پیش از امت اسلامی، همه امت ها از طریق وحی و الهام با جهان غیب ارتباط داشته باشند اما این امت از این موهبت محروم شده و درهای آسمان به روی او بسته گردد؟

آیا امت های پیش از اسلام بر امت اسلامی برتری داشته اند یا امت اسلامی از نظر استعدادهای معنوی و روحی از آنها پایین تر هستند؟

پاسخ سؤال دوم

اولاً باید بدانیم که ارتباط و اتصال معنوی با جهان غیب و

ص: 205

1- . اقتباس از مقاله دانشمند محترم جناب آقای مطهری در کتاب خاتم پیامبران.

ماورای طبیعت از مختصات پیامبران نیست تا با ختم نبوت هر گونه رابطه معنوی و روحانی قطع گردد، زیرا این ارتباط و اتصال برای پیشوایان اسلام علیهم السلام و نیز برای کسانی که در درجات اعلای ایمان باشند، امکان پذیر است. آری، با ختم نبوت، وحی تشریحی به پایان می رسد، اما معنای بسته شدن باب وحی این نیست که ارتباط با جهان غیب به طور کلی قطع شود. (1)

برای اینکه پاسخ این سؤال روشن تر گردد لازم است قدری بیشتر توضیح داده شود.

سؤال می کنیم اینکه می گوئید با ختم شدن نبوت، ارتباط با خدا قطع می شود منظور شما چیست؟ اگر منظورتان این است که با ختم نبوت راه شناخت خدا و اسما و صفات جمال و جلال او به وسیله تدبر و تفکر در آیات عظمت و قدرت او بسته می شود، این گفتار که صحیح نیست زیرا امت اسلامی هم مانند سایر امت ها از این موهبت برخوردار است و می تواند با تدبر در آیات آفاقی و انفسی، یعنی تدبر در جهان خلقت و انسان، خدا را بهتر بشناسد و به اسمای کمال او پی ببرد.

ص: 206

1- . اگر امیر مؤمنان در نهج البلاغه موقع درگذشت پیامبر اسلام می فرماید «انقطع بموتك ما لم ينقطع بموت غيرك من النبوة والانباء» (نهج البلاغه: 2/255)، مقصود از آن همان وحی مخصوص است که از خواص نبوت می باشد نه مطلق ارتباط با جهان غیب.

قرآن مجید به همه بشر تا دامنۀ قیامت می گوید:

(سُنُرِيهِمْ آيَاتِنَا فِي الْأَفَاقِ وَفِي أَنْفُسِهِمْ حَتَّىٰ يَتَيَسَّنَ لَهُمْ أَنَّهُ الْحَقُّ أَوَلَمْ يَكْفِ بِرَبِّكَ أَنَّهُ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ شَهِيدٌ). (1)

«ما به انسان ها نشانه های وجود خود را در جهان و در وجود خود آنان نشان می دهیم تا برای آنان آشکار گردد که خدا حق است. آیا برای پروردگار تو کافی نیست که از همه چیز آگاه و در همه جا حاضر و ناظر است.»

(وَ فِي الْأَرْضِ آيَاتٌ لِلْمُوقِنِينَ * وَ فِي أَنْفُسِكُمْ أَفَلَا تُبْصِرُونَ). (2)

«در زمین و در وجود خودتان نشانه هایی از وجود خدا برای اهل یقین هست. آیا نمی بینید؟!»

پس راه شناخت خدا از طریق استدلال و بررسی نشانه های عظمت و قدرت او برای همیشه به روی بشر باز است.

اگر مقصود سؤال کننده این است که راه معرفت خدا و شناسایی اسما و صفات او و رسیدن به مقامات عالی انسانی از طریق تصفیه روح و پاکی روان، که نتیجه آن اتصال و ارتباط با جهان غیب و

ص: 207

1- . فصلت / 53.

2- . ذاریات / 20-21.

رؤیت جهان غیب با چشم دل و شنیدن نغمه ها و اصوات ملکوتیان است، با ختم نبوت بسته شده است، این گفتار نیز صحیح نیست زیرا این نوع ارتباط هم برای کسانی که ایمان آنان کامل باشد و در راه خدا و معنویات قدم هایی راسخ برداشته باشند قطع نشده و هر کس به قدر کشش روحی خود از این راه می تواند بهره مند شود. قرآن مجید در این زمینه می فرماید:

(... إِنَّ تَتَّقُوا اللَّهَ يَجْعَلْ لَكُمْ فُرْقَانًا... (1).

(اگر اهل تقوا باشید، خدای بزرگ در وجود شما نوری قرار می دهد که با آن بتوانید راه را از چاه تمیز دهید).

نیز می فرماید:

(وَ الَّذِينَ جَاهَدُوا فِينَا لَنَهْدِيَنَّهُمْ سُبُلَنَا... (2).

(کسانی که در راه ما مجاهدت و کوشش کنند، ما آنان را به راه های خود راهنمایی می کنیم).

یعنی اگر از طرف آنان کوشش باشد، از طرف ما هم جذب و کشش خواهد بود.

از رسول گرامی صلی الله علیه و آله و سلم روایت شده است که:

«من أخلص لله أربعين صباحاً فجر الله ينابيع

ص: 208

1- . انفال/ 29.

2- . عنكبوت/ 69.

«هر کس چهل روز با اخلاص خدا را عبادت کند، خداوند چشمه های حکمت را از دل او بر زبانش جاری خواهد ساخت».

امام صادق علیه السلام می فرماید: «هر کس چهل روز از طریق اخلاص متوجه خدا گردد، دنیا از نظر او کوچک و بی ارزش جلوه می کند، از عیوب و بیماری های روحی و از درد و درمان آنها آگاه می گردد و خداوند قلب او را سرشار از حکمت می کند و بر زبان او جاری می سازد» (2).

در حدیث معراج آمده است: «هنگامی که بنده من به من محبت پیدا کرد (محبتی که محبت دیگران را از دل او ببرد) من هم او را دوست خواهم داشت و چشم دل او را باز خواهم کرد و گاه و بیگاه دل او را متوجه خود خواهم ساخت تا گفتگو با سایرین و مجالست با آنان را قطع کند و همیشه با من باشد» (3).

ص: 209

-
- 1- . عدة الداعي، ص 170.
 - 2- . «ما أخلص عبد الإيمان بالله أربعين يوماً - أو قال - ما أجمل عبد ذكر الله أربعين يوماً إلا زهده الله في الدنيا وبصره دائها و دوائها و أثبت الحكمة في قلبه و انطق بها لسانه...» (سفينة البحار: 1/504).
 - 3- . «إذا أحببني أحببته و افتح عين قلبه إلى جلالی فلا أخفی علیه خاصة خلقی فاناجیه فی ظلم الليل و نور النهار حتی ينقطع حدیثه من المخلوقین و مجالسته معهم...» (ارشاد القلوب، ص 186).

کوتاه سخن اینکه از آیات و روایات و منابع اسلامی به خوبی استفاده می شود که با ختم نبوت، ارتباط معنوی و اتصال روحانی بشر با جهان غیب قطع نخواهد شد و در هر زمان، بشر بر اثر اطاعت خدا و پیمودن راه بندگی و پیروی از تعالیم شرایع حقه و مجاهدت و کوشش در کسب اخلاص می تواند با جهان غیب اتصال و ارتباط پیدا کند و هرگز باب این فیض معنوی با ختم نبوت بسته نشده است.

اصولاً باید گفت به عقیده شیعه که پس از پیامبر گرامی صلی الله علیه و آله و سلم، علی علیه السلام و فرزندان معصوم او را امام و جانشین پیامبر می دانند، این سؤال اصلاً پیش نخواهد آمد، زیرا همان ارتباطی که در زمان رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم بین خالق و مخلوق وجود داشت، پس از رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم هم وجود داشته و دارد و همان طور که رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم و ائمه اطهار فرموده اند، هیچ زمان زمین خالی از حجت الهی و انسان کامل نخواهد بود. (1)

اگر رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم با فرشته وحی سروکار داشت، علی علیه السلام و پیشوایان معصوم هم با فرشتگان تماس داشتند.

احادیث اسلامی می گوید: «کان علی علیه السلام محدثاً». (2)

ص: 210

1- . اصول کافی: 1/178-180.

2- . همان: 1/270.

«انّ اوصیاء محمد علیه وعلیه السلام محدثون» (1).

«علی علیه السلام از کسانی بود که فرشتگان با او سخن می گفتند، و همه اوصیای پیامبر گرامی نیز بسان علی، محدّث بودند؛ یعنی فرشتگان نیز با آنها سخن می گفتند».

از این روایات به خوبی استفاده می شود که ائمه اطهار با فرشتگان و جهان غیب ارتباط و اتصال داشته اند.

مرحوم صدرالمتألهین می گوید: اگر با ختم شدن نبوت، وحی قطع شده است ولی باب الهام و اشراق و راهنمایی های غیبی الهی قطع نشده و نخواهد شد. (2)

در اینجا علمای اخلاق و سیر و سلوک بیانی دارند که نقل آن بی فایده نیست.

یقین واقعی برای انسان در پرتو پاکی نفس از اخلاق زشت و به کمک ریاضات شرعی و مجاهدات نفسانی رخ می دهد. تا آئینه دل از زنگ و غبار گناه صیقل داده نشود، صور حقایق اشیا در آن منعکس نمی گردد و تا علایق دنیوی از میان نرود، صور موجودات در آن منعکس نمی شود، زیرا زنگ گناه و نافرمانی، آئینه نفس را تار می سازد و در نتیجه صور حقایق جهان دیگر، در آن منعکس

ص: 211

1- . همان.

2- . مفاتیح الغیب، ص 12.

نمی شود، وگرنه هر انسانی به حسب فطرت، قابل معرفت حقایق ملك و ملكوت است و از این جهت است که خداوند انسان را از مخلوقات دیگر خود برگزید و او را محل تحمل اماتی که سماوات و ارضین و جبال از تحمل آن امتناع نمودند، قرار داد.

روی این شایستگی پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم فرمود:

«لولا انا الشیاطین یحومون علی قلوب بنی آدم لینظرون إلی ملکوت السّماوات والأرضین» (1).

«هر گاه لشکر شیطان اطراف قلوب بنی آدم را احاطه نمی کردند، آنان حقایق ملکوت آسمان ها و زمین را مشاهده می نمودند».

بنابراین هر کس در هر زمان، اگر روح خود را که بسان آینه است، از کدورات و زنگ های علاقه به دنیا و مادیات صیقل دهد و از گناه و نافرمانی خدا اجتناب کند، به قدر کوشش و مجاهدت و استعداد خود، نقش عالم معنا را در آینه دل خواهد دید و اشراقات و الهامات غیبی همیشه برای او ادامه خواهد داشت.

نیز در اثر پاک نگاه داشتن این آینه از زنگ تعصب و گناه ها و آلودگی ها به جایی خواهد رسید که با جهان غیب متصل شده چشم او چشم الهی و گوش او گوش خدایی و تمام اعضا و جوارح او

ص: 212

همواره در انجام فرمان الهی خواهد بود و احادیث دربارهٔ موقعیت، این چنین می‌فرمایند:

«صار سمع الله الذي يسمع به و بصره الذي يبصر به، ولسانه الذي ينطق به، و يده التي يبسط بها، إن دعاه اجابه و إن سأله أعطاه»⁽¹⁾.

«افراد پرهیزگار در پرتو اجتناب از گناه و ادای فرایض و مستحبات، به مقامی می‌رسند که گوش و چشم و دست آنان از نفوذ خاصی برخوردار می‌گردند، اگر خدا را بخوانند، پاسخ می‌شنوند و هرچه بخواهند، داده می‌شوند».

همیشه به یاد خدا و همواره مشمول عنایات خاص الهی بوده و با اینکه در میان مردم زندگی می‌کنند حقایق جهان پیش ایشان مکشوف و حتی در این جهان عوالم بعد از این جهان را مشاهده می‌نمایند.

گواه روشن

پیامبر گرامی صلی الله علیه و آله و سلم نماز صبح را در مسجد با مردم خواند. چشمش به جوانی افتاد که حالش غیرعادی به نظر می‌رسید. از او پرسید: در چه حالی؟

ص: 213

گفت: این پیامبر گرامی، در حال یقینم.

فرمود: هر یقینی آثاری دارد که حقیقت آن را نشان می دهد. علامت و اثر یقین تو چیست؟

گفت: یقین من همان است که خواب را از چشم من ربوده، و مرا به روزه گرفتن روزها وا می دارد. یقین من علاقه مرا به جهان کاهش داده است و گویا الآن می بینم که مردم برای حساب و جزای اعمال خود در پیشگاه خدا ایستاده اند و من هم در میان آنها هستم و مثل اینکه اهل بهشت را در نعمت های الهی و اهل دوزخ را در عذاب دردناک او می بینم و صدای لهیب آتش جهنم در گوش من طنین انداز است.

رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم رو به مردم کرد و فرمود: این بنده ای است که خداوند قلب او را به نور ایمان روشن کرده است.

سپس رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم به آن جوان فرمود: این حالت نیکو را برای خود نگه دار. (1)

(یعنی اگر دل را به زنگ گناه آلوده کنی، این نورانیت از تو سلب خواهد شد).

درباره این موضوع که «راه الهامات و اشراقات غیبی به روی بندگان پاک و فرمانبردار خدا باز است»، به آیات و احادیث زیادی

ص: 214

می توان استدلال نمود که برای اختصار از نقل آنها خودداری می گردد.

سؤال سوم هیچ چیز جاودانی نیست، چگونه شریعت اسلام جاودانی است؟

اشاره

اسلام ضمن اعلام ختم نبوت، جاودانی بودن خویش را هم اعلام کرده است؛ چنان که فرموده است:

«حلال محمد حلال الی یوم القيامة و حرامه حرام الی یوم القيامة».(1)

می پرسند مگر ممکن است چیزی جاوید بماند؟ همه چیز در جهان متغیر است و اساسی ترین اصل این جهان، اصل تغییر و تحول است. تنها يك چیز جاودانی است و آن يك چیز این قانون است: «هیچ چیز جاودانی نیست».

گاهی به این گفتار و پرسش رنگ فلسفی می دهند و قانون تغییر و تحول را که قانون عمومی طبیعت است دلیل می آورند.

ص: 215

در این پرسش و گفتار، موجودات مادی و ترکیبات آن با «قوانین و نظامات» خلط شده است، در صورتی که آنچه همواره در تغییر و نظامات، خواه نظامات طبیعی یا نظامات اجتماعی منطبق بر نوامیس طبیعی مشمول این قاعده نمی باشند.

ستارگان و منظومه های شمسی پدید می آیند و پس از چندی فرسوده و فانی می گردند، اما قانون جاذبه همچنان پابرجا است، گیاهان و جانوران زاده می شوند و زیست می کنند و می میرند ولی قوانین زیست شناسی همچنان زنده است.

همچنین است حال انسان ها و قانون زندگی آنها. انسان ها که از آن جمله شخص پیامبر گرامی صلی الله علیه و آله و سلم است می میرند، ولی قانون آسمانی آنها زنده است.

در طبیعت پدیده ها می میرند نه قانون ها. اسلام قانون است نه پدیده.

اسلام اگر با قوانین طبیعت ناهماهنگ بود، محکوم به مرگ بود، اما چون با فطرت و سرشت انسان و اجتماع هماهنگ است، مرگ ندارد و تغییر و تبدل در او راه نخواهد داشت.

گاهی این سؤال و اشکال به این صورت بیان می شود:

مقررات اجتماعی يك سلسله مقررات قراردادی است که بر اساس نیازمندی های اجتماعی وضع می شود. نیازمندی هایی که مبنا و اساس

این مقررات و قوانین است، به موازات توسعه و تکامل عوامل تمدن در تغییرند. نیازمندی های هر عصر با نیازمندی های عصر دیگر، متفاوت است.

به عبارت دیگر توسعه و پیشرفت عوامل تمدن، لزوماً و جبراً مقتضیات جدیدی می آورد. نه ممکن است جلو «جبر تاریخ» را گرفت و زمان را به يك حال نگه داشت، نه ممکن است با مقتضیات زمان هماهنگی نکرد و خلاصه جبر تاریخ خود بزرگ ترین دلیل بر متغیر بودن قوانین و مقررات است زیرا چون اوضاع و شرایط جبراً تغییر می کند باید قوانین و مقررات هم تغییر کند.

پاسخ

کلمه جبر تاریخ در عصر ما همان نقش را بازی می کند که کلمه قضا و قدر در گذشته بازی می کرده است؛ یعنی همان طوری که عده ای هر پیشامد خوب یا بدی را به گردن قضا و قدر می انداختند، در زمان ما هم هر رویداد تازه را چه خوب باشد چه بد به جبر تاریخ مستند می کنند.

در صورتی که هم قضا و قدر و هم جبر تاریخ مفهوم فلسفی صحیح دارد.

درباره جبر تاریخ باید بگوییم در اینکه عوامل تاریخ مانند همه عوامل دیگر تأثیرات قطعی و ضروری دارند، سخنی نیست ولی

سخن در شکل تأثیر این عوامل است. آیا تأثیر جبری عوامل تاریخ، به این شکل است که همه چیز موقت و محدود و محکوم به زوال است یا به شکل دیگری است؟

بدیهی است که بستگی دارد به نوع عامل. اگر عوامل گرداننده تاریخ، ثابت و پایدار باشند نتیجه تأثیر جبری آنها به این شکل خواهد بود که ثابت و پابرجا باشد و اگر برعکس ناپایدار باشند، نتایج و آثار آنها نیز ناپایدار خواهد بود.

یکی از عوامل تاریخی، عامل خانوادگی و جنسی است. این عامل يك عامل ثابت و پایدار است؛ یعنی بشر همیشه به سوی تشکیل خانواده و انتخاب همسر و تولید فرزند گرایش داشته است. در طول تاریخ بشر نهضت‌هایی علیه زندگی خانوادگی صورت گرفته است، اما همه با شکست مواجه شده است چرا؟ چون بر خلاف جبر تاریخ بوده است. جبر تاریخ ایجاب می‌کرده که باقی بماند.

یکی دیگر از عوامل تاریخی عامل مذهب است. در نهاد بشر، گرایش به پرستش و توجه به جهان ماورای طبیعت همواره وجود داشته است. این عامل در تمام دوره‌ها نقش خود را ایفا کرده و نگذاشته است توجه مردم به مذهب فراموش شود.

پس اینکه جبر تاریخ را مساوی با موقت بودن و محدودیت گرفته و آن را دلیلی برای ناپایداری هر قانون و قاعده‌ای بگیریم اشتباه

محض است. جبر تاریخ آنجا ناپایداری را نتیجه می دهد که عامل آن ناپایدار باشد.

پس باید سراغ انسان و نیازمندی های او و عوامل گرداننده تاریخ و شعاع تأثیر هر عاملی در محیط اجتماع رفت تا روشن گردد در چه حدودی است و کدام يك ثابت و پایدار و کدام يك ناآبیت و ناپایدار است. (1)

سؤال چهارم چگونه اجتماع ناپایدار را می توان با قوانین ثابت اداره نمود؟

اشاره

تغییر و تحول جامعه ها امری است قطعی و اجتناب ناپذیر؛ در این صورت چگونه می توان يك اجتماع متغیر و ناپایدار را با قوانین ثابت و یکنواخت اداره نمود؟

پاسخ سؤال چهارم

این سؤال برای هر فردی که آشنایی مختصری با علوم اجتماعی دارد و وضع ناپایداری رسوم و عادات و صنعت و تکنیک جامعه ها را از نزدیک مشاهده می نماید، مطرح می باشد و این اشکال در حقیقت همان ایرادی است که بعضی از مسیحیان نیز دارند؛ مثلاً پروفیسور

ص: 219

1- . اقتباس از مقاله دانشمند محترم جناب آقای مطهری.

«جان الدر» در مقدمه کتاب باستان شناسی کتاب مقدس در مقام پوزش طلبی که چرا حضرت مسیح برای بشر قوانین اجتماعی نیاورد، به این سؤال توجه نموده و می نویسد: جامعه های متغیر و متحول را نمی توان با يك رشته قوانین ابدی اداره نمود.

گویا منظور «جان الدر» از این سخن ضمن دفاع از این کمبود مسیحیت کنونی، تعریض و اعتراض به اسلام بوده که قوانین و مقررات اجتماعی وسیعی دارد.

ولی اینکه آیین مسیحی کنونی فاقد يك «دکترین جامع برای زندگی» است خود اشکال مهمی است بر مسیحیانی که خواسته اند به صورت های مختلفی از آن دفاع کنند ولی نتوانسته اند.

در هر صورت آنچه در پاسخ این سؤال باید گفته شود این است که در اسلام دو نوع قانون داریم:

1. قوانین ثابت و به اصطلاح ابدی و همیشگی که دگرگونی به آنها راه ندارد.

2. اصول و مقررات متغیر و متحول که با تغییر شرایط و مقتضیات، تغییر و تبدیل پیدا می کند.

آنچه مهم است، بیان ملاک قوانین ثابت و مقررات متغیر و تشخیص این دو نوع از یکدیگر است.

توضیح مطلب: آن قسمت از مسائل اخلاقی و شؤون

ص: 220

اجتماعی و قوانین مدنی و جزایی که از اصول فطری و غرایز ثابت انسانی مایه می‌گیرد و طبعاً در همه جوامع و اجتماعات یکسان است، قوانین مربوط به آن در اسلام ثابت و لایتغیر می‌باشند.

اما آن سلسله از مقرراتی که مربوط به شرایط خاص زمانی و مکانی و غیره است و جوامع نسبت به آن با هم فرق دارند برای آنها در قوانین اسلام يك سلسله اصول کلی تعیین شده که با توجه به آنها باید جزئیات آن را طبق نیازمندی های اعصار و قرون و جوامع مختلف به وسیله فقهای اسلامی تعیین نمود.

برای توضیح موارد این دو صورت توجه شما را به مطالب و مثال های زیر جلب می‌نمایم:

1. هر انسانی قطع نظر از شرایط مختلف زمانی و مکانی، دارای يك سلسله غرایز و روحیات و خواسته های درونی است و این غرایز و امور فطری جزء حقیقت وجود اوست و با گذشت زمان تغییر نمی پذیرد.

مثلاً انسان يك موجود اجتماعی است که برای زندگی دسته جمعی آفریده شده است و همچنین او در زندگی خود به تشکیل خانواده نیاز دارد و بدون این اجتماع كوچك زندگی طبیعی وی امکان پذیر نیست؛ بنابراین، این دو اصل یعنی زندگی انسان به صورت این دو اجتماع كوچك و بزرگ، جزء حقیقت وجود اوست و

ص: 221

هرگز از او جدا نمی شود؛ در این صورت قوانین مربوط به برقراری نظم و عدالت اجتماعی و روابط حقوق افراد و وظایف زن و شوهر در برابر یکدیگر باید ثابت باشد، زیرا جامعه انسانی با تمام تحولات و تغییراتی که دارد، هرگز اصل «اجتماعی بودن» او را تغییر نمی دهد؛ بنابراین قوانینی که برای حفظ اجتماعی بودن وی تنظیم می گردد، هرگز تغییر نخواهد یافت.

2. علاقه پدر و مادر به کودکان يك علاقه فطری و طبیعی است. حقوقی که بر این اساس مانند ارث و تربیت وضع می گردد باید ثابت و ابدی باشد.

در این موارد نمونه های فراوان دیگری وجود دارد که مدلل می سازد که اساس این سلسله از قوانین اسلامی را فطرت و غریزه ثابت و پایدار انسان تشکیل می دهد؛ در این صورت باید قوانین مربوط به آنها ابدی و دائمی باشد زیرا درست است که قیافه اجتماع در هر عصر دگرگونی پیدا می کند، ولی انسان قرن بیستم از نظر فطرت و روحیه و غریزه و تمایلات ثابت مثل همان انسان قرن دهم است و انسانیت و مشخصات و روحیات هر دو، از نظر کلی یکی است و هرگز غرایز و مشخصات وجودی آنها دگرگون نگردیده است.

اسلام روی همین جهت برای اجتماع در موارد ذیل: اصول حقوق افراد، روابط عمومی مردم، روابط خانوادگی، ازدواج،

تجارت و مسائل مالی و مانند آنها، قوانین ثابتی وضع کرده است.

گذشته از اینها يك سلسله از کارهایی در اجتماع هست که مصالح و مفاسد فردی و اجتماعی ثابت و پایداری دارند که با گذشت زمان تغییر نمی پذیرند و طبعاً باید قوانین ثابت و غیر متغیری داشته باشد؛ مثلاً دروغ، خیانت، هرزگی و بی بندوباری پیوسته زشت و بد و تباه کننده اجتماع بوده و هست.

از این نظر باید تحریم و ممنوعیت آنها ابدی و دایمی باشد، زیرا اگرچه قیافه اجتماع عوض می شود ولی زیان این اعمال همان است که بوده است.

همچنین قوانین مربوط به تهذیب نفس و کسب فضائل اخلاقی و سجایای انسانی، مانند وظیفه شناسی و نوع دوستی و عدالت و ده ها صفات دیگر باید دایمی و همیشگی باشد، زیرا عدالت همیشه خوب بوده و هست، و راه کسب عدالت و اجتناب از ظلم و ستم همیشه يك راه بوده است.

بنابراین در این گونه مسائل و مسائل دیگری که بر اساس فطریات و غرایز انسانی است، قوانین هزار و چهار صد سال پیش که با يك واقع بینی خاصی که مبنی بر شناخت حقیقت انسان و ارزیابی غرایز او وضع شده است، می تواند اجتماع کنونی و همچنین اجتماعات آینده را به وضع خوبی اداره کند.

این در مورد قوانین ثابت. اینک بحث درباره مقررات ناپایدار.

انسان علاوه بر این غرایز ثابت و لایتنغیر، دارای يك سلسله شرایط زمانی و مکانی است که با دگرگونی آنها وضع او نیز تغییر خواهد نمود؛ در این صورت کلیه مقررات مربوط به این موضوع باید در حال تغییر بوده باشد. از این نظر در اسلام، برای این نوع موضوعات، احکام خاصی وضع نشده است و همواره تابع شرایطی است که پیرامون آنها وجود دارد. البته تغییر و تحول در این موضوعات به آن معنا نیست که تحت هیچ قانونی داخل نباشند بلکه این قسم مقررات باید با توجه به يك سلسله اصول کلی ثابت استنباط و اجرا گردند.

برای توضیح این نوع از مقررات مثال های زیر را می آوریم:

1. حکومت اسلامی درباره مناسبات خود با اجانب نمی تواند برای ابد نظر واحدی اتخاذ کند. گاهی شرایط ایجاب می کند که از در دوستی وارد گردد و مناسبات دوستانه ای برقرار سازد و روابط تجاری وسیعی به وجود آورد و گاهی شرایط ایجاب می کند که شدت عمل به خرج داده، روابط خود را قطع کند و روابط تجاری را تا مدتی تحریم یا محدود نماید. موضوع تحریم تنباکو به وسیله یکی از مراجع تقلید بزرگ پیشین، در برابر يك دولت انحصارطلب استعمار از همین موارد است که در تاریخ معاصر رخ داده است.

2. اسلام در مسائل دفاعی و نوع اسلحه جنگی و نحوه استقلال و تمامیت ارضی و جلوگیری از نفوذ دشمنان، احکام خاصی ندارد، بلکه باید با در نظر گرفتن اوضاع و احوال موجود، مقررات و احکامی از طرف حکومت اسلامی در نظر گرفته شود و از راهی که به حفظ مقاصد اسلامی کمک کند اقدام گردد.

از این نظر، اسلام در تقویت بنیه دفاعی به وضع يك اصل کلی دست زده و مصداق و نوع اسلحه و تاکتیک را معین نمی کند و می فرماید:

(وَأَعِدُّوا لَهُمْ مَا اسْتَطَعْتُمْ مِنْ قُوَّةٍ... (1).

«برای دفاع از خود و اسلام تا می توانید قوه و نیرو تهیه کنید».

اگر در ذیل آیه از اسب نام می برد، برای بیان مصداق رایج آن زمان بوده، زیرا نیرومندترین وسیله نقل و انتقال و مرکب جنگی آن زمان، اسب بوده است.

نیز در مسائل مربوط به فرهنگ، توسعه علوم، نحوه حفظ امنیت و برقراری نظم و آرامش، مقررات خاصی وضع نکرده و تمام اینها را به نظر حکومت اسلامی یعنی مقامی که از نظر قوانین اسلام صلاحیت حکومت را دارد، موکول کرده است.

اسلام فقط به تحصیل دانش های مفید دعوت نموده و توسعه و

ص: 225

گسترش فرهنگ اسلامی و انسانی را خواستار شده است. ولی ناگفته پیداست که وسایل گسترش و نحوه تحصیل نسبت به شرایط زمانی و مکانی تغییر می یابد و دگرگون می گردد و همچنین موضوع حفظ امنیت و برقراری نظم و...

البته باید توجه داشت که تشخیص احکام ثابت از مقررات متغیر، در صلاحیت مراجع عالی شرع است و هیچ شخص و مقامی نمی تواند بدون مراجعه و تصدیق این مقامات عالی شرع در این موارد اظهار نظر کند. (1)

سؤال پنجم رویدادهای نامتناهی را چگونه می توان با قوانین محدود اداره کرد؟

اشاره

واضح است که هرچه اجتماع بشری به سوی تکامل گام بردارد و تمدن او گسترش پیدا کند، او با مسائل تازه ای روبرو می شود که هرگز با آنها سابقه ای نداشته است. از آنجا که گسترش تمدن و پیشرفت اجتماع حدّ معینی ندارد، یعنی بشر پیوسته در سیر و حرکت و پیشرفت است، از این جهت انسان روزبه روز با مسائل تازه و پیشامدهای جدیدی روبرو می گردد که به قوانین و

ص: 226

1- . پرسشها و پاسخهای مذهبی: 140-1/149-222.

مقررات تازه ای نیاز دارد که پاسخگوی آنها باشد.

در این موقع چگونه می توان با قوانین محدود اسلام به جنگ حوادث بی شمار رفت و احکام و قوانین همه را تعیین نمود.

آری، اگر اسلام هم مثل مسیحیت کنونی، فقط در يك سلسله از عبادات و امور اخلاقی خلاصه می شد و سایر شؤون اجتماع را به خود مردم واگذار می کرد، این سؤال پیش نمی آمد اما چون قوانین اسلام مربوط به همه شؤون فردی، اجتماعی، سیاسی، قضائی، کشوری، لشکری و غیره می باشد، از طرف دیگر با گذشت زمان، با مسائل تازه و بی سابقه ای روبرو می شود، در این صورت چطور می توان گفت قوانین محدود اسلام به همه نیازهای جوامع بشری پاسخگو می باشد.

پاسخ سؤال پنجم

برای اینکه قوانین و مقررات يك دین و شریعت بتواند پایه پای تکامل اجتماع و گسترش تمدن آنان جلو برود، یعنی به نیازها پاسخگو باشد، باید تشریح و قوانین آن از دو چیز بهره مند گردد:

1. در درجه نخست باید مصادر تشریح، آن چنان غنی و وسیع باشد که علما و دانشمندان بتوانند برای حکم و مسأله جدید و تازه ای از آن قوانین کلی استفاده کنند.

2. قوانین آن از نوعی انعطاف بهره مند باشد؛ یعنی خشک و

ص: 227

جامد و انعطاف ناپذیر نباشد تا بتواند بر تمام صور متغیر زندگی، احاطه نماید و هر مشکلی را به صورت خاصی حل نماید.

تشریح غنی و وسیع

اشاره

اسلام برای اینکه مسلمانان در هیچ مسأله و رویدادی، بلا تکلیف و متحیر نمانند، علاوه بر نصوص قرآنی و حدیثی که خود منبع غنی برای بیان استخراج احکام می باشند، چند راه پیش پای آنان گذارده است:

1. حکم عقل

اسلام حکم عقل را امضا کرده و آن را مانند قرآن مجید و گفتار رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم و ائمه اطهار علیهم السلام حجت قرار داده است.

البته معنای این حرف این نیست که عقل می تواند در همه موضوعات و احکام شرعی دخالت کند بلکه منظور این است که در موارد خاصی به وسیله عقل بعضی از مشکلات حل می شود.

قرآن مجید در آیات بسیاری مردم را به تدبیر و تعقل دعوت کرده و از این راه مردم را به عقل توجه داده است.

امام هفتم علیه السلام به هشام بن حکم می گوید:

(یا هشام انّ لله علی الناس حجّین، حجّة ظاهرة و حجّة باطنه فأما الظاهرة فالرسل والأنبياء

ص: 228

«خداوند برای مردم دو حجت قرار داده است: يك حجت برونی و ديگر حجت درونی. حجت برونی و ظاهری همان پیامبران و امامان هستند و حجت درونی و باطنی عقل انسان است (که در موارد زیادی وظیفه او را روشن می سازد)».

امام صادق علیه السلام می فرماید:

«حجّة الله على العباد النبي و الحجّة فيما بين العباد و بين الله العقل» (2).

«پیامبران حجت خدا بر مردم هستند و عقل حجت الهی است بین مردم و او».

علت دخالت عقل از آنجا پیدا شده است که مقررات اسلامی با واقعیت زندگی سروکار دارد و حکمی که بر خلاف عقل باشد در اسلام وجود ندارد و اصولاً اسلام دین عقل و درك است، هرچه را عقل دریابد، شرع بر طبق آن حکم می کند و هرچه شرع حکم کند، مبنای عقلی دارد.

از زمان های دیرینه دانشمندان اسلامی قاعده ای به شرح زیر بیان داشته اند:

ص: 229

1- . اصول کافی: 1/16.

2- . همان: 25.

«كل ما حکم به العقل حکم به الشرع و کلّ ما حکم به الشرع حکم به العقل».(1)

«آنچه را که عقل حکم کند، شرع می پذیرد و آنچه را که شرع به آن فرمان داده است، مورد امضای عقل می باشد».

2. احکام از مصالح و مفاسد پیروی می کند

اشاره

احکام شرع تابع مصالح و مفاسد است، هیچ فریضه ای بی مصلحت نیست و اگر چیزی لازم و واجب شمرده شده است، برای این بوده که انجام دادن آن کار به مصلحت فرد و اجتماع، به نفع جسم و جان مردم تمام می شده و همین طور هر کاری که حرام شده است، به خاطر این بوده که انجام دادن آن کار، برای فرد یا اجتماع یا هر دو زیان و مفسده داشته است.

البته عده ای از اهل تسنن این موضوع را نپذیرفته اند ولی چون این مطلب از آیات قرآن مجید و روایات پیشوایان اسلام استفاده می شود به مخالفت آنها ترتیب اثر داده نمی شود.

قرآن مجید درباره شراب خواری و قماربازی می فرماید:

(إِنَّمَا يُرِيدُ الشَّيْطَانُ أَنْ يُوقِعَ بَيْنَكُمُ الْعَدَاوَةَ وَالْبَغْضَاءَ فِي الْخَمْرِ وَالْمَيْسِرِ وَيَصُدَّكُمْ عَنْ ذِكْرِ اللَّهِ

ص: 230

1- . یکی از قواعد اصول فقه است.

وَعَنِ الصَّلَاةِ فَهَلْ أَنْتُمْ مُتْتَهُونَ). (1)

«گرد شراب و قمار نگرديد زیرا اين دو کار منشأ دشمني و بغض افراد به يکديگر مي شود و نيز انسان را از ياد خدا و از نماز باز مي دارد».

خلاصه چون مفسده دارد و زيان جسمي و روحي به بار مي آورد حرام شده است.

قرآن درباره نماز مي فرمايد:

(... وَ أَقِمِ الصَّلَاةَ إِنَّ الصَّلَاةَ تَنْهَى عَنِ الْفَحْشَاءِ وَالْمُنْكَرِ... (2)

«نماز را به پا دار. نماز انسان را از کارهاي زشت و گناه باز مي دارد؛ يعني نماز بر اين جهت واجب شده است که به نفع و مصلحت روح و معنويات انسان ها است».

امام صادق عليه السلام درباره فلسفه تحريم شراب مي فرمايد:

«شراب خواري موجب مي شود که انسان به ارتکاب هر گناهي از قبيل آدم کشي، زنا و بي عفتي جرأت پيدا کند و نيز از آثار عادت به شراب خواري اين است که انسان را به ارتعاش مبتلا مي سازد(3) (روي اعصاب اثر مي گذارد)».

ص: 231

1- . مائده/ 91.

2- . عنکبوت/ 45.

3- . علل الشرايع: 2/161.

امام هشتم علیه السلام درباره خوردن خون می فرماید:

«خوردن خون موجب قساوت قلب و بداخلاقی و از بین رفتن عاطفه و رحم می شود تا آنجا که ممکن است دوست یا پدر یا فرزند خود را بکشد»⁽¹⁾.

نیز امام هشتم علیه السلام می فرماید:

«خدای متعال هیچ خوردنی و آشامیدنی را حلال نکرده است مگر آنکه آن به نفع و صلاح انسان ها بوده است و هیچ چیزی را حرام نکرده است مگر آنکه برای انسان ها ضرر و فساد داشته و موجب از بین رفتن و تلف شدن آنها می شده است»⁽²⁾.

اکنون که ثابت شد احکام شرع از مصالح و مفاسد اجتماعی و فردی پیروی می کند و هر نوع تشریح بر اساس يك رشته ملاکات واقعی استوار است، معلوم می شود که هدف در تشریح احکام این است که جامعه به مصالح خویش برسد و از مفاسد باز بماند.

پیروی از مصالح و مفاسد دو نتیجه دارد

الف) چنین پیروی سبب می شود که قوانین اسلام جاودانی و

ص: 232

1- . بحار الأنوار: 65/165.

2- . مستدرک الوسائل: 3/71.

ابدی باشد، زیرا هر گاه قوانین بر اساس رعایت مصالح و مفاسد بندگان تنظیم گردیده است، در این صورت تا روز رستاخیز این قوانین لازم العمل خواهد بود زیرا ضرر بر جان و مال ضرر است و به حکم عقل و وجدان باید از آن اجتناب نمود؛ خواه گذشته و خواه حالا. دیگر برای این چنین قوانین مرگ معنی نخواهد داشت و همواره باید بشر مصالحی را که سبب رشد انسان ها و ترقی افراد می گردد، از نظر دور ندارد و همچنین مفاسد و مضار.

ب) از آنجا که مصلحت ها و مفسده ها مساوی و یکسان نیستند، باید در اینجا مصالح و مفاسد را با هم سنجید. گاهی در راه رسیدن به يك مصلحت مهم، ارتكاب بعضی از گناهان كوچك جایز می گردد و همین طور برای دور ماندن از يك مفسده بزرگ، ترك بعضی از واجبات بی اشکال می شود.

از این رو دانشمندان اسلامی در چنین مورد، به کمک عقل به تأسیس قاعده رعایت «اهم و مهم» پرداخته اند و سرانجام همیشه مصلحت کمتر را فدای مصلحت بیشتر و بزرگ تر می نمایند و این قاعده بسیاری از مشکلات را که به نظر بعضی از افراد قابل حل نیست حل می کند.

مثلاً تشریح بدن میت که در عصر ما برای پیشرفت علم پزشکی ضروری شناخته شده است، یکی از موارد همین قاعده است، زیرا چنان که می دانیم اسلام احترام بدن مسلمان و تسریع در مراسم تجهیز

میت را لازم شمرده است و از طرفی قسمتی از تحقیقات و تعلیمات پزشکی در عصر ما متوقف بر تشریح می باشد و هر دو کار مصلحت دارد، ولی باید دید کدام يك مصلحت مهم تری دارد تا در راه رسیدن به آن از دیگری چشم پوشید. آیا پیشرفت و تحقیقات پزشکی که موجب سلامت هزارها نفر می شود، مهم تر است یا احترام به بدن میت؟ مشکل این قبیل موارد با قاعده اهم و مهم حل می گردد.

3. اصول کلی و زاینده

اسلام در ابواب مختلفه فقه، اصول و قواعد کلیه ای دارد که هر کدام می تواند مبدأ استنباط مسائل بی شمار باشد. این همان ثروت علمی و قوانین کلی اسلام است که این شریعت را از هر قانونی جز قانون اسلام، بی نیاز می کند؛ از این جهت در روایات متعددی می خوانیم:

«ما من شیء الا و فیه کتاب أو سنّة» (1).

«هیچ موضوعی در جهان وجود ندارد مگر اینکه قرآن یا احادیث اسلامی حکم آن را بیان کرده است».

مضمون این جمله این است که اسلام با وضع قوانین کلی،

ص: 234

احکام همه اشیا را بیان کرده و هیچ چیز را فروگذار نکرده است.

از باب نمونه می توان یکی از کتاب های فقهی مرحوم علامه حلی را که از فقهای قرن هفتم و هشتم است نام برد. کتاب تحریر الاحکام الشرعیة که یکی از چند کتاب فقهی آن مرحوم به شما می رود، بیش از چهل هزار مسأله دارد و احکام این چهل هزار مسأله از آیات و روایات و همین قواعد کلیه استخراج شده است و این کتاب به چهار بخش عبادات، معاملات، ایقاعات و احکام تقسیم بندی شده است. (1)

همچنین کتاب جواهر الکلام که تألیف یکی از فقهای قرن سیزدهم اسلامی است و به راستی این کتاب دریایی است بی پایان و می تواند شاهد و گواه بی نیازی اسلام از قوانین دیگران باشد و روی این غنایی که اسلام در باب قانونگذاری دارد هنگامی که غربی ها خواستند برای خود قوانینی وضع کنند، قسمت های زیادی از آن را از قوانین اسلام گرفتند ولی متأسفانه امروز مسلمان ها آن قدر شیفته آنان شده اند که احکام اسلام را یکی پس از دیگری از صحنه زندگی طرد می کنند و از قوانین خود ساخته آنان پیروی می نمایند.

آری، اسلام با قوانین جامع الاطراف و اصول کلی خود می تواند همه جمعیت کره زمین را اداره کند، بدون اینکه در هیچ موضوعی از

ص: 235

موضوعات احتیاج به قانون های دیگری داشته باشد و گواه آن این است که اسلام مدت ها بر نصف جمعیت جهان حکومت کرد و به هیچ وجه از حیث قانون و مقررات دست نیاز به سوی دیگران دراز نکرد.

4. اجتهاد و استنباط احکام

اشاره

اجتهاد یعنی کوشش عالمانه با متد صحیح برای درک مقررات اسلام با استفاده از قرآن، روایات، اجماع و عقل. اجتهاد و تفقه که نیروی محرکه اسلام خوانده شده، یکی از شرایط امکان جاوید ماندن اسلام است زیرا از همین راه می توان حکم هر موضوعی را از قرآن و روایات استخراج کرد و به این وسیله از قوانین دیگران بی نیاز بود.

تأثیر اجتهاد در بقای شریعت

کسانی که با تاریخ فقه اسلامی آشنایی دارند، می دانند که اجتهاد حتی در زمان خود پیامبر گرامی صلی الله علیه و آله و سلم و سایر پیشوایان دیگر او بوده است، چه رسد به زمان های بعد. البته باید توجه داشت که اجتهاد در آن زمان با زمان ما فرق بسیار دارد.

اجتهاد در آن زمان بسیار ساده و کم زحمت بوده است.

ص: 236

زیرا در آن عصر قرآنی که می توانست فهم احادیث را آسان کند فراوان بود و به علاوه، در مواردی که آیه یا روایت پیچیدگی و ابهام داشت می توانستند از شخص پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم یا امام سؤال کنند تا شك و تردید و ابهام را از خود دور سازند. اما هرچه از آن زمان ها دورتر شدیم بر اثر اختلاف آرا و روایات و نیز مشکوک بودن حال برخی از راویان، اجتهاد جنبه فنی به خود گرفته و نیاز امت اسلامی به اجتهاد زیادتیر و دایره آن وسیع تر گردیده است.

برای اینکه بدانیم اجتهاد در میان یاران پیامبر گرامی صلی الله علیه و آله و سلم وجود داشته است، کافی است از میان روایات زیاد به مفاد دو روایت توجه کنید.

1. هنگامی که معاذ بن جبل از طرف رسول گرامی اسلام صلی الله علیه و آله و سلم به یمن می رفت آن حضرت به او فرمود:

«در مواردی که می خواهی داوری کنی از چه مدارکی استفاده می کنی؟!»

گفت: از آیات قرآن مجید.

پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: اگر درباره موردی که می خواهی قضاوت کنی، آیه ای که خصوص حکم آن مورد را بیان کرده باشد نیافتی، چه می کنی؟

گفت: از احادیثی که از شما شنیده ام و در دست دارم استفاده می کنم.

ص: 237

حضرت فرمود: اگر در آن باره حدیث به خصوصی شنیده باشی، چه خواهی کرد؟

گفت: اجتهاد می‌کنم؛ یعنی از کلیات و قواعدی که از آیات قرآن و روایات شما در دست دارم، حکم آن مورد مخصوص را استنباط می‌کنم.

رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم خوشحال شدند و فرمودند: سپاس خدای را که فرستاده پیامبر خود را به راهی موفق داشته که آن راه مورد رضایت پیامبر اوست». (1)

2. امام باقر علیه السلام به «ابان بن تغلب» که یکی از یاران فقیه و دانشمند آن حضرت بوده است فرمود:

«ابان! در مسجد مدینه بنشین و فتوا بده. من دوست دارم که افرادی مثل تو در بین دوستان و شیعیانم باشند». (2)

واضح است که منظور از فتوا این نیست که فقط به نقل روایت اکتفا شود، بلکه مقصود این است که در هر مورد که آیه یا روایت وارد شده است یعنی حکم آن مورد به خصوص در آیه یا روایتی ذکر شده است طبق آن آیه یا روایت فتوا دهد اما در مواردی که آیه یا روایت در خصوص آن مورد وارد نشده است از آیات و روایات کلی و قواعد

ص: 238

1- ر. ک: طبقات الکبری: 121/3، قسم دوم؛ استیعاب: 357/3.

2- اصول اصیله ملا محسن فیض، ص 54.

عامه ای که از امام علیه السلام صادر شده است حکم آن مورد را استنباط و استفاده نموده و فتوا داده شود؛ همان طور که خود ائمه علیهم السلام فرموده اند:

«علینا الفاء الأصول و علیکم التفریع» (1).

«ما قواعد و کلیاتی برای شما بیان می کنیم تا شما موارد جزئی و خصوصی را از آن قواعد و کلیات استفاده و استنباط کنید و کلیات را بر موارد تطبیق نمایید».

5. اختیارات حاکم اسلامی

اشاره

اسلام به رسول گرامی صلی الله علیه و آله و سلم و جانشینان معصوم او که اداره جامعه را بر عهده دارند اختیاراتی داده است که به وسیله آن می توانند مشکلات زیادی را حل کنند.

مثلاً اگر مصلحت مسلمان ها ایجاب کند که خیابانی یا کوچه ای احداث شود آنان این اختیار را دارند که از طرفی مالک خانه هایی را که در مسیر این خیابان یا کوچه قرار گرفته مجبور به فروش کنند و از طرف دیگر از کسانی که خانه آنها کنار خیابان قرار می گیرد و قهراً قیمت آن ترقی می کند مقداری مالیات و به اصطلاح حق «مرغوبیت» بگیرند و بالنتیجه با این دو کار مشکل عبور و مرور مردم را حل نمایند.

ص: 239

و همین طور می توانند برای سهل و آسان شدن عبور و مرور مردم و اینکه تصادفات پیش نیاید، مقرراتی وضع کنند. خلاصه در حدود عدل و انصاف و در چهارچوبه قوانین اسلامی می توانند و اختیار دارند با وضع و قرار دادن يك سلسله از مقررات، مصالح عالی اجتماع را تأمین کنند.

همین اختیاراتی که ذکر شد پس از رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم و ائمه اطهار علیهم السلام برای حاکم شرع و مجتهد جامع شرایط خواهد بود.

یعنی همان طور که رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم و ائمه اطهار علیهم السلام در امر تدارك و بسیج لشکر و تعیین حاکم و استاندار و گرفتن مالیات و صرف کردن آن در مصالح مسلمان ها و غیره، اختیار داشتند همان اختیارات را حاکم اسلامی یعنی مجتهد جامع شرایط خواهد داشت. البته وقتی می گوئیم ولایت و اختیاراتی که رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم و ائمه اطهار داشتند در زمان غیبت امام همان ولایت و اختیارات را فقیه عادل دارد، نباید کسی خیال کند که ما می گوئیم مقام فقها با مقام ائمه یکی است زیرا اینجا صحبت از مقام نیست بلکه صحبت از وظیفه است.

ولایت (یعنی حکومت و اداره کشور و اجرای قوانین شرع مقدس) يك وظیفه سنگین و مهم است، نه اینکه برای کسی شأن و مقام غیرعادی به وجود آورد و او را از حد انسان عادی بالاتر برد.

اما مقامات معنوی پیامبر و امام مقامی است که جمیع ذرات

جهان در برابر آن خاضعند و از ضروریات مذهب ما است که کسی به مقامات معنوی آنها نمی رسد حتی پیامبران دیگر و فرشتگان.

مرحوم آیت الله نائینی هم در این باره می نویسد:

مجموع وظایف راجع به نظم و انضباط کشور و رهبری امور امت، خارج از دو قسم نیست:

1. قانون هایی که خصوص شارع مقدس بیان کرده است و به هیچ وجه قابل تغییر و تبدیل نیست.

2. مقرراتی که از طرف شارع پیرامون آن چیزی صادر نشده است و جعل و تنظیم آنها به نظر پیامبر و امام موکول شده است و به تفاوت زمان و مکان و شرایط، قابل اختلاف و تغییر می باشد.

قسم دوم همان طور که در زمان پیامبر و امام به آنان موکول شده است در زمان غیبت امام هم به نواب عام آن حضرت، یعنی حاکم شرع و مجتهد جامع شرایط واگذار شده است و آنان این اختیار را دارند که برای رعایت مصلحت جامعه و برطرف کردن نیازهای آنان، مقرراتی جعل کنند و مردم هم موظفند که از دستورات آنها اطاعت کنند. (1)

بنابراین از این راه هم بسیاری از مشکلات حل خواهد شد.

این بود راه هایی که از طرف شارع مقدس قرار داده شده تا در

ص: 241

1- . به کتاب ولایت فقیه و تنبیه الامة و تنزیه الملة مراجعه شود.

حکم شرعی و الهی در هیچ موضوعی مردم بلا تکلیف و متحیر نمانند.

اما موضوع دوم یعنی انعطاف پذیری قوانین اسلام از چند راه می توان آن را دریافت:

1. دین اسلام آیین جامع است

دین مسیحیت کنونی فقط جنبه های روحی و معنوی را می نگرد و به جنبه های مادی و دنیوی هیچ نظر ندارد و مردم را به رهبانیت و ترك دنیا و لذات دنیا و کناره گیری از اجتماع و انزوا و زندگی کردن بر سر کوه ها و در غارها دعوت می کند و نیز به مردم سفارش می کند اگر کسی به يك طرف صورت شما سیلی زد طرف دیگر را هم بگیرد تا بزند.

در برابر، یهودیت کنونی در دنیا و مادیات فرو رفته است و گویا اصلاً برای روح و معنویات ارزشی قائل نیستند و برای رسیدن به هدف های دنیوی حاضرند از هر وسیله ای استفاده کنند؛ از این جهت، طبقه روشنفکر از مردم را از مسیحیت و یهودیت متنفر می کند زیرا قانونی که بر خلاف فطرت انسان باشد و با عقل سلیم سازش نداشته باشد، مورد پذیرش قرار نمی گیرد، اما اسلام با يك واقع بینی مخصوصی هم جهات روحی و معنوی انسان را در نظر گرفته و هم

ص: 242

به جهات مادی و جسمانی او توجه داشته است و در هر دو جهت برای مردم احکام و قوانینی آورده است.

اسلام گفته است که مردم می توانند از دنیا و لذات دنیا استفاده کنند، اما به شرط اینکه معنویات را زیر پا نگذارند؛ نیز فرموده است که مردم باید به فکر ترقی و تعالی روحی باشند، اما نه به این معنا که اصلاً زندگی دنیا را تعطیل کنند.

امیر مؤمنان علیه السلام می فرماید: شخص باایمان ساعات زندگی خود را بر سه بخش تقسیم می کند:

1. «مناجات با خدای بزرگ.

2. تحصیل معاش و تأمین مخارج زندگی.

3. تفریح و استراحت و سرگرمی های سالم و بهره برداری از لذات دنیا» (1).

توجه دارید که امام علیه السلام مناجات با خدا را در کنار تفریح و استراحت ذکر کرده است؛ یعنی با همان بیانی که مردم را به روحیات و معنویات خوانده، با همان بیان هم آنان را به بهره برداری از دنیا تشویق کرده است.

این جامعیت و میانه روی اسلام است که به آن قدرت و توانایی

ص: 243

1- . نهج البلاغه: 3/247.

داده است تا پایه پای جوامع بشری پیش برود و در همه دوران ها به نیازهای مردم پاسخگو باشد.

2. در اسلام به ظاهر و صورت توجه نشده است

اسلام به صورت و ظواهر زندگی نپرداخته و به تمام معنا به واقعیات و باطن توجه داشته است و همیشه در این صدد بوده است که راهی پیش پای بشر بگذارد که او را به واقعیات برساند؛ از این جهت هیچ گاه بین تعالیم اسلام و پیشرفت های علمی، تصادمی روی نخواهد داد، چون اسلام به معنا توجه دارد نه به صورت و شکل های خارجی آن.

پیشرفت عوامل تمدن و گسترش وسایل زندگی، هیچ گونه منافاتی با جاودانی بودن احکام اسلام ندارد، زیرا ناسازگاری يك قانون با این گونه پیشرفت ها در صورتی است که آن قانون بر مسائل ابتدایی و عوامل مخصوص تکیه کرده باشد؛ مثلاً گفته باشد همیشه برای نوشتن باید از دست و قلم استفاده کرد و برای مسافرت از چهارپایان و برای تحصیل از مکتب خانه ها.

در این صورت این قانون نمی تواند با پیشرفت علم و تمدن همگام گردد، اما اگر قانونی بر وسایل ویژه ای تکیه نکرد و به هنگام قانونگذاری به معنی و هدف توجه داشت و وسایلی را که ذکر می کند،

همه را از باب مثال یادآوری نماید دیگر با پیدایش وسایل جدید و مدرن و پیشرفت عوامل تمدن منافاتی نخواهد داشت.

با مطالعه در قوانین اسلام به خوبی روشن است که اسلام نظری به وسایل خاص يك عصر ندارد؛ مثلاً می گوید در برابر بیگانگان نیرومند باشید تا از حقوق حیاتی و انسانی خویش دفاع کنید، آنجا که می فرماید:

(وَأَعِدُّوا لَهُمْ مَا اسْتَطَعْتُمْ مِنْ قُوَّةٍ... (1).

«در برابر آنان تا می توانید قوا و نیرو تهیه کنید».

این قانون با اینکه در عصری صادر شده است که مردم از شمشیر و سپر و اسب استفاده می کردند، هرگز نظری روی وسایل جنگی آن روز ندارد؛ یعنی هیچ کس نمی گوید معنای این آیه این است که باید حتماً در هر عصر و زمانی که بودید با شمشیر جنگ کنید یا فقط از اسب استفاده کنید، بلکه معنای آیه این است که باید مسلمانان در هر عصر و زمانی قدرت نظامی خود را در برابر کفار و مشرکان و ستمگران حفظ کنند؛ خواه این کار با شمشیر انجام گیرد یا با مدرن ترین سلاح های روز.

همچنین اسلام می گوید: «طلب العلم فريضة على كل مسلم» (2) «لازم است مسلمانان باسواد و دانشمند و فهمیده باشند».

ص: 245

1- . انفال/60.

2- . اصول کافی: 1/30.

اما حتماً باید در مکتب خانه ها روی زمین با آن وضع ناراحت کننده درس بخوانند، چنین مطلبی را نمی گوید، بلکه منظور از این قانون این است که مسلمانان به دنبال علم و دانش سودمند باشند، اما در نحوه تحصیل علم هرگز اسلام نظر خاصی ندارد که با تطور و تکامل تمدن ها سازگار نباشد.

3. قوانین حاکم و کنترل کننده

چیز دیگری که به مقررات اسلامی خاصیت انعطاف و تحرك و انطباق بخشیده و آن را جاوید نگه می دارد، وجود يك سلسله قواعد کنترل کننده است که در متن مقررات اسلامی قرار گرفته است.

فقها این قواعد را «قواعد حاکمه» می نامند؛ یعنی قواعدی که بر سراسر احکام و مقررات اسلامی تسلط دارند و بر همه آنها حکومت می کنند.

مثلاً آیه شریفه (وَ مَا جَعَلَ عَلَيْكُمْ فِي الدِّينِ مِنْ حَرَجٍ) (1) و حدیث شریف «لا ضرر و لا ضرار» (2) بر تمام قوانین حکومت دارد؛ یعنی هر حکمی از احکام اسلام که مستلزم حرج و مشقت و ضرر و زیان باشد، به حکم این آیه و روایت آن حکم

ص: 246

1- . حج / 78.

2- . کافی: 5/292.

برداشته می شود.

البته تشخیص دلیل حاکم و عمل کردن به آن، احتیاج به دقت و تأمل و اجتهاد دارد و این کار فقط از مجتهدین و فقهای اسلامی ساخته است.

سخن مبهم

در پایان این بحث مناسب است سؤال و جوابی که نویسنده محترم کتاب اسلام شناسی درباره خاتمیت مطرح ساخته است، بیاوریم و مختصری در اطراف آن بحث کنیم. می نویسد:

سؤال: شما تکامل را حتی در وجود شخص پیغمبر لازم می دانید و ثابت کردید که هر موجودی احتیاج به تکامل دارد پس چرا حضرت محمد می گفت من خاتم پیامبران؟

جواب: قسمتی از جواب این سؤال را «محمد اقبال» فیلسوف بزرگ معاصر اسلامی می دهد و مقداری هم خودم به آن اضافه می کنم و عقیده شخص خودم است و مسؤول آن شخص خودم و آن، این است که وقتی می گوید خاتم انبیا من هستم، نمی خواهد بگوید آنچه گفتم، انسان را الی الأبد بس است بلکه خاتمیت می خواهد بگوید انسان ها تاکنون احتیاج داشته اند برای زندگی خودشان، از ماورای تعقل و ترتیب بشری شان هدایت شوند. حالا در این زمان (قرن هفتم میلادی) بعد از آمدن تمدن یونان، تمدن رم، تمدن

ص: 247

اسلام، قرآن، انجیل و تورات، تربیت مذهبی انسان تا حدی که لازم بود انجام پذیرفته است و از این پس انسان (بر اساس این طرز تربیتش) قادر است که بدون وحی و بدون نبوت جدیدی، خود روی پای خودش به زندگی ادامه دهد و آن را کامل کند؛ بنابراین دیگر نبوت ختم است، خودتان راه بیفتید. (1)

معلوم نیست که منظور نویسنده چیست. آیا می خواهد بگوید برای مسائل تازه و رویدادهای جدید، لازم است متخصصان از قواعد و اصول، حکم مسأله و رویداد را استنباط کنند؟ اگر این را می گوید، صحیح است ولی این مطلبی نیست که قسمتی از آن را اقبال پاکستانی و قسمت دیگرش را ایشان گفته باشد و تا ایشان بگوید عقیده شخص خودم است و خودم مسؤول آن خواهم بود، زیرا این مطلب یعنی استفاده از اجتهاد و استنباط از قدیم الأیام مورد تأیید همه علما و دانشمندان بوده است و همه مسلمان ها می دانند که شریعت اسلام شریعتی است که کامل و جامع و جاویدان و برای رویدادها و مسائل جدید، قوانین و اصولی کلی جعل کرده است.

اگر منظور ایشان این است که نبوت ختم شده است اما موضوع قانونگذاری به پایان نرسیده است تا با رفتن پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله و سلم مردم بتوانند به کمک عقل و دانش خود، قوانینی برای خود وضع کنند و به

ص: 248

گذشت زمان و تغییر و تبدیل اوضاع، احکام و مقررات اسلامی را تغییر دهند، اگر این منظور باشد، گفتاری است بی اساس و بر خلاف عقیده همه مسلمانان، زیرا تمام مسلمانان عقیده دارند قانونگذاری مخصوص ذات پاک خدای متعال است و قوانین اسلام ابدی و غیر قابل تغییر می باشد.

ص: 249

1. اثبات الهداة شیخ حرّ عاملی.
2. احتجاج طبرسی، م قرن ششم، چاپ سنگی نجف.
3. احقاق الحق تستری.
4. اختصاص مفید، م 413 چاپ تهران.
5. ارشاد القلوب دیلمی، م قرن هشتم، چاپ اسلامیہ.
6. استیعاب، ابن عبدالبر، م 463، چاپ 1328 در حاشیة الاصابة.
7. اسد الغابه ابن اثیر.
8. اسلام شناسی.
9. اصول اصیله فیض، م 1091.
10. اصول کافی، شیخ کلینی، م 329، چاپ آخوندی.
11. اقبال سید بن طاووس، م 664، چاپ رحلی.
12. اکمال الدین شیخ صدوق، م 381، چاپ سنگی.
13. امالی شیخ صدوق، م 381، چاپ سنگی.

14. امالی شیخ صدوق، م 460، چاپ سنگی.
15. انوار التنزیل، تفسیر بیضاوی، م 692، چاپ سنگی.
16. بحار الأنوار، علامه مجلسی، م 1111، چاپ جدید.
17. پرسش ها و پاسخ های مذهبی.
18. التاج از شیخ منصور علی ناصف، قرن 14، چاپ چهارم.
19. تاریخ طبری، م 310، چاپ لیدن.
20. التبیان فی اعراب القرآن از ابوالبقاء عکبری، م 616.
21. التبیان، تفسیر شیخ طوسی، م 460، چاپ ده جلدی.
22. تحفة الزائر علامه مجلسی، چاپ سنگی.
23. تفسیر نیشابوری (سده هشتم).
24. تفسیر نعمانی.
25. تفسیر برهان سیدهاشم بحرانی.
26. تفسیر علی بن ابراهیم قمی، چاپ سنگی.
27. تفسیر فرات، چاپ نجف.
28. تنبیه الأمة و تنزیله الملة، آیه الله نائینی، م 1355.
29. تهذیب الاحکام شیخ طوسی.
30. التیسیر فی علم التفسیر، عبدالعزیز دیرینی م 694.
31. جامع الأصول ابن اثیر، م 606، چاپ 12 جلدی.
32. جامع السعادات ملا مهدی نراقی، م 1209، چاپ نجف اشرف.

33. الجامع الصغير جلال الدين سيوطي.
34. جلالين، تفسير ملا جلال سيوطي، م 910 و جلال الدين محمد بن احمد الشافعي، م 864.
35. حلية الأولياء ابونعيم اصفهاني.
36. خاتم پیامبران مقاله علامه شهيد مطهری قدس سره.
37. خصال شيخ صدوق، م 381، چاپ مكتبة الصدوق.
38. الدر المنثور جلال الدين سيوطي.
39. الذريعة إلى تصانيف الشيعة، حاج آقا بزرك طهراني، م 1389.
40. زاد المعاد علامه مجلسي، چاپ سنگي.
41. سرائر ابن ادریس، م 598.
42. سفينة البحار محدث قمی، م 1359.
43. سنن دارمی، م 255، چاپ دمشق در دو جلد.
44. سنن ترمذی.
45. سيره حلبی علی بن برهان الشافعی، م 1044، چاپ 1382.
46. شرح نهج البلاغه ابن أبي الحديد، م 655، چاپ 20 جلدی.
47. صحيح بخاری، م 256، چاپ 1378 در سه جلد.
48. صحيح مسلم، م 261، چاپ مصر 1334.
49. صحيفه سجاديه با ملحقات چاپ اسلاميه.
50. صحيفه علويه شيخ عبدالله سماهيجي.

51. الصحیفة المهدیه، چاپ سنگی.
52. طبقات کبری محمد بن سعد، م 230، چاپ لیدن.
53. عدة الداعی ابن فهد حلّی، م 841، چاپ سنگی.
54. علل الشرائع شیخ صدوق، م 381، چاپ قم.
55. عیون أخبار الرضا شیخ صدوق، م 381، چاپ قم.
56. غایة المرام سیدهاشم بحرانی، م 1107.
57. فرحة الغری، چاپ سنگی و نجف.
58. قاموس اللغة فیروزآبادی، م 817، چاپ 1332 در 4 جلد.
59. قرب الاسناد حمیری، چاپ سنگی.
60. کامل الزیارات ابن قولویه، م 369، چاپ نجف اشرف.
61. کتاب سلیم بن قیس، م 90، چاپ نجف اشرف.
62. کشف زمخشری، م 538، چاپ 1366 در 4 مجلد.
63. کشف الغمة اربلی، م بعد از 687، چاپ قم، در سه مجلد.
64. کنز الفوائد کراچکی.
65. لسان العرب، ابن منظور، چاپ بولاق.
66. مجالس شیخ مفید.
67. مجمع البیان، شیخ طبرسی، م 548، چاپ اسلامیة.
68. مجله عرفان سال 36.
69. محاسن برقی، چاپ محدث ارموی.
70. مختار الصحاح محمد بن ابوبکر رازی، م 666، چاپ چهارم.
71. مزار ابن مشهدی، نسخه خطی.

72. مستدرک الوسائل نوری، م 1320.

73. مسند احمد، م 241، چاپ 1313 در 6 مجلد.

74. المصباح المتهدجد شیخ طوسی.

75. معانی الأخبار شیخ صدوق، م 381، چاپ مكتبة الصدوق.

76. معراج السعادة ملا احمد نراقی، م 1244، چاپ اسلامیه.

ص: 254

77. مفاتیح الغیب ملا صدرا، م 1050، چاپ سنگی.
78. مفاهیم القرآن، آیه الله سبحانی.
79. مفردات راغب اصفهانی، چاپ مرتضوی.
80. مقائیس اللغة، ابن فارس، م 395.
81. مقیاس المصابیح، علامه مجلسی، چاپ سنگی.
82. مقتل خوارزمی، م 568، چاپ نجف اشرف.
83. مقدمه ابن خلدون، م 808، چاپ چهارم.
84. مکاتیب الأئمة علم الهدی فرزند فیض کاشانی، م 1115.
85. مکارم الاخلاق طبرسی.
86. المنار.
87. مناقب ابن شهر آشوب، م 588، چاپ نجف.
88. مهج الدعوات ابن طاووس.
89. المیزان علامه طباطبائی (1321-1402).
90. نصابی الهدی شیخ محمد جواد بلاغی، م 1352.
91. نهج البلاغه در سه جلد، حاشیه عبده.

92. نهج السعادة محمودی.

93. نور الثقلین (تفسیر) شیخ عبدعلی بن جمعه، م 1112.

94. وافی فیض، م 1091، چاپ سه جلدی.

95. وسائل الشیعة شیخ حرّ عاملی.

96. ولایت فقیه، حضرت امام خمینی قدس سره.

97. هدیه الزائرین محدث قمی، م 1359، چاپ 1343.

98. ینابیع المودة شیخ سلیمان، م 1293.

99. بهائی چه می گوید؟، حاج میرزا جواد آقا تهرانی.

100. فرائد ابوالفضل گلپایگانی، چاپ سنگی بدون تاریخ.

101. اشراقات حسینعلی بهاء.

102. ایقان حسینعلی بهاء، چاپ سنگی، 1310 و چند کتاب دیگر.

قم - حوزه علمیه - رضا استادی تهرانی

12 جمادی الاولی 1394

14 خرداد ماه 1353

ص: 256

بسمه تعالی

جَاهِدُوا بِأَمْوَالِكُمْ وَأَنْفُسِكُمْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ ذَلِكُمْ خَيْرٌ لَّكُمْ إِنْ كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ

با اموال و جان های خود، در راه خدا جهاد نمایید، این برای شما بهتر است اگر بدانید.

(توبه : 41)

چند سالی است که مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه موفق به تولید نرم‌افزارهای تلفن همراه، کتاب‌خانه‌های دیجیتالی و عرضه آن به صورت رایگان شده است. این مرکز کاملاً مردمی بوده و با هدایا و نذورات و موقوفات و تخصیص سهم مبارک امام علیه السلام پشتیبانی می‌شود.

برای خدمت‌رسانی بیشتر شما هم می‌توانید در هر کجا که هستید به جمع افراد خیراندیش مرکز بپیوندید.

آیا می‌دانید هر پولی لایق خرج شدن در راه اهلبیت علیهم السلام نیست؟

و هر شخصی این توفیق را نخواهد داشت؟

به شما تبریک می‌گوییم.

شماره کارت :

6104-3388-0008-7732

شماره حساب بانک ملت :

9586839652

شماره حساب شبا :

IR390120020000009586839652

به نام : (موسسه تحقیقات رایانه‌ای قائمیه)

مبالغ هدیه خود را واریز نمایید.

آدرس دفتر مرکزی:

اصفهان - خیابان عبدالرزاق - بازارچه حاج محمد جعفر آواده ای - کوچه شهید محمد حسن توکلی - پلاک 129/34 - طبقه اول

وب سایت: www.ghbook.ir

ایمیل: Info@ghbook.ir

تلفن دفتر مرکزی: 03134490125

دفتر تهران: 021 - 88318722

بازرگانی و فروش: 09132000109

امور کاربران: 09132000109



مرکز تحقیقات رایانگی

اصفهان

گامی

WWW



برای داشتن کتابخانه های تخصصی
دیگر به سایت این مرکز به نشانی

www.Ghaemiyeh.com

www.Ghaemiyeh.net

www.Ghaemiyeh.org

www.Ghaemiyeh.ir

مراجعه و برای سفارش با ما تماس بگیرید.

۰۹۱۳ ۲۰۰۰ ۱۰۹

